



م

زن نگار، نشریه پژوهش‌گران و کنش‌گران مطالعات زنان
پهمن ماه ۱۳۹۱، فوریه ۲۰۱۳



از یاد نمی‌برم پس می‌جنگم

زنان در مناطق بحران

ترس از جنگ همه جا یه جوهره

رمزگشایی از جنسیت در جنگ

شرم که نباشد تجاوز هم نیست

لطفا بی خیال

نجات زنان مسلمان شوید

ZANNEGAAR

•

NET

LIKE US

 /ZANNEGAAR



زن نگار، نشریه پژوهش‌گران و کنش‌گران مطالعات زنان

سال تاسیس ۱۳۹۰-۲۰۱۱

صاحب امتیاز | Institute for War and Peace Reporting

مدیر مسئول | رزا افتخاری

مدیر هماهنگی | لوا زند

گروه مشاورین علمی زن نگار

دکتر نانسی فریزر: استاد دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی دانشگاه نیو اسکول، نیویورک. ایالات متحده آمریکا

دکتر ساندرا هیل: استاد دانشکده مردم‌شناسی و مطالعات جنسیتی دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس، ایالات متحده آمریکا

دکتر هما هودفر: استاد دانشکده مردم‌شناسی دانشگاه کونکوردیا

دکتر دنیز کاندیوتی: استاد دانشکده مطالعات توسعه در دانشگاه لندن. بریتانیا

دکتر زیبا میرحسینی: محقق مرکز قوانین اسلامی و خاورمیانه در دانشگاه لندن. بریتانیا

دکتر آرزو اصانلو: استاد دانشگاه سیاتل در ایالت واشنگتن در مرکز قانون، جوامع و عدالت. ایالات متحده آمریکا

کاترین سامه: دانشجوی دکتری در مرکز تحقیقات زنان در دانشگاه برنارد در نیویورک. ایالات متحده آمریکا

دکتر نیره توحیدی: استاد دانشکده مطالعات زنان و جنسیت در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در شهر نورتریج. ایالات متحده آمریکا

دکتر فرزانه میلانی: استاد ادبیات و فرهنگ خاورمیانه و جنوب آسیا در دانشگاه مریلند

زن نگار نشریه پژوهشی آنلاین با محور مطالعات زنان و جنسیت است که درصدد است برای اولین بار دانشنامه‌ای جامع از تحقیقات، یافته‌ها، و تحلیل‌های مطرح در این حوزه را به زبان فارسی در اختیار پژوهش‌گران و کنش‌گران ایرانی و علاقمند قرار دهد. زن نگار به صورت ماهانه منتشر می‌شود و هر ماه به یک مضمون اختصاص دارد. مشاوران زن نگار که شامل گروهی از محققان و اندیشمندان برجسته مطالعات زنان هستند، به گروه تحریریه زن نگار در انتخاب مطالب مضمونی هر شماره کمک می‌کنند. پیشنهادها و انتقادهای شما در بهبود محتوای زن نگار بسیار موثر خواهد بود. اگر درباره مطالب منتشرشده در نشریه نظری دارید یا مایلید درباره مضمونی خاص در حوزه مطالعات زنان بیشتر بدانید؛ حتماً به صفحه ارتباط با ما بروید و نظر خود را با ما در میان بگذارید.

مشاور مهمان در انتخاب مطالب این شماره | دکتر ساندرا هیل: استاد دانشکده مردم‌شناسی و مطالعات جنسیتی دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس

عکس روی جلد: Photo from UNHCR in Flickr.com

یک مادر نوجوان کنگویی که می‌خواهد زندگی تازه‌ای را پس از حمله گروه شورشی ارتش مقاومت پروردگار، که یک گروه مسلح اوگاندایی است، شروع کند.

WWW.ZANNEGAAR.NET

ZANNEGAAR@IWPR.NET

استفاده از مطالب سایت زن نگار با ذکر منبع بلامانع است. مطالب درج شده در سایت لزوماً بیانگر نظرات گروه تحریریه زن نگار نیست. مقالات ترجمه و منتشر شده اغلب گزیده‌ای از مطلب اصلی‌اند.

Designed by



SIFANI DESIGN
GRAPHIC DESIGN STUDIO

T. +1 (647) 247 5747

W. www.SIFANIDESIGN.com

E. Contact@SIFANIDESIGN.com

انقلاب، جنگ، بحران، اشغال، منطقه نظامی، کشته، شهید، اسیر، وطن پرستی، حفظ تمامیت ارضی، نجات مظلوم... این‌ها و بسیاری از کلمات دیگر، سال‌هاست که به کلماتی روزمره برای ما- و شاید مردم بسیاری دیگر از نقاط جهان، بدل شده‌اند. تصویر ما از جنگ، شیون زنان و هیکل در خون غلطیده مردان جوان است. ما زنانی را به خاطر می‌آوریم که در نبود مردان، به کارخانه‌ها می‌رفتند و به جای آن‌ها اسلحه و اتومبیل می‌ساختند. کمپوت درست می‌کردند و برای رزمندگان لباس‌های گرم می‌بافتند. اما تصویر ما از زنان در مناطق جنگی یا شبه جنگی (که در این شماره زن‌نگار آن را مناطق بحران می‌خوانیم) چقدر به همه واقعیت نزدیک است؛ به واقعیتی که زندگی این زنان- در هر نقطه از جهان- را در زمان بحران نشان نزدیک باشد؟ در این شماره زن‌نگار خواسته‌های متناقض از زنان در زمانه بحران را بررسی می‌کنیم و می‌بینیم که با آنکه فرایندهای تاریخی متفاوت به سیاست‌های مختلف مربوط به زنان در زمان پس از جنگ می‌انجامد، اما تجارب مشابه و مشترکی [در کشورهای مختلف] هست که در سراسر جهان در دوران پس از جنگ و بازسازی زنان را به حاشیه می‌راند. زنان حتا زمانی که فعالانه در جنگ و انقلاب مشارکت دارند، پس از جنگ زیر فشاری سنگین وادار می‌شوند به خانه بازگردند و قلمرو زندگی خصوصی را بازسازی کنند تا این تاکید باشد بر بازگشت صلح و «شرایط عادی». مقالات این شماره از زن‌نگار توسط ساندر هیل، یکی از پژوهش‌گران فمینیست برجسته در حوزه زنان و مناطق بحران، گردآوری شده است و نگاهی دارد به شرایط زنان در کشورهایی چون سودان، افغانستان، عراق، ایران، بوسنی، اریتره و آفریقای جنوبی که در دهه‌های گذشته همواره دچار بحران و جنگ بوده‌اند.

فهرست مطالب

۵	از یاد نمی‌برم پس می‌جنگم
۹	ترس از جنگ همه جا به جوهره
۱۱	چرا ملی‌گرایی مردانه است؟
۱۴	رمزگشایی از جنسیت در جنگ
۱۶	زنان عراقی و بلای استبداد، جنگ، تحریم و اشغال
۲۹	شرم که نباشد تجاوز هم نیست
۳۵	لطفا بی‌خیال نجات زنان مسلمان شوید
۴۰	مبارزه برای صلح فمینیستی
۴۵	وقتی مرد سرباز باشد، زن هم سرزمین اشغالی است



ساندرا هیل
مترجم: مانا زرگر
لینک مطلب

از یاد نمی‌برم پس می‌جنگم

ساندرا هیل استاد مردم‌شناسی و مطالعات زنان دانشگاه یوسی‌ال‌ای، در این مقاله به نقش زنان در بازتعریف تاریخ، به‌ویژه تاریخ جنگ می‌پردازد. او به بررسی روش‌هایی می‌پردازد که زنان و اعضای گروه‌های اقلیت برای به یاد آوردن نقش خود در مبارزه از آن‌ها بهره می‌گیرند. این توسل به خاطرات گاهی برخلاف روایت رسمی حکومت، حزب یا خود گروه مقاومت است. این فرایند، که وی آن را «کار بر حافظه» نامیده است، نه تنها به خاطر آوردن بلکه نوعی مبارزه هم هست. ساندرا هیل بیان می‌کند که زنان و بدن آنها در تلاش‌های متعدد دولت سودان برای تغییر دادن خاطرات نقش برجسته‌ای دارند. در این مقاله می‌خوانیم که زنان و دولت‌ها چگونه سعی می‌کنند تا این خاطرات را در حافظه تاریخی جای دهند؟ ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را اینجا می‌خوانید.

سودانی‌های شمال- را مسئول معرفی می‌کرد. برای او، حضور صرف مرد شمالی شهادتی علیه تمام شمال بود که در خاطره او، مقصر خشونت علیه ساکنان کوه‌های نوبا هستند. او به خاطره‌اش از خشونت جنبه‌ای سیاسی می‌داد و اشاره شاعرانه‌اش نوعی مقاومت بود. من اشاره او را به عنوان مقابله‌ای آگاهانه با آن چیزهایی تفسیر می‌کنم که به نظر او آن مرد کرده یا نماد آن است.³

گرفتن انگشت اتهام به سوی دیگران و خجالت‌زده کردن‌شان هم در دارفور سلاح قدرتمندی بوده است، مثلاً سرودهای «ستایش» زنان عرب قبیله حاکما⁴ که روایاتی است از جنگ به زبان خود آن زنان، در ساختن یا تخریب جنگجویان مرد موثرند.⁵ همچنین در میان گروه‌های قومی مختلف در دارفور، مردان باید مرد باشند و زنان زن؛ جنسیت و گرایش جنسی همراه با شرم و سرزنش بسیار است. برای مثال، ممکن است این اتهام از زبان زنی شنیده شود که مثلاً «تو مرد نیستی» (در این‌جا زنی قصد خجالت‌زده کردن مردی را دارد) یا ممکن است خطاب به زنی گفته شود که «او اصلاً مرد نیست!» به همین ترتیب زنی به نام مریم عبدالله، یک شورشی از ارتش آزادی‌بخش سودان، زمانی به زنان می‌گفت: «ما به این صلح [توقف خشونت در دارفور] نیاز داریم تا بتوانیم دوباره زن باشیم.»⁶ این‌ها همه انواعی از مقاومت و مبارزه‌اند، ساختن خاطراتی از ساختار جنسیت، همانند وضعیتی که پیش از جنگ وجود داشته است. زنان و بدن زنان در تلاش‌های متعدد دولت سودان برای تغییر دادن خاطرات نقش برجسته‌ای دارند. رنگ زنان و رنگ مردان، در بستر پیچیده طبقه‌بندی رنگ پوست اعراب در شمال، در جنگ‌های سودان نقش دارد، جنگ‌هایی که در آن‌ها مردان گه‌گاه با کمک زنان غالب می‌شوند و

با ارائه بعضی از روش‌هایی که برای تفسیر حافظه سیاسی زنان در موقعیت‌های جنگی در زمانه معاصر به عنوان نوعی مبارزه به کار برده‌ام، قصد اصلی من بیان پیشرفت‌های نظری و آموزشی وسیع‌تر در زمینه دینامیک جنسیتی و مطالعات جنگ و پس از جنگ است. بنابراین به یک معنی این مقاله تنها مدخلی آموزشی است، نه تشریح تاریخی یا قوم‌نگاری. مشروح درگیری‌های سودانی‌ها و اریتره‌ای‌ها را در جای دیگری آورده‌ام.¹

< زنان سودانی؛ شهادت دادن و مقاومت

زنان در ارائه شواهد برای درگیری‌های سودان، جایی که مردم غالباً از سرزمین خود با خشونت رانده شده‌اند، بسیار فعال و قدرتمند عمل کرده‌اند. ما زنان را می‌بینیم که فعالانه، چه در واقعیت و چه در قالب استعاره و سخن، از گذشته و آینده انتقاد می‌کنند و اغلب به «ژست تکرار» متوسل می‌شوند.² وقتی با زنی نوبایی در مورد خشونت در منطقه کوه نوبا در مرکز غربی سودان مصاحبه می‌کردم، در حالی که حکایت تجاوز به خودش در جنگ نوبا با سودانی‌های شمال را به خاطر می‌آورد، مرتب به نقشه قدیمی مستعمراتی سودان اشاره می‌کرد که در اتاقی تقریباً لخت در یک مرکز زنان آویزان بود. او وقتی می‌گفت «ما» حدوداً به کوه‌های نوبا اشاره می‌کرد، و هنگامی که خارطوم را روی نقشه نشان می‌داد ضمیر «آن‌ها» را به کار می‌برد و بعضی اوقات ناخودآگاه به مردی از شمال سودان اشاره می‌کرد که بیرون دم پنجره اتاق ایستاده بود. او شاهده‌ی بود که از ژست تکرار برای ساختن تاریخ خود و تاریخ نوبا استفاده می‌کرد. اما این زن در عین حال مرد شمالی و پایتخت نشین؛ خارطوم -نماد حکومت «عرب»

زنان می‌گفتند که به زندگی غیرنظامی نمی‌اندیشیدند، زیرا فکر نمی‌کردند زنده از جنگ برگردند. در مقابل، مردان به راحتی برای زندگی بعد از جنگ خود، به‌ویژه زندگی سیاسی خود برنامه‌ریزی می‌کردند

می‌دهد. و این که چگونه بازگویی حکایت زندگی توسط زنان در موقعیت جنگ که اغلب لجوجانه، با سخت‌دلی، فردی، اتهام‌زننده، طعنه‌آمیز، مبهم، سرزنش‌آمیز و تخریب‌کننده است، خود می‌تواند شکلی از مبارزه محسوب شود.

خاطرات جنسیتی از جنگ اریتره و اتیوپی از دهه ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۹۰ شاید اعضای جبهه آزادی‌بخش مردم اریتره بیش از هر جنبش اجتماعی یا سیاسی دیگری که من مطالعه و یا مشاهده کرده‌ام، برای تلقین اصول خود به مبارزان زن و مرد از بیان یکسان، روایت‌های جنگی یکسان و توجیهات یکسانی برای اتفاقات استفاده کرده‌اند. اعضا (و جنگجویان زنی که من در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶ با آن‌ها مصاحبه کردم) اصرار داشتند که جبهه آزادی‌بخش اریتره فراجنسیتی است. زنان و مردان لباس واحدی می‌پوشیدند، مشاغل یکسان داشتند و ظاهراً با آن‌ها به شکل برابر هم رفتار می‌شد. آن‌ها باید همواره یک‌صدا و هم‌دل می‌بودند. جبهه آزادی‌بخش اریتره بر جنگجویان خود آن قدر حس تسلط و تفوق تحمیل کرده بود که برای برقراری نظم و یک‌دست کردن رفتارها به نیروی کمی احتیاج داشت، زیرا رضایت حاکم بود. علی‌رغم تلاش زیاد این جبهه (مانند کلاس‌های آموزش سیاسی، ادبیات، برنامه‌های فرهنگی و کارگاه‌ها) در جهت ساختن خاطره‌ای جمعی از جنگ، جنگجویان زن و مرد هنوز جنگ را به گونه‌ای دیگر به خاطر می‌آوردند. بسیاری از داستان‌هایی که هم زنان و هم مردان برایم تعریف کردند، به‌خصوص توصیف‌هایی که از جوّ تساوی‌گرا و دوستانه بین هم‌زمان ارائه می‌کردند، در سطحی یکسان بودند. همه می‌گفتند که تفاوتی بین مسیحی و مسلمان نبود (در حقیقت مذهب خنثا شده بود) و این که هیچ اختلاف طبقاتی وجود نداشت. جبهه اریتره همه را یکسان تامین می‌کرد و پول اندکی که جنگجویان اجازه داشتند همراه داشته باشند را به طور مساوی میان آن‌ها تقسیم می‌کرد. روایت‌کنندگان همچنین ادعا می‌کردند که هیچ تفاوتی بین کسانی که می‌جنگیدند و افرادی که در پست‌های حمایتی فعالیت می‌کردند وجود نداشت؛ به بیان دیگر، آن‌ها همه «جنگجو» به حساب می‌آمدند.

البته خاطرات دیگری هم در ذهن زنان بود که از نظر زمان و مکان با خاطرات مردان متفاوت بود؛ مردان از آغاز جنبش صحبت می‌کردند، نه

پوست روشن بر پوست تیره پیروز می‌شود، حتی اگر این تفاوت‌ها به زحمت توسط ناظر بیرونی قابل تشخیص باشد. در این‌جا این خاطره آن رنگ‌ها، به همان شکلی که ابداع شده‌اند، است که اهمیت دارد. به قول زنی اهل دارفور، بعد از این که «شیطانی سوار بر اسب» به او تجاوز کرد، به او گفت که «حالا می‌توانی بچه سفیدتری داشته باشی!»^۷ آن زن ممکن است این را شنیده باشد، ممکن هم هست به سادگی برای تأکید بر نژادی بودن درگیری‌های دارفور آن را از خود ساخته باشد. این یکی از راه‌هایی است که مردم برای توضیح این منازعات به خود و دیگران استفاده می‌کنند. او به عنوان زنی «قهوه‌ای‌پوست» مردی «قهوه‌ای‌پوست» را به خاطر می‌آورد که بعد از تجاوز به او به رنگ روشن‌تر پوست خود اشاره کرده است. او و گروهش به این مهاجمانی که پوست روشن‌تری دارند اسم «عرب» داده‌اند و این گونه این خاطره با برچسب شر جنیه سیاسی گرفته و شکل ضد عرب یافته است.

در دارفور، شبه‌نظامیان مورد حمایت دولت که مردم آن‌ها را جان‌جاوید خطاب می‌کنند، طبق گزارش سازمان عفو بین‌الملل، به زنان دارفور گفته‌اند: «برده‌ها! نوبایی‌ها!... دست از ماه رمضان بکشید! حتی ما با پوست روشن خود هم رمضان را برگزار نمی‌کنیم... خدای شما عمرالبشیر [رئیس جمهور سودان] است.» «شما سیاه‌ها، کشور را از بین برده‌اید! ما برای سوزاندن شما آمده‌ایم... ما شوهران و پسران‌تان را می‌کشیم و با خودتان می‌خواهیم! شما زنان ما خواهید بود!»^۸ برخورد و ترکیب نژاد، رابطه جنسی، جنسیت، مذهب و خشونت در بسیاری از بازمانده‌های جنگ که من با آن‌ها حرف زدم نهادینه شده است. این نقل قول تمام این ارتباطات را در خود دارد، ارتباطاتی که ممکن است تا نسل‌ها کاملاً تعیین‌کننده مناسبات سیاسی باشد.

بیشتر گزارش‌ها و شرحی که من شنیده‌ام توسط گروه‌های قومی اقلیت بیان شده و هدف آن‌ها عرب‌ها بوده است. البته نژاد، قومیت و طبقه اجتماعی تنها ساختارهای اجتماعی نیستند که می‌توان در آنها نفاق و شورش را در برابر دولت و ساختارهای گروهی هویتی دید. من مواردی را مطالعه و بررسی کرده‌ام که روش‌های متفاوت یادآوری جنگ، «زندگی قهرمانانه» یا «زندگی روزمره انقلاب»^۹ را توسط زنان و مردان نشان

زنان و بدن زنان در تلاش‌های متعدد دولت سودان برای تغییر دادن خاطرات نقش برجسته‌ای دارند

درگیری، در تجربه من از مصاحبه با اعضای اس‌سی‌پی و اتحادیه زنان سودان (اس‌دبلیو) وابسته به آن تکرار شد. برخلاف جبهه اریتره که خود را نه به عنوان حزب کمونیست، که یک جنبش مستقل مارکسیستی معرفی می‌کرد، اس‌سی‌پی از سنت قدیمی ایده‌های انقلابی زاده شد. در تحقیق روی اس‌سی‌پی زندگی روزمره در دوران انقلاب را با استفاده از بعضی ایده‌های تحقیق «سریلا روی» روی «زندگی قهرمانانه» ناک‌سال‌بری در بنگال مطالعه و بررسی کردم. زنان جنبش ناک‌سال‌بری زندگی زیرزمینی را نوعی آسیب‌پذیری و ضعف می‌دانستند، و می‌توان مورد ناک‌سال‌بری را با کمونیست‌های سودانی مقایسه کرد، زمانی که حزب‌شان فعالیت زیرزمینی داشت، وقتی که خیلی چیزها زیر بار افسانه جمعی از زندگی قهرمانانه مدفون شد. زنان و مردان اس‌سی‌پی و حزب زنان وابسته به آن یعنی اس‌دبلیو زندگی قهرمانانه را کاملا متفاوت تجربه کرده و به یاد می‌آورند. تاکید می‌کنم که برابر انگاشتن زندگی قهرمانانه با گرفتن قدرت از زنان یک مدل است، نه دوگانگی و ابهام جنسیتی. چند متغیر وجود دارند که وارد این مدل می‌شوند و آن را پیچیده می‌کنند.

وداشتن اعضا و نفرت اس‌سی‌پی به یادآوری روزهای زیرزمینی انقلاب یا روزهای زندان مشکل نیست. مردان همچنین قهرمانان مرد خود، موسسان اتحادیه، معاونان اعدام‌شده آنها، را به یاد می‌آورند. من از اغلب مردان شنیدم که روزهای زندان بهترین روزهای زندگی آنها بوده است، روزهایی که میان مردان قصه می‌گفته‌اند، همه چیز را با هم تقسیم می‌کردند و برای بازگشت به آزادی برنامه‌ریزی می‌کردند. در مقابل، زنان خیلی کمتر گذشته را به خاطر می‌آورند. در عوض آنها از فداکاری‌شان برای سرپا نگه داشتن خانواده از نظر مالی می‌گویند، هنگامی که مردان دستگیر و زندانی می‌شدند. بعضی زنان در سکوت از این که شوهران‌شان (به نظر آن‌ها) موقعی که فعالیت‌های سیاسی در اوج بود، برای دستگیر شدن تلاش نکردند خشمگینند. به هر حال دستگیری نشان افتخاری برای مردان بود (در حالی که گاهی برای زنان، بسته به طبقه اجتماعی و رفتاری که با آن‌ها می‌شد، تنها باعث شرمندگی بود). همچنین من از رنجش زنان شنیدم، از این که حزب، اغلب، به خصوص وقتی مردان‌شان در زندان بودند، در زندگی شخصی آن‌ها دخالت می‌کرده

تنها به این دلیل که پیش از زنان وارد جنبش شده بودند، بلکه چون خود را پیشگام بااهمیت جنبش قلمداد می‌کردند، در حالی که این زنان بودند که در شکستن سنت‌هایی که نقش‌های مناسب زنان را تعریف می‌کرد و سنت‌های مشابه، پیشگام بودند.

با این که بیشتر اریتره‌ای‌هایی که با آن‌ها مصاحبه کردم، در کل علاقه‌مند به صحبت درباره خشونت جنگ بودند، در کل مصاحبه‌های من فقط دو نفر به خشونت و درگیری فردی یا تعرض جنسی اشاره کردند. هیچ کس در جبهه آزادی‌بخش از تجاوز حرفی نمی‌زد، مگر برای این که بگوید مجازات تجاوز مرگ است. تعداد خیلی کمی هم از خشونت خانگی صحبت کردند. وقتی از مبارزان سابق این جبهه خواستم که از خاطرات جنگ برایم بگویند، پاسخ‌شان به شدت جنسیتی و حاکی از درک متفاوتی از فضا، زمان و کار سیاسی و نظامی بود. در همین حال من تفاسیر زنان را در تناقض کامل با تفاسیر مردان یافتم. این البته بیانگر دوگانگی نیست، زیرا تفاوت‌های منطقه‌ای، طبقاتی و مذهبی کمی میان آن‌ها هست، اما در بسیاری مواقع تفاوت قابل توجهی در برداشت‌هاشان دیده می‌شود. در مصاحبه‌هایم و در بعضی گفت‌وگوهای غیرجدی، متوجه تفاوتی بین بیان عالی زنان از زندگی جمعی و گفت‌وگوهای بیشتر خطی، دستوری و ابزاری مردان شدم.

شاید مهم‌تر از همه طرز برخورد با زندگی بعد از جنگ بود. زنان می‌گفتند که به زندگی غیرنظامی نمی‌اندیشیدند، زیرا فکر نمی‌کردند زنده از جنگ برگردند. در مقابل، مردان به راحتی برای زندگی بعد از جنگ خود، به‌ویژه زندگی سیاسی خود^{۱۵} برنامه‌ریزی می‌کردند. این به نظر پیش درآمد موقعیتی می‌آید که بعد از جنگ پیش آمد که باعث شد مردان با پایان جنگ قدرت را پس از سی سال (در ۱۹۹۱) به دست گرفتند.

در گزارش رسمی جبهه آزادی‌بخش اریتره از وضعیت جنگ و پس از جنگ، حزب انقلابی خود را تامین‌کننده نیازهای همه جنگجویان سابقش معرفی کرده است. این جبهه همچنین این امر را که شاید تجربه آن زنان در جنگ و دوران پس از جنگ با تجربه مردان متفاوت بوده است رد کرد. زیرا حزب همان طور که گفته شد، خود را فراجنسیتی می‌دید.

یادآوری «زندگی قهرمانانه»

تلاش جبهه آزادی‌بخش اریتره برای ساختن حافظه‌ای جمعی از جنگ یا

کشیدن تصور اس‌سی‌پی از بورژوازی بودن فمینیسم قطعاً خود فعالیتی مبارزاتی است.

زنان سودانی و اریتره‌ای که بخشی از این منازعات بوده‌اند هنوز به زندگی معمول و تعاملات اجتماعی متداول بازنگشته‌اند. آن‌ها مجبور بوده‌اند برای مدتی سیاست، بحث و جدل و شعاری که به آن‌ها توانایی مبارزه می‌داده است را جایگزین زندگی روزمره کنند.

پانوش

1. Sondra Hale, "Rape as a Marker and Eraser of Difference: Darfur and the Nuba Mountains (Sudan)," in Gender, War, and Militarism: Feminist Perspectives, ed. Laura Sjoberg and Sandra Via (Santa Barbara, CA: Praeger, 2010), 105 – 13; Sondra Hale, "The State of the Women's Movement in Eritrea," *Northeast African Studies* 8 (2005): 155 – 78; and Sondra Hale, "The Soldier and the State: Post-Liberation Women: The Case of Eritrea," in *Frontline Feminisms: Women, War and Resistance*, ed. Marguerite Waller and Jennifer Rycenga (New York: Routledge, 2000), 349 – 70
 2. Slyomovics, *The Object of Memory: Arab and Jew Narrate the Palestinian Village*, University of Pennsylvania Press 1998
 3. Sondra Hale, *Rape as a marker and eraser of difference: Darfur and the Nuba Mountains (Sudan)*, Laura Sjoberg & Sandra Via, eds, *Gender, War, and Militarism: Feminist Perspectives*, Santa Barbara, Denver & Oxford, Praeger, 2011
 4. Hakama
 5. Ian Cunnison, *Baggara Arabs: Power and the Lineage in a Sudanese Nomad Tribe* (Oxford: Oxford University Press, 1966)
 6. Mariam Abdallah, *Sudan Liberation Army rebel (Darfur rebel group)*, quoted in Opheera McDoom, "Dafur Women Fighters Negotiate for First Time," Abuja (Reuters), 2 December 2005, www.redorbit.com/news/international/319402/darfur_women_fighters_negotia.... For a discussion of the Darfur ideology that women are women and men are men, see Karin Willemsse, *One Foot in Heaven: Narratives on Gender and Islam in Darfur, West-Sudan* (Leiden: Brill, 2007).
 7. Amnesty International report, "Sudan — Darfur: Rape as a Weapon of War: Sexual Violence and Its Consequences," 18 July 2004, www.amnestyusa.org/node/55614. See also Hale, "Rape as a Marker."
 8. Amnesty International report, "Sudan — Darfur: Rape as a Weapon of War."
 9. Here I am using Srila Roy's terms. She says the "heroic life" is one that supposedly transcends the everyday and the ordinary. Yet, the banal vulnerabilities of everyday life continue to constitute the unseen, often unspoken. See Srila Roy, "The Everyday Life of the Revolution: Gender, Violence, and Memory," *South Asia Research* 27 (2007): 187 – 204.
 10. Roy, Srila (2007) "The Everyday Life of the Revolution: Gender, Violence and Memory", *South Asia Research*, 27
- Sondra Hale. "Memory Work as Resistance: Eritrean and Sudanese Women in Conflict Zones". In *Comparative Studies of South Asia, Africa, and the Middle East*: Vol. 32, No. 2. Duke University Press: 2012. Reprint Permission by Sondra Hale.

است؛ در حالی که مردان این دوران را زمانی می‌دانند که حزب از زنان شهیدای زندانی محافظت می‌کرد. در همین حال برای بسیاری از زنان کمونیست که با مردان کمونیست ازدواج کرده بودند، زندگی خانوادگی شکل دیگری از زندان بود.

این تقریباً کلیشه است، اما وقتی فعالیت‌های اس‌سی‌پی ممنوع و زیرزمینی شد، مردان و حزب رونق گرفتند. روی زمین درگیر جنگ‌های داخلی شدند. زیر زمین اتحاد وجود داشت و در زندان هنوز بسیج نیرو برای کارهای سیاسی در جریان بود. این دست‌کم آن چیزی است که زنان وقتی به زندگی از نگاه مردان می‌نگرند به یاد می‌آورند.

تفاوت در بسیج نیروها همواره در میان زنان و مردان سودانی چشمگیر بوده است؛ این واضح است. با این حال مورد اس‌سی‌پی به خوبی روشن می‌کند که وقتی حزب زیرزمینی شد، زنان آزادی فعالیت را از دست دادند. زنان اجازه نداشتند در جلسات آخر شب در «محلله‌های مشکوک» شرکت کنند. جایگاه طبقه متوسطی آنها باعث می‌شد که به چشم بیایند و بقیه، یعنی مردان، را هم به خطر بیندازند. بنابراین هنگامی که اس‌سی‌پی زیرزمینی بود، نتیجه برای زنان ایجاد شکل دیگری از زندان بود.

من از این که زنان اس‌سی‌پی و اس‌دبلیویو چه قدرادبیات حزب و رهنمودهای اصلی را درونی کرده‌اند جا خوردم. این درونی کردن باعث نامرئی شدن قسمت‌های مهمی از زندگی این زنان شده است. مثلاً آنها در مورد تعرض جنسی و سوءاستفاده فیزیکی سکوت کردند و آن را به عنوان فداکاری اجتناب‌ناپذیری در راه انقلاب و چیزی که باید به عنوان بخشی از نقش‌شان تحمل کنند به خاطر می‌آوردند. هیچ اتفاقی در فضای خصوصی که توسط مردانی خارج از حوزه حزب دیده شده نباید مایه بی‌اعتباری حزب شود. علاوه بر این، خشونت خانگی اغلب اتفاقی در گذشته محسوب می‌شد که باید برای این که حزب بتواند به راهش ادامه دهد فراموش می‌شد. از نظر زمانی، زنان خشونت جنسی و سوءاستفاده فیزیکی را زنجیره‌ای و ادامه‌دار به خاطر می‌آوردند؛ مردان این چیزها را تنها «لحظه‌ای» می‌پنداشتند.

زنان اس‌سی‌پی و اس‌دبلیویو در مورد هر عمل عمومی، نیمه‌عمومی و خصوصی از طرف مردان حزب سکوت کردند، اما مقاومت آن‌ها در چگونگی یادآوری وقایع و بازگویی آن‌ها در خلوت به ظهور می‌رسد، بعضی اوقات با مسخره کردن مردان، غیبت کردن در مورد آن‌ها و ابراز نفرت‌شان از این که حزب توسط پیرمردهایی اداره می‌شود که در جلسات، کاری جز پر حرفی نمی‌کنند. این بروزها و تظاهرات هنوز خیلی عمومی نشده‌اند، اما زنان کمونیست سرکش‌تر که بیشتر در خارج از کشور زندگی می‌کنند، در تبعید حرف دل‌شان را می‌زنند، در حالی که فاصله خیلی کمی با اعضای حزب دارند. روایت رسمی از حزب شجاع و دلیری که برای خیر می‌جنگد از هر سو در سودان به چالش کشیده شده است. یکی از موارد، تشکیل تعدادی سازمان زنان است که ایده‌ها و دغدغه‌های فمینیستی را دنبال می‌کنند (در حالی که فمینیسم از سوی بیشتر اعضای حزب پدیده‌ای مخرب و ناخواسته صادراتی از غرب به شمار می‌رود). به چالش



زینب سلیمی

لینک مطلب

ترس از جنگ همه جا به جوره

اون دختره بودم. من از وقتی عراق رو ترک کردم به گروه بین المللی تاسیس کردم به اسم زنان برای زنان که هدفش خدمت به زنان نجات یافته از جنگه. در سفرهایی که رفتم از کنگو تا افغانستان، از سودان تا رواندا، فهمیدم که نه تنها رنگ و صدای جنگ همه جا یکیه، بلکه ترس از جنگ هم همه جا به جوره. می‌دونید، یه مدل ترس از مردن وجود داره. هیچ وقت قهرمان‌های فیلم‌ها رو که از مرگ نمی‌ترسن باور نکنید. خیلی ترسناکه تجربه کنی که من در حال مردن هستم یا این که شاید توی این انفجار بمیرم. ترس از دست دادن عزیزان هم هست، که به نظر من خیلی بدتره. این ترس به حدی دردناکه که شما حتی نمی‌خواهید راجع بهش فکر کنید.

ما چه جوری با خونسردی با تلفات جنگ برخورد می‌کنیم؟ ما تجاوز و تلفات را به عنوان اتفاقات‌های عادی و حتمی تصور می‌کنیم. هشتاد درصد از پناه جویان دنیا زن‌ها و بچه‌ها هستن! خب! نود درصد تلفات انسانی جنگ‌های مدرن غیرنظامی‌ها هستن که هفتاد و پنج درصدش زن‌ها و بچه‌هان. خب! چه جالب! نیم‌میلیون زن در رواندا طی صد روز مورد تجاوز قرار گرفتند. همین الان که ما داریم با هم صحبت می‌کنیم، صدها هزار زن کنگویی دارن مورد تجاوز یا نقص عضو قرار می‌گیرن. چه جالب! این‌ها صرفاً تبدیل به اعدادی می‌شن که ما بهشون مراجعه می‌کنیم. یه سری چشم غیرانسانی دارن از فضا به دقت دشمنان رو نگاه

نیمه‌های شب با صدای انفجار خیلی بزرگی از خواب پریدم. دیر وقت بود، یادم نمیاد چه ساعتی بود. فقط یادم میاد که صدا شدیداً گوش خراش بود و تکان دهنده. همه چیز توی اتاقم می‌لرزید. قلبم، پنجره‌ام، تختم، همه چیز. بیرون رو نگاه کردم و نیم دایره کامل انفجار رو دیدم. مثل تصویر فیلم‌های سینمایی. ولی فیلم‌های سینمایی تا حالا نتونستن تصویری به قدرت اون چیزی که من داشتم می‌دیدم رو منتقل کنن، پر از قرمز روشن و نارنجی و خاکستری. یه دایره کامل انفجار که من همین جور بهش خیره شدم تا محو شد. برگشتم توی تختم و دعا کردم و یواشکی از خدا تشکر کردم که اون موشک روی خونه ما فرود نیومد و خونواده من رو نکشت. سی سال از اون شب می‌گذره و من هنوز از بابت اون دعا احساس گناه می‌کنم چون روز بعدش فهمیدم که اون موشک خونه دوست برادرم رو خراب کرده و خودش و پدرش رو کشته ولی خواهر و مادرش زنده موندن. مادرش هفته بعد رفته بود سر کلاس برادرم و به بچه‌های هفت ساله التماس کرده بود که اگر عکسی از پسرش دارن بهش بدن چون همه چیز رو از دست داده بود.

این قصه یه فرد بی‌نام و نشان باقیمانده از جنگ نیست یا یه پناهجوی گمنام که تصویر کلیشه‌ایش رو با لباس‌های پاره، صورت کثیف و چشمای هراسان توی تلویزیون می‌بینیم. این قصه یه آدم گمنام که توی جنگ زندگی می‌کرده نیست. کسی که ما از امیدها و آرزوهاش، خوبی‌هاش و بدی‌هاش، اعتقاداتش و ارزشاش بی‌خبر بودیم. این قصه خودِ منه. من



ما نیاز داریم در زمینه صلح و زنان سرمایه‌گذاری کنیم نه صرفاً به این خاطر که کار درستی یا برای به‌وجود آوردن یک صلح پایدار که امروزه قابل تحمل باشد بلکه به خاطر آینده.

یه زن اهل کنگو برای من از بچه‌هاش می‌گفت که چه‌طوری به قتل رسیدن پدرشون، تجاوز به مادرشون و ناقص شدن و کشته شدن برادر نه ساله‌شون رو با چشم‌های خودشون دیدن و این که چه جوری الان دارن معمولی زندگی می‌کنن. اون زن وارد یه پروژه بین‌المللی شد، با حق و حقوقش آشنا شد، از یک شبکه حمایتی برخوردار شد. ما بهش مهارت‌های تجاری رو آموزش دادیم و بهش کمک کردیم که کار جدید بگیره. چهارصد و پنجاه دلار دریافت می‌کنه. وضعش خوبه، بچه‌هاش رو مدرسه می‌فرسته، خونه جدید گرفته، اوضاعش خوبه. اون گفت «چیزی که بیشتر از هر چیزی نگرانم می‌کنه هیچ کدوم از این‌ها نیست، من می‌ترسم که بچه‌هام در قلب خودشون نفرت داشته باشن و بخوان زمانی که بزرگ شدن علیه قاتل‌های پدر و برادرشون بجنگن». ما نیاز داریم که روی زن‌ها سرمایه‌گذاری کنیم چرا که این تنها شانس ماست تا مطمئن بشیم که دیگه در آینده جنگی در کار نیست.

مولوی، عارف و شاعر قرن سیزدهم میلادی میگه «مارواء این دنیاها که پر از خیر و شر است، جایی است، من تو را در آنجا ملاقات خواهم کرد. زمانی که روح تو در سبزه زار لمیده است، و دنیا پر تر از آنی است که دربارهاش حرف بزینیم. ایده‌ها، زبان‌ها، حتی عبارت «همدیگر» هم دیگه کارایی نخواهد داشت.» من با فروتنی اعلام می‌کنم که ورای دنیای جنگ و صلح جاییه که در اون مردها و زن‌های زیادی همدیگه رو ملاقات می‌کنن. بیایید اون‌جا رو وسیع‌تر بسازیم. بیایید اون‌جا همدیگه رو ملاقات کنیم.

میکنن و موشک‌ها رو به سمت اهدافی که نمی‌شه دید هدایت می‌کنن در حالی که آدم‌ها مشغول رهبری ارکستر خبرگزاری‌ها هستن تا بگن این موشک یک روستایی رو به جای یک افراطی هدف قرار داده. این یه بازی شطرنجه. شما یاد می‌گیرید در مدرسه روابط بین‌الملل بازی کنید تا راهتون رو برای تبدیل شدن به یه رهبر ملی یا بین‌المللی پیدا کنید. کیش و مات.

باید بدونیم که نمی‌تونیم بدون در نظر گرفتن زنان، مذاکراتی درباره پایان جنگ یا صلح دور میزهای مذاکره داشته باشیم. من این رو بسیار شگفت‌انگیز می‌بینم که تنها گروهی از مردم که نمی‌جنگند، نمی‌کشند، غارت نمی‌کنند، آتش نمی‌زنند و تجاوز نمی‌کنند، و به بیشترین میزان، البته نه منحصراً، زندگی رو در میان جنگ زنده نگه می‌دارند، زنان هستن. اما اونا دور میز مذاکرات در نظر گرفته نمی‌شن. بحث من اینه که زن‌ها مذاکرات پشت جبهه رو بر عهده دارن. البته مردانی هم هستن که از این مذاکرات محرومن. پزشکانی که نمی‌جنگن، دانشجوها، هنرمندا، مردهایی که دست گرفتن اسلحه رو قبول ندارن. اون‌ها هم از میزهای مذاکره محرومند. ما اصلاً نمی‌تونیم در مورد صلح پایدار، ساختن دموکراسی، اقتصاد پایدار، یا هرگونه ثباتی صحبت کنیم اگر زنان رو به صورت کامل در این مذاکرات دخیل نکنیم. نه یک درصد بلکه پنجاه درصد.

به هیچ عنوان نمی‌تونیم از ساختن صحبت کنیم اگر روی زن‌ها و دخترها سرمایه‌گذاری نکنیم. هیچ می‌دونستید یک سال هزینه ارتش‌های دنیا برابر با هفتصد سال بودجه سازمان ملل و برابر با ۲۹۲۸ سال از بودجه ایه که سازمان ملل برای زن‌ها در نظر گرفته؟ اگر ما این نحوه هزینه کردن رو معکوس کنیم شاید بتونیم توی دنیا صلح پایدار داشته باشیم.



ان مک‌کلینتاک
مترجم: هوشنگ راد
لینک مطلب

چرا ملی‌گرایی مردانه است؟

یا ملی‌گرایی گفتمانی جنسیتی است؟ آیا می‌توان در خصوص ملی‌گرایی بدون در نظر گرفتن نظریه قدرت و تاثیر آن بر برتری جنس مرد بر زن سخن گفت؟ ان مک‌کلینتاک، استاد دانشگاه مدیسون در حوزه ادبیات و فمینیسم، معتقد است که انواع ملی‌گرایی محصول خاطرات، حقارت‌ها و امیدهای جنس مذکر است. وی همچنین مطرح می‌کند که زنان پایه‌ای مردان در این انقلاب‌ها نقش دارند اما معمولاً پس از پیروزی انقلاب به حاشیه رانده می‌شوند و این قدرت مردسالاری است که مجدداً حاکم می‌شود. سوال مک‌کلینتاک این است که با وجود مشارکت زنان در انقلاب‌ها، چرا تا به حال هیچ انقلاب ملی‌گرایانه‌ای، یک انقلابی فمینیستی به همراه نداشته است؟ ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را اینجا می‌خوانید.

- ۱- اصلی از حضور زنان در ملی‌گرایی اشاره کرده‌اند:
- ۱- عامل تولید بیولوژیکی اعضای ملت
- ۲- عامل تولید مرز میان گروه‌های درون ملت (به‌واسطه محدودیت‌های موجود در روابط جنسی یا زناشویی)
- ۳- عامل فعال تولید و انتقال فرهنگ ملی
- ۴- شاخص نمادین اختلافات ملی
- ۵- شرکت‌کننده فعال در کشمکش‌های ملی^۵

بدین ترتیب ملی‌گرایی از همان ابتدا گفتمانی جنسیتی است و بدون وجود نظریه‌ای از قدرت جنسیت قابل درک نیست. با این حال نظریه‌های ملی‌گرایی از نوعی انکار دوگانه پرده برمی‌دارند. در حالی که نظریه‌پردازان مرد نوعاً نسبت به تقسیم جنسیتی ملل بی‌تفاوتند، تحلیل‌های فمینیستی از ملی‌گرایی هم به طرز اسفناکی کم و انگشت‌شمار بوده است. به‌ویژه فمینیست‌های سفیدپوست (اروپایی‌تبار) در شناسایی ملی‌گرایی به عنوان موضوعی فمینیستی بسیار کند عمل کرده‌اند. آن گونه که یووال-دیویس و آنتیاس اشاره می‌کنند، در قسمت اعظم فمینیسم سوسیالیستی غربی «مسائل قومی و ملی نادیده گرفته شده است».^۵

بنابراین نظریه فمینیستی ملی‌گرایی می‌تواند از نظر راهبردی چهار وجه داشته باشد: تحقیق درباره شکل‌گیری نظریه‌های رسمی مردمحور با گرایش جنسیتی؛ نمایش اهمیت تاریخی مشارکت فعال فرهنگی و سیاسی زنان در تشکل‌های ملی؛ ایجاد ارتباط تنگاتنگ و نگاه انتقادی بین نهادهای ملی‌گرا و سایر ساختارها و نهادهای اجتماعی؛ و در عین حال توجه همراه با وسواس به ساختارهای قدرت نژادی، قومی و طبقاتی که کماکان موی دماغ اشکال ممتاز فمینیسم هستند.

انواع ملی‌گرایی همگی دارای تعصب جنسیتی، ابداع دست بشر و خطرناکند، خطرناک نه بدان شکل که به تعبیر اریک هابزبام باید در برابرش ایستاد، بلکه به این معنا که همگی بیانگر مناسبات با قدرت سیاسی و تکنولوژی‌های خشونت هستند.^۱ با این تعبیر، مفهوم ملت تنها زاده تصویر ذهنی نیست، بلکه به عنوان نظام بازنمود فرهنگی که مردم به‌واسطه آن تجربه مشترک همذات‌پنداری با جامعه‌ای بزرگ را تخیل می‌کنند، در واقع کنشی تاریخی است که از طریق آن اختلافات اجتماعی هم ابداع می‌شوند و هم در عمل به اجرا درمی‌آیند.^۲ به این ترتیب ملی‌گرایی از طریق رقابت‌های اجتماعی که غالباً خشونت‌آمیز و همواره دارای قطبیت جنسی‌اند به سازنده هویت‌های مردم بدل می‌شود. اما اگر گفته‌اند بنديکت اندرسون را بپذیریم که ماهیت ابداعی ملی‌گرایی اخیراً به سکه رایج عرصه نظریه‌پردازی تبدیل شده است، برعکس تفحص و تحقیق درباره جنسیتی شدن تخیل ملی بسیار اندک بوده است.

ملت عبارت است از نظامی مورد مناقشه از بازنمود فرهنگی که دسترسی مردم به منابع دولت-ملت را محدود و مشروع می‌کند، ولی علی‌رغم سرمایه‌گذاری ایدئولوژیکی بسیاری از ملی‌گرایان در امر اتحاد مردم، در طول تاریخ ملت‌ها چیزی نبوده‌اند جز نهادینه کردن مشروع اختلاف‌های جنسیتی. هیچ ملتی در جهان برای دسترسی به حقوق و منابع دولت-ملت بین زنان و مردان مساوات قائل نیست. با این حال نظریه‌پردازان مرد، البته به استثنای مورد جالب توجه فرانتس فانون، به‌ندرت در مورد رابطه ضمنی ملی‌گرایی و قدرت جنسیت‌مدار تحقیق و بررسی کرده‌اند. در نتیجه، به قول سینتیا ان‌لو، انواع ملی‌گرایی «نوعاً محصول خاطرات مردانه، حس حقارت مردانه و امیدهای مردانه‌اند».^۴

نیرا یووال-دیویس و فلویا آنتیاس در اظهار نظری مهم به پنج شکل

< «بدرود، بهشت آینده»: جنسیت و کنگره ملی آفریقا

اوج ملی‌گرایی آفریقا و ملی‌گرایی سفیدپوستان اروپایی تبار آفریقای جنوبی تقریباً به یک برهه تاریخی بازمی‌گردد. ملی‌گرایی آفریقا که در کوره خشونت امپریالیستی، سرمایه‌داری معدن‌داری، و صنعتی شدن سریع آبدیده شد، همانند همتای خود که در میان سفیدپوستان پا گرفته بود، محصول بازسازی آگاهانه و تصویب قوانین سیاسی تازه توسط عوامل فرهنگی و سیاسی خاص بود. اما اجزای نژادی و جنسیتی آن بسیار متفاوت بودند و نسخه آفریقایی ملی‌گرایی می‌رفت تا مسیر متمایزی را برای خود در طول قرن ترسیم کند.

در سال ۱۹۱۰، اتحادیه آفریقای جنوبی تاسیس شد و چهار ایالت در حال ستیز را به زیر چتر قانونی واحد درآورد. با این حال در کنوانسیون به اصطلاح «ملی» آن حتی یک سیاه‌پوست اهل آفریقای جنوبی هم شرکت نداشت. از نظر آفریقایی‌ها، این اتحادیه فقط بیانگر خیانتی آشکار بود. علامتی بر اساس رنگ پوست افراد، آفریقایی‌ها را از رسیدن به کارهایی که نیاز به مهارت دارند منع می‌کرد و حق رای جز برای عده‌ای انگشت‌شمار نبود. بدین ترتیب در سال ۱۹۱۲ مردان آفریقایی از سراسر آفریقای جنوبی به بلومفونتن رفتند تا مراتب اعتراض خود را نسبت به اتحادیه‌ای اعلام کنند که صدای هیچ سیاه‌پوستی در آن شنیده نمی‌شد. کنگره ملی بومیان آفریقای جنوبی در این گردهمایی اعلام موجودیت کرد و این کنگره اندکی بعد به کنگره ملی آفریقا تغییر نام داد.

کنگره ملی آفریقا در ابتدا همانند ملی‌گرایی اروپایی تبارهای آفریقا بنیان طبقاتی محدودی داشت. اعضای این کنگره، که از گروه کوچک روشنفکران شهری و خرده‌بورژواها بودند، عمدتاً از آموزگاران تعلیم‌دیده توسط مبلغان مذهبی و کشیش‌ها و کسبه و تجار خرده‌پا تشکیل می‌شد؛ همان افرادی که [فرائنز] فانون به «گرد و غبار نشسته بر فرهنگ مستعمراتی» تشبیه می‌کند. به قول تام لاج، این افراد شهرنشین، ضد قبیله‌ای و طرفدار ادغام نژادی بودند و خواست مشترک‌شان مشارکت کامل مدنی در امپراتوری بزرگ بریتانیا بود، نه درگیری و تحولات ریشه‌ای. البته لاج به این واقعیت اشاره نمی‌کند که اکثریت قریب به اتفاق آنان هم مرد بودند.^۶

اما در دهه پر آشوب ۱۹۵۰ گروه زنان کنگره ملی آفریقا رونق بیشتری یافت. دهه ۱۹۵۰ دهه کمپین مقاومت، منشور آزادی، پیمان اتحاد کنگره و فدراسیون زنان آفریقای جنوبی بود. در سال ۱۹۵۶، هزاران زن به طرف شهر پرتوریا راه‌پیمایی کردند تا بار دیگر علیه لویای مربوط به زنان اعتراض کنند و به این شکل بود که منشور زنان شکل گرفت، با

خواسته‌هایی چون تقسیم دوباره اراضی، مزایای کارگران و حق داشتن اتحادیه، یارانه مسکن و خواروبار، لغو بهره‌کشی از کودکان، تحصیل همگانی، حق رأی و برخورداری حقوق مساوی با مردان در مالکیت زمین، ازدواج و حضانت فرزند. کمتر کسی توجه می‌کند که این منشور پیش از منشور آزادی شکل گرفت و الهام‌بخش بخش اعظم آن بود.

در طی چند دهه، ملی‌گرایان زن آفریقا، برخلاف هم‌تایان آفریقایی اروپایی تبار خود، ایدئولوژی مادری را متحول ساخته و هر چه بیشتر خود را به عنوان «مادران انقلاب» معرفی کرده‌اند. از دهه ۱۹۷۰ به این سو، اعتراضات محلی زنان در سطحی ملی نیز انعکاس یافته و خود را در مواردی چون تحریم اجاره خانه و اتوبوس، زاغه‌نشینی‌های سازمان‌یافته، اعتصاب، اعتراض علیه تجاوز به عنف، و هزاران نوع فعالیت دیگر در زمینه حقوق جامعه محلی به رخ کشیده است. زنان حتی در شرایط وضعیت فوق‌العاده نیز با تکیه بر خصلت مبارزطلبی خود نه تنها بر حضور در مراکز سیاسی، بلکه بر حق دسترسی به فناوری‌های اعمال خشونت تأکید ورزیده‌اند.

< فمینیسم و ملی‌گرایی

زنان آفریقایی مدت چندین دهه از سخن گفتن درباره آزادی زنان خارج از چارچوب نهضت آزادی ملی پرهیز می‌کردند. در خلال دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ زنان سیاه‌پوست به شکلی قابل درک در قبال فمینیسم طبقه متوسط که داشت در دانشگاه‌ها و حومه‌های شهری سفیدپوست‌نشین حیاش را آغاز می‌کرد نگاهی توأم با احتیاط داشتند. زنان آفریقایی، به‌درستی، در مورد فمینیسم سفیدپوستان که ادعا می‌کرد می‌خواهد صدای خواهران رنجور خود در جهان باشد نگاهی تردیدآمیز داشتند. در همین حال موقعیت زنان در جنبش ملی‌گرایی هنوز متزلزل بود و بضاعت و توان آن را نداشتند که مردان آماده نبرد را که تا همین جای کار هم علاقه‌ای به تسلیم باقی‌مانده قدرت مردسالاری خویش نداشتند با خود دشمن سازند.

اما در سال‌های اخیر در آفریقا بحث فمینیسم دچار تحول شده و زنان سیاه‌پوست خواهان اعمال تغییر در فمینیسم ملی‌گرایانه‌اند تا آن را با نیازها و شرایط خود وفق دهند.^۷

همان‌طور که فمینیسم یکی و واحد نیست، مردسالاری هم انواع مختلف دارد. فمینیسم هنگامی امپریالیستی تلقی می‌شود که علائق و نیازهای گروهی خاص از زنان کشورهای امپریالیستی را در مرتبه‌ای بالاتر از نیازهای منطقه‌ای زنان و مردان (مردسالاری گزینشی) فاقد اختیار قرار دهد. در طول دهه اخیر، زنان رنگین‌پوست با فمینیست‌های صاحب

هیچ ملتی در جهان برای دسترسی به حقوق و منابع دولت-ملت بین زنان و مردان مساوات قائل نیست

قدرت بیانی اساسی می‌بخشد و برای به حرکت درآوردن توده مردم ضرورتی استراتژیک دارد. اما در عین حال هیچ کس به اندازه خود قانون از خطرات انکار بیمارگونه تفاوت‌ها و اختلافات در مفهومی انتزاعی و مصلحتی به نام «اراده جمعی» آگاه نبوده است. با عاریه گرفتن عبارتی که خود قانون به کار برده می‌توان گفت که تحول ملی در آفریقای جنوبی «دیگر در بهشت آینده» رخ نخواهد داد. با وجود این وضعیت کنونی، به‌ویژه برای زنان، به جمله‌ای در فیلم مشهور جیلو پونته‌کوروو با عنوان «نبرد الجزایر» طعمی ناگوار و تلخ از حقیقت می‌بخشد: «برپا کردن انقلاب کار دشواری است، اما دشوارتر از آن حفظ آن است. با این حال مشکلات اصلی، بعداً، وقتی که پیروز شدیم، تازه آغاز می‌شود.»¹⁰

پانویس

1. Eric Hobsbawm's critique of nationalism in Nations and Nationalism since 1780 (Cambridge: Cambridge University Press, 1990); Ernest Gellner, 1bought and Change (London: Weidenfeld and Nicholson, 1964); and idem, Nations and Nationalism (Oxford: Blackwell, 1983)
 2. Benedict Anderson, Imagined Communities (London: Verso, 1983), 6
 3. Frantz Fanon, be Wretched of the Earth, trans. Constance Farrington (London: Penguin, 1963), 30
 4. Cynthia Enloe, Bananas, Beaches, and Bases: Making Feminist Sense of International Politics (Berkeley: University of California Press, 1989), 44
 - 5.a. b. Nira Yuval-Davis and Floya Anthias, eds., Women-Nation-State (London: Macmillan, 1989), 7
 6. Tom Lodge, "Charters from the Past: 1be African National Congress and Its Historiographi- cal Traditions," Radical History Review 46, no. 7 (1990): 161-89
 7. At a seminar titled "Feminism and National Liberation," convened by the Woman's Section of the ANC in London in 1989, a representative from the South African Youth Congress exclaimed: "How good it feels that feminism is finally accepted as a legitimate school of thought in our struggles and is not seen as a foreign ideology."
 8. Chandra T. Mohanty, "Under Western Eyes: Feminist Scholarship and Colonial Discourses," in Chandra T. Mohanty, Ann Russo, and Lourdes Torres, eds., 7bird World Women and the Politics of Feminism (Bloomington: Indiana University Press, 1991), 52
 9. Kumari Jayawardena, Feminism and Nationalism in the 7bird World (London: Zed Press, 1986)
 10. Frantz Fanon, be Wretched of the Earth, trans. Constance Farrington (London: Penguin, 1963), 30
- Anne McClintock. "No Longer in a Future Heaven: Women and Nationalism in South Africa". In Transition: No. 51, pp. 104-123. Reprint permission granted by author.

امتیازی که قدرت نژادی و طبقاتی خود را تشخیص نمی‌دهند به‌شدت در حال مبارزه بوده‌اند. چاندرا موهانتی در مقاله‌ای مهم مصادره مبارزات زنان رنگین‌پوست به دست زنان سفیدپوست و به‌خصوص استفاده آنان از اصطلاح «زن جهان سومی» به‌عنوان موضوعی منفرد، یک‌دست و الگویی برای قربانی نشان دادن زنان را به چالش می‌کشد.⁸

با این همه نفی فمینیسم به اتهام امپریالیستی بودن چیزی جز زدودن سابقه طولانی مقاومت زنان در برابر مردسالاری محلی و امپریالیستی از حافظه نیست. همان طور که کوماری جایاواردنا اشاره می‌کند، بسیاری از شورش‌های زنان در سراسر جهان پیش از فمینیسم غربی یا بدون هیچ گونه تماسی با آن رخ داده است.⁹ علاوه بر این اگر بنا باشد تمام انواع فمینیسم را به عنوان نوعی بیماری غربی مورد تمسخر قرار دهیم، خطر بسیار بزرگ این است که فمینیست‌های غربی و سفیدپوست صرفاً به این علت که در مقایسه با سایرین دسترسی بیشتری به نشر، رسانه‌های بین‌المللی، تحصیلات و پول دارند، در مقام پیشوایی باقی خواهند ماند. این نوع فمینیسم را می‌توان از بسیاری جهات برای زنانی که در شرایطی کاملاً متفاوت زندگی می‌کنند نامناسب دانست. در عوض زنان رنگین‌پوست خواهان حق جرح و تعدیل در فمینیسم هستند تا با شرایط زندگی خودشان مناسبت داشته باشد. یگانه کمک فمینیسم ملی‌گرایانه پافشاری آن بر مرتبط ساختن فعالیت‌های فمینیستی با سایر نهضت‌های آزادی‌خواهی بوده است.

در اغلب موارد، به زنان حق تصمیم‌گیری در مورد سنت‌ها داده نمی‌شود. اما سنن هم محصول و هم بایگانی مبارزات سیاسی گذشته و نیز صحنه مبارزات جاری‌اند. در یک انقلاب ملی‌گرایانه، زنان و مردان هر دو باید در تعیین فرسودگی، لزوم ایجاد تغییر یا حفظ سنن اختیار داشته باشند. غالباً استدلال مردان ملی‌گرا این است که استعمار یا سرمایه‌داری موجب تباهی زنان بوده و مردسالاری تنها خویشاوند دست دوم آن است که وقتی تبه‌کار واقعی از میدان خارج شود رو به زوال خواهد رفت. اما انقلاب ملی یا سوسیالیستی در هیچ جا انقلاب فمینیستی تمام‌عیاری را در پی نداشته است. در بسیاری از کشورهای ملی‌گرا یا سوسیالیست، در بهترین حالت فقط در مورد مسائل زنان قلم‌فرسایی می‌کنند و در بدترین حالت این مسائل را به سخره می‌گیرند. اگر در جایی زنان به میدان آمده و کار مردان را کرده‌اند، مردان هرگز در کار زنان سهیم نشده‌اند. در واقع در هیچ جا به فمینیسم اجازه نداده‌اند که به خاطر قابلیت‌های خود تا چیزی بیش از کلفت ملی‌گرای پیشرفت کند.

هشدارهای پیش‌گویانه فرانتس فانون در مورد تله‌های غریزه ملی هرگز مانند امروز اضطراری نبوده‌اند. از دید قانون، ملی‌گرایی به حافظه مردمی



ساندرا هیل
مترجم: رها دوستدار
لینک مطلب

رمزگشایی از جنسیت در جنگ

اگر بحث جنسیت را وارد نظریه‌های مربوط به جنگ کنیم، این نظریات چه تغییراتی پیدا می‌کنند؟ ساندرا هیل، استاد انسان‌شناسی و مطالعات زنان دانشگاه یوسی‌ال‌ای، در این مقاله بیان می‌کند که در سال‌های اخیر، آگاهی از اثرات جنگ بر زنان افزایش یافته است اما هنوز به رابطه عمیق ساختارهای جنسیتی (مانند عرف و نگرش‌های جنسیتی) با نظامی‌گری توجه کافی نشده است؛ یعنی نگرش‌هایی که زنان را به مثابه ظرف تولید مثل برای تأمین جنگجویان جدید یا نو کردن جمعیت پس از اتمام جنگ در نظر می‌گیرند، آن هم نه فقط برای یک مرد، بلکه برای کل یک گروه مسلح، یک گروه قومی، یک کشور یا یک ملت.

ترجمه کامل این مقاله را اینجا می‌خوانید.

امکان دارد زنان موقعیت مورد بررسی را تنها با اتکا به بقای خود با آگاهی بیشتری پشت سر بگذارند.

تنها آینده نشان خواهد داد که آیا قرن بیستم علاوه بر جنبش‌های اجتماعی مدرنیستی قرن جنگ، انقلاب، قوم‌کشی، و اشغال هم بوده است یا خیر. متأسفانه آن طور که من می‌بینم قرن بیست‌ویکم هم از این لحاظ همان قدر پویا و پروپیمان آغاز شده است. در بسیاری از مناطق جهان، شاهد درگیری‌هایی به مراتب خشونت‌بارتر هستیم. تعدادی از این درگیری‌ها را می‌توان «درگیری‌های دائمی» محسوب کرد، کم‌وبیش مانند «هندوچین» (عمدتاً ویتنام) در قرن گذشته (مانند فلسطین، ایرلند شمالی، باسک در اسپانیا، کردها، ارمنی‌ها، درگیری‌های سودان، و جنگ‌های بی‌پایان ایالات متحده که مردم آمریکای شمالی را در وضعیت درگیری دائمی قرار می‌دهد). در این‌جاها مرز میان جنگ و صلح یا مبهم و نامشخص است یا می‌توان این دو را ادامه یکدیگر در نظر گرفت. می‌خواهید چند «درگیری دائمی» دیگر از این دست را نام ببرم؟ با در نظر گرفتن کل طیف جنگ‌هایی که در جریان است، اصلاً در مورد کل مفهوم «صلح» یا «زمانه صلح» دچار تردید می‌شویم.

در این‌جا می‌خواهم معنای کلمه «جبهه» را هم واژگون کنم. در بسیاری از موقعیت‌ها، «جبهه» پیوسته در حال تغییر شکل است. در طول جنگ جهانی دوم و در بسیاری از موقعیت‌های دیگر، صاحبان قدرت بارها «جبهه» را بازتعریف کردند تا بتوانند زنان (و اعضای گروه‌های مختلف حاشیه‌ای مانند یهودیان در ارتش روسیه) را روانه موقعیت‌های خطرناکی کنند که، در عین حال، «جنگ» یا «جبهه» محسوب نمی‌شدند، زیرا فرستادن آنان به «جبهه» یا «جنگ» نظام جنسیتی را برهم می‌زد. مفهوم «قوم‌کشی» را نیز همواره باید مورد سوال قرار داده و بررسی کنیم

اجازه دهید کمی تأمل کنیم و ببینیم که مقصود از «هم‌دست» چیست، واژه‌ای که مرا به مفهوم «دوگانگی و ابهام» می‌رساند. این مفهوم را هومی بابا مطرح کرده و اشاره‌اش به رابطه پیچیده استعمارشده/استعمارگر است. در این رابطه، استعمارشده نسبت به استعمارگر حسی دوگانه و مبهم دارد، در نتیجه این رابطه تنها مستلزم نفرت یا مقاومت نیست، بلکه غالباً احساساتی چون حسادت و حسرت و تمایل را نیز در خود دارد. این دوگانگی و ابهام یکی از بحث‌انگیزترین مباحث تفکر پسااستعماری است، یکی از آن‌هایی که مفاهیم «خوب و بد»، «قربانی و گناهکار»، «استعمارگر و استعمارشده» و مانند این‌ها را به کلی برهم می‌ریزد.

آیا از نظر من زنان تنها قربانیان یا قربانی اصلی هستند؟ خیر. موضوع جالب از نظر من این است که نظریه‌ها وقتی وجهی جنسیتی پیدا می‌کنند دچار چه تغییری می‌شوند. برداشت ما از درگیری و جنگ زمانی که (۱) جنسیت را در نظر می‌گیریم، و (۲) زنان را تنها به عنوان قربانی در نظر نمی‌گیریم، دستخوش چه تغییری می‌شود؟ یکی از مشکلات موجود در تفاسیر و جهت‌گیری سیاسی ما (در رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، و غیره) این است که همواره سعی ما بر این است که زنان را همچون قربانی به تصویر بکشیم، در حالی که لازم است به فضاهایی که زنان در درگیری‌ها خلق می‌کنند، شگردهایی که برای ادامه بقا می‌آموزند، و مسائلی مانند این‌ها آگاه باشیم. به بیان دیگر، زنان می‌توانند همزمان هم قربانی باشند و هم «چیزی دیگر» یا بسیاری «چیزهای دیگر». بنابراین آشکار است که باید پندارهای رایج و غالب را که از تقابلهای محبوب در تفکر غربی سرچشمه می‌گیرند پیچیده کرد و برهم ریخت. برای مثال، در عین حال که می‌توان زنان را در موقعیت درگیری و جنگ به جای قربانی نشان داد، این موضوع را نیز می‌توان بررسی کرد که زنان صرفاً با دوام آوردن در آن موقعیت یا داشتن سهمی کوچک در مبارزه احتمالاً به چه اعتمادبه‌نفسی رسیده‌اند.

**زنان می‌توانند همزمان هم قربانی باشند و هم «چیزی دیگر»
یا بسیاری «چیزهای دیگر». بنابراین آشکار است که باید
پندارهای رایج و غالب را که از تقابل‌های محبوب در تفکر
غربی سرچشمه می‌گیرند پیچیده کرد و بر هم ریخت**

حقوق زنان (از سوی فمینیست‌ها، رسانه‌های گروهی، و دیگران در ایالات متحده) به شدت برای توجیه حمله به افغانستان و عراق به رهبری آمریکا مورد استناد قرار گرفته است. ولی پژوهش و نظریه‌پردازی درباره تأثیر این مداخله‌های نظامی گستاخانه بر زنان باز هم کافی نبوده است. مثلاً تلاش برای ساختن «عراقی نو» و تأمین امنیت آن مستلزم نظارت شدید و سخت و سخت بر نقش‌های جنسیتی بوده است. در واقع در حالی که بدن زن موضوع نظریه‌های غربی مبتنی بر تبعیض جنسی است، بدن زنان عراقی نشان‌دهنده اصول اخلاقی، سیاست، و حاکمیت مستقل غیرغربی شده است. نتیجه عجیب مداخله نظامی ایالات متحده محرومیت گسترده زنان عراقی در تمام سطوح از اشتغال و تحصیل بوده و عملاً این زنان را از بخش عمده‌ای از زندگی عمومی و اجتماعی حذف کرده است که این خود به نسبت مناطق وسیعی از عراق پیش از دخالت نظامی آمریکا تغییری بارز محسوب می‌شود. برای تأکید بر نکات فوق باید گفت که گرچه ممکن است هنجارها و رفتارهای جنسیتی پیشین از عوامل عدم آمادگی کافی برای این تحولات باشد، ولی این درگیری و جنگ آن‌ها را تشدید کرده است.

علاوه بر این، برنامه‌ها و طرح‌های ناسیونالیستی در سراسر جهان به تأیید و تثبیت ناهمجنس‌خواهی و تولید مثل در میان ناهمجنس‌خواهان گرایش داشته‌اند، تا آن‌جا که حتی در زمان‌هایی که کمابیش صلح برقرار است، نظامیان با جدیت فعالیت‌ها یا روابط همجنس‌خواهانه را سرکوب یا ممنوع می‌کنند. به این ترتیب مسئله دیگری که نیاز به پژوهش دارد این است که چرا به نظر می‌رسد اجبار به ناهمجنس‌خواهی در زمان‌های درگیری و جنگ باز هم افزایش می‌یابد. آیا این امر تنها به تولید ارتش‌های آینده و شکل‌گیری متعارف «خانواده» به عنوان واحدی فرضی برای حفظ انسجام ساختار جامعه بستگی دارد، یا به حفظ به اصطلاح روحیه گروهی در ساختار متداول مراتب نظامی وابسته است؟ نظامی شدن جنسیت و هنجارهای جنسیتی به چه معنی است؟

بی‌تردید، این‌ها فقط چند نمونه از تحولات نگران‌کننده در زمانه معاصرند که در نتیجه برخورد و تقابل جنسیت و جنگ و نظامی‌گری پدید آمده‌اند.

پانوش

1. reference to Mahmood Mamdani's article in the London Review of Books, which we may discuss later
Sondra Hale. "Women in Conflict Zones". Reprint permission granted by Sondra Hale.

که چرا صرف استفاده از این کلمه باعث درگیری و بحث فراوان است. باید از خود بپرسیم که استفاده از این مفهوم چرا در بعضی جاها تا این حد با مقاومت مواجه می‌شود و چرا در مقابل بعضی‌ها برای استفاده از آن این قدر شتاب دارند. لازم است سیاست نام‌گذاری و نام‌ها را بررسی کنیم.¹ همچنین لازم است ارتباط «جهانی‌شدن» با اندیشه‌هایی را بررسی کنیم که به انتشارشان مشغولیم. این واقعیتی است که قوم‌کشی، اشغال وحشیانه، سرکوب خشونت‌بار حکومتی، شورش مسلحانه، و جنگ تمام‌عیار زندگی و فرهنگ انسان‌ها را در معرض تغییر یا نابودی قرار می‌دهد، ولی این خشونت با روند جهانی شدن روز به روز پراکنده‌تر و فراملیتی‌تر می‌شود. تجارت اسلحه در سراسر جهان رونق می‌گیرد و به این درگیری‌ها دامن می‌زند و موجب بی‌ثباتی هر چه بیشتر می‌شود. ولی ما نیز، به نوبه خود، می‌توانیم بپرسیم که چه کسی یا چه چیزی به تجارت اسلحه دامن می‌زند. در سال‌های اخیر، آگاهی از اثرات جنگ، درگیری مسلحانه، انقلاب/ جنبش‌های آزادی‌خواهانه، قوم‌کشی و اشغال بر زنان افزایش یافته است. با این وصف، توجه به این موضوع کمتر از توجهی است که صرف نشان دادن رابطه عمیق و تنگاتنگ ساختارهای جنسیتی- باورها، سیاست‌ها، و عرف‌های جنسیتی- با علت‌ها و طرز عمل درگیری‌های امروز و با نظامی شدن بسیاری از جوامع می‌شود. ما از طریق گزارش‌های رسانه‌ها، شاهدان عینی و شهادت قربانیان مطلع شده‌ایم که در بوسنی و رواندا، و در حال حاضر در دارفور و کنگو، تجاوز و سایر اشکال خشونت «جنسی» به سلاح جنگی تبدیل شده‌اند. خشونت جنسی مبتنی بر جنسیت در تحلیل جدید درگیری و جنگ بسیار مهم است. با این همه، نظریه‌پردازی درباره این فجایع کافی نبوده است. واقعیتی که اغلب به اندازه کافی بررسی نمی‌شود این است که چنین خشونت‌هایی در بیشتر موارد به نگرش‌های جنسیتی تبعیض‌آمیز پیشین هم از جانب مقصران و هم از جانب کسانی که قربانی خشونت هستند وابسته است، نگرش‌هایی که زنان را به مثابه ظرف تولید مثل (برای تأمین جنگجویان جدید یا نو کردن جمعیت پس از درگیری) یا نمادهای فرهنگ در نظر می‌گیرند، آن هم نه فقط برای یک مرد، بلکه برای کل یک گروه مسلح، یک گروه قومی، یک کشور یا یک ملت. در این زمینه نیز به اندازه کافی نظریه‌پردازی نشده که در این درگیری‌ها، که کنش‌های سیاسی بر بدن زنان حک می‌شود، تجاوز تا چه حد می‌تواند هم محوکننده «تفاوت» و هم نشان‌دهنده آن باشد.

از این گذشته زبان «جنگ با تروریسم» به کرات متضمن اشاعه رمزگان جاافتاده جنسیت بوده و در نتیجه این رمزگان موجود را تثبیت کرده، گسترش داده، و تحریف یا تشدید کرده است. برای مثال، گفتمان دفاع از



نادیا العلی
مترجم: کلاره خوشگذران
لینک مطلب

زنان عراقی و بلای استبداد، جنگ، تحریم و اشغال

این مقاله با قرار دادن شرایط حاضر عراق بر زمینه مناسبات و ایدئولوژی‌های متغیر جنسیتی در سه دهه اخیر، به بررسی نقش زنان عراقی در فرایند بازسازی کشور می‌پردازد. اما پیش از آن که به طور خاص به مورد عراق بپردازد، سابقه نظری مختصری درباره اهمیت جنسیت در فرایندهای بازسازی کشور و همین‌طور کشورسازی ارائه می‌کند. هدف از ارائه پس‌زمینه تاریخی، روشنتر ساختن ایدئولوژی‌ها و مناسبات متغیر جنسیتی در رژیم صدام حسین است. این مقاله به‌ویژه به اثرات گفتمان‌های اولیه توسعه، مدرنگرایی دولت، اثرات جنگ (ایران و عراق در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۸۸ و جنگ‌های خلیج فارس از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳) و همین‌طور تحریم‌های اقتصادی گسترده می‌پردازد. این مورد آخر با تضعیف طبقه متوسط تحصیل‌کرده، بیکاری فراگیر، بحران اقتصادی و گرایش جدید به ارزش‌ها و هنجارهای محافظه‌کارانه به تحولات اجتماعی گسترده‌تری دامن زد که نه تنها مناسبات جنسیت و زنان را تغییر داد، بلکه بر کل جامعه نیز اثر گذاشت. با این پس‌زمینه تاریخی است که توسعه امروزی عراق پس از جنگ و درگیری و اشغال و انتقال سیاسی، بر روابط زنان و جنسیت اثر می‌گذارد.

دانشگاهی بشود که هدف‌شان دادن نقشی قانونی به جنسیت است. بی‌شک تمایزهای زنان و مردان و جایگاه این دو نسبت به یکدیگر خود اصل سامان‌دهنده مهمی است که در اکثر نظام‌های قدرت شایع و گاه ضامن بقای آن‌هاست:

قدرت جنسیت به‌مثابه شکل‌دهنده دینامیک هر مکان تعامل انسان‌ها، از خانه تا عرصه بین‌المللی تلقی می‌شود. این قدرت در ساختمان بدن نیز نمود می‌یابد؛ چگونه بدن زنان و مردان تغذیه می‌شود، تربیت می‌شود و به کار گرفته می‌شود، چه قدر در مقابل حمله آسیب‌پذیر است و از چه نوع تحرک اجتماعی برخوردار است.

جنسیت همچنین در ایدئولوژی‌ها و هنجارهای غالب، در قانون، حقوق شهروندی، کشمکش‌ها و درگیری‌های سیاسی و قطعاً در اقتصاد-چگونگی توزیع پول، دارایی و منابع دیگر میان دو جنس- نمود می‌یابد. با این حال نکته مهمی را باید در این‌جا مطرح کرد و آن این که جنسیت الزاماً مهم‌ترین این عوامل نیست. طبقه اجتماعی، تفاوت‌های قومی و مذهبی، گرایش جنسی و وابستگی‌های سیاسی هم به سلسله‌مراتب قدرت شکل می‌دهند و رژیم‌ها و جوامع سیاسی را می‌سازند. از سوی دیگر، در خود این عوامل هم جنسیت نقش مهمی دارد و خود بخشی از ساختار

علی‌رغم لفاظی‌های معمول درباره دموکراتیزه کردن کشور، حقوق و شمول زنان، می‌توان گفت که هیچ‌یک بی‌عید نیست زنان عراقی در نقشه سیاسی و اجتماعی حال حاضر و آینده عراق بزرگ‌ترین بازنده‌ها از آب دربیایند. زنان و روابط زن و مرد که پیش از این از فرسایش مداوم حقوق اجتماعی-اقتصادی حاصل سال‌های اولیه رژیم صدام حسین آسیب دیده‌اند، به‌ویژه از سوی تحریم‌های اقتصادی (۱۹۹۰-۲۰۰۳) و جنگ اخیر در سال ۲۰۰۳ و پیامد خشونت‌آمیز و ادامه‌دار آن، سنگین‌ترین ضربه را دیده است. قطعنامه شماره ۱۳۲۵ سازمان ملل که بر برابری جنسیت‌ها در همه ابعاد فرایند بازسازی و تشکیل دولت سیاسی تأکید کرده، دچار تغییری نگران‌کننده شده است: اولاً مسئله بازسازی در زمانی که خشونت و درگیری فزاینده از اجرا و پیشروی هر گونه طرح توسعه جدی جلوگیری می‌کند ناهمگام به نظر می‌رسد. ثانیاً خطر واکنش منفی به مسئله حقوق زنان و روابط زن و مرد هست، چرا که فراخوان برابری جنسیت‌ها در تمام امور به مسئله‌ای بزرگ‌تر یعنی اشغال‌گری خارجی، موقعیت نو-استعماری و دولت موقت مربوط می‌شود، دولتی که فاقد اعتبار همگانی در میان مردم عراق است.

اما این گره سیاسی نباید مانع از گفت‌وگوی سیاسی و تحلیل‌های

آلمانی است: ملتی از یک اصل، از یک «خون و ریشه»^۲. رابطه میان بازتولید فرهنگی و روابط زن و مرد را می‌توان بر حسب *Kulturnation* توضیح داد. در این مفهوم، روابط جنسیتی در مرکز فرایند ساخت فرهنگی هویت‌های اجتماعی و جوامع قرار دارند، جایی که گویی زنان «مرزبان‌ها»ی نمادین خود را می‌سازند. زنان غالباً هم عامل بازتولید بیولوژیکی ملت به شمار می‌آیند و هم عامل بازتولید فرهنگی ملت. برای مثال، در عراق، رژیم صدام حسین از زنان می‌خواست «سربازان» آینده را تولید کنند، و همین زنان در عین حال هر روز بیش از پیش به عنوان نماد آبرو و استقامت ملت به کار می‌رفتند. در عراق پس از صدام حسین، زنان هرچه بیشتر به عنوان نمادی علیه رژیم بیشتر سکولار پیشین و همین طور سلطه فرهنگی و سیاسی غرب به کار گرفته می‌شوند.

کاکبرن^۳ با دلایل محکم استدلال می‌کند که هر چه یک ملت و کشور کهن‌تر باشند، روابط بین مرد و زن نیز در آن به اساسی‌ترین عناصر تقلیل می‌یابند:

«نمی‌گذارند زنان فراموش کنند که زن به لحاظ زیست‌شناختی و سنتی نگهبان اجاق و خانه است و مسئول تر و خشک کردن فرزندان و آموزش راه و رسم ما به آن‌ها. مردان هم به لحاظ ساختار بدنی و سنتی کارشان حفاظت از زنان و فرزندان و ملت است که غالباً به عنوان سرزمین مادری توصیف می‌شود.»

این فرایند را در عراق هم می‌توان مشاهده کرد، کشوری که در آن اهمیت روزافزون اخلاق کهن و هویت‌های قومی و مذهبی دست در دست ایدئولوژی‌های جنسیتی محافظه‌کارانه‌تر و محدودکننده‌تر دارد.

جنسیت و دوران پس از جنگ

صلح برای زنان صرفاً به معنای پایان درگیری مسلحانه نیست. نیازهای امنیتی زنان الزاماً در شرایط «پس از جنگ» مهیا نمی‌شوند، چرا که خشونت علیه آن‌ها همچنان در دوران بازسازی نیز شایع است.^۴ تعریف آن‌لو^۵ از صلح عبارت است از «موفقیت زنان در به دست گرفتن اختیار زندگی خود». طبق تعریف آن‌لو، برقراری صلح صرفاً متضمن نبود جنگ مسلحانه و نزاع بین زن و مرد در خانه، در داخل یا خارج کشور نیست، بلکه فقر و شرایط ایجاد این نزاع هم باید از بین بروند.^۶

در واقع زنان غالباً در شرایط پس از جنگ، زمانی که نقش‌های سنتی زن و مرد در داخل خانه یا خارج از آن پدید می‌آیند، واکنشی شدید را تجربه می‌کنند. خشونت علیه زنان معمولاً در موقعیت پس از جنگ همه‌گیر می‌شود؛ این امر تا حدی به دلیل شرایط کلی هرج و مرج و تا حدی جزئی از خشونت مضاعف و نظامی شدن و ساختارهای مردانه رایج است که در زمان جنگ تبلیغ شده‌اند. یک مثال اغراق‌آمیز از این شرایط عراق معاصر است که علی‌رغم پایان رسمی جنگ همچنان پر از خشونت و ناامنی است. در واقع میزان خشونت که روزانه در این دوره تجربه می‌شود حتا

خاص مردان/رفتارهای مردانه و زنان/رفتارهای زنانه به شمار می‌رود. این مقاله با قرار دادن شرایط حاضر عراق بر زمینه مناسبات و ایدئولوژی‌های متغیر جنسیتی در سه دهه اخیر، به بررسی نقش زنان عراقی در فرایند بازسازی کشور می‌پردازد. اما پیش از آن که به طور خاص به مورد عراق بپردازم، سابقه نظری مختصری درباره اهمیت جنسیت در فرایندهای بازسازی کشور و همین طور کشورسازی ارائه می‌کنم. هدف از ارائه پس‌زمینه تاریخی روشن‌تر ساختن ایدئولوژی‌ها و مناسبات متغیر جنسیتی در رژیم صدام حسین است. این مقاله به‌ویژه به اثرات گفتمان‌های اولیه توسعه‌مدرن‌گرایی دولت، اثرات جنگ (ایران و عراق در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۸۸ و جنگ‌های خلیج فارس از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳) و همین طور تحریم‌های اقتصادی گسترده می‌پردازد. این مورد آخر با تضعیف طبقه متوسط تحصیل‌کرده، بیکاری فراگیر، بحران اقتصادی و گرایش جدید به ارزش‌ها و هنجارهای محافظه‌کارانه به تحولات اجتماعی گسترده‌تری دامن زد که نه تنها مناسبات جنسیت و زنان را تغییر داد، بلکه بر کل جامعه نیز اثر گذاشت.

با نگاه به این پس‌زمینه تاریخی است که اثرات این جنگ آخر (۲۰۰۳)، اشغال و اقدام‌ها با هدف بازسازی را باید تحلیل و بررسی کرد. این مقاله علاوه بر اثرات آنی شرایط حاضر (عدم امنیت و پویایی، بحران انسانی و حاشیه‌نشینی زنان در عرصه سیاست) به بررسی مسائل درازمدت‌تر مربوط به آوردن جنسیت به جریان اصلی نیز می‌پردازد.

< ملی‌گرایی و هویت‌های ملی: دیدگاه‌های مبتنی بر جنسیت

یکی از مسائل اصلی در مشخص کردن تفاوت‌های جنسیتی رابطه میان ملی‌گرایی و جنسیت است، یعنی طرق مختلف ارتباط یافتن ملی‌گرایی و دولت-ملت با جنسیت، و همین طور راه‌های گوناگون مشارکت زنان در فرایندهای ملی‌گرایانه یا به چالش کشیدن این فرایندها. مطالعات موردی روی زنان در زمینه‌های جغرافیایی و سیاسی مختلف مدل نظری یووال-دیویس و آنتیاس^۱ برای توصیف راه‌های مختلف مشارکت زنان در فرایندهای قومی و ملی را اثبات می‌کند:

۱. به عنوان عامل بازتولید بیولوژیکی اعضای اجتماع‌های قومی؛
 ۲. به عنوان عامل بازتولید مرزهای گروه‌های قومی و ملی؛
 ۳. به عنوان عامل بازتولید ایدئولوژیکی جمعیت و انتقال فرهنگ آن؛
 ۴. به عنوان دلالت‌گر گروه‌های قومی و ملی؛
 ۵. به عنوان شریک در کشمکش‌های ملی، اقتصادی، سیاسی و نظامی.
- «طبیعی»ترین شکل مشارکت زنان در فرایندهای ملی و قومی همان «بازتولید بیولوژیکی ملت است» که متناظر مفهوم *Volksnation*

هر چه یک ملت و کشور کهن‌تر باشند، روابط بین مرد و زن نیز در آن به اساسی‌ترین عناصر تقلیل می‌یابند

«خیرخواهانه» یا «تفنی» بی‌اعتبار می‌شوند.^{۱۰} با وجود آن که در اکتبر سال ۲۰۰۰ قطعنامه ۱۳۲۵ مبنی بر اهمیت شمول زنان در همه جوانب عملیات و قطعنامه‌های صلح و در نظر گرفتن عنصر جنسیت در همه آن‌ها به تصویب رسید، واقعیت شرایط پس از جنگ به طور معمول بسیار متفاوت است. قطعنامه ۱۳۲۵ سازمان ملل متحد، اگر به رسمیت شناخته شود، مکرراً فقط به اضافه کردن تعدادی زن به دولت‌ها و وزارتخانه‌ها معنی می‌شود. اما تأکید بر برابری جنسیتی در واقع به معنای منصوب کردن زنان در دولت موقت، وزارتخانه‌ها و کمیته‌های محلی و ملی اداره کشور، دادگستری، پلیس، حقوق بشر، تخصیص بودجه، توسعه رسانه‌های آزاد و همه فرایندهای اقتصادی است. یکی دیگر از اهداف این قطعنامه تشویق به تشکیل گروه‌های زنان، سازمان‌های غیردولتی و انجمن‌های زنان است.

در برخی از موقعیت‌ها، پس از جنگ، به‌ویژه در جوامع مسلمان تأکید بر قطعنامه ۱۳۲۵ سازمان ملل متحد همچون بخشی از توطئه غرب برای انهدام فرهنگ و ارزش‌های سنتی جامعه تعبیر می‌شود. این به‌ویژه در مورد تعرض‌های نظامی آمریکا به مثلاً افغانستان و عراق صدق می‌کند. شگفت آن که در این مورد حتی آن‌ها که طرفدار مسائل مربوط به حقوق و برابری زنان هستند، اگر شمول زنان در روند بازسازی پس از جنگ یکی از اهداف قدرت‌های اشغالی باشد در برابر آن علم مخالفت بلند می‌کنند. مداخله سیاسی یا حتی بازگشت زنانی که خارج از کشور زندگی می‌کنند می‌تواند به احساس خشم و رنجش دامن زده و موجب واکنش شدید فعالان حقوق زنان در داخل کشور شود. این تمایل به‌ویژه در عراق مشهود است، در جایی که عراقی‌های مقیم خارج در رهبری جدید عراق با حمایت ایالات متحده نقشی نامتناسب بازی می‌کنند. زنان خارج‌نشین سعی کرده‌اند بر سازمان‌های نوظهور زنان در داخل عراق اثر بگذارند، اما مکرراً به دید حامی غرب و بخشی از تمهیدات غربی‌ها رانده شده‌اند. همچنین باید اشاره کنم که تا حدود یک دهه پیش زنان عراقی در حیطه عمومی بسیار فعال بودند. با وجود شرایط سرکوب سیاسی توسط رژیم بعثی صدام حسین، زنان عراقی از جمله تحصیل‌کرده‌ترین زنان منطقه بودند. آن‌ها بخشی از نیروی کار، حاضر در صحنه و در مقام‌های مختلف نهادهای دولتی و دیوان‌سالاری فعال بودند. اما این روزها ترس و عدم امنیت مانع از آن است که زنان خانه خود را ترک کنند. سرقت‌های خشن، دار و دسته‌های مافیایی که شب‌ها در شهر جولان می‌دهند، خشونت‌های جنسی روزافزون از جمله تجاوز، همین‌طور مقاومت نظامی و تیراندازهای مخفی آمریکایی زنان را به حاشیه رانده است. از دست رفتن دستاوردهای

بیش از دوران رسمی تهاجم نظامی است. زنان به‌ویژه از این هرج و مرج، بی‌قانونی و عدم امنیت ضرر و آسیب دیده‌اند و بیشتر مورد آزار و آدم‌ربایی و هم سوء استفاده جنسی و تجاوز قرار گرفته‌اند.

به نظر می‌رسد برای زنانی که داخل یا خارج از کشور زندگی می‌کنند چالش‌هایی که در ایدئولوژی‌ها و نقش‌های سنتی زن و مرد در جوامع مردسالار در حین جنگ به وجود می‌آیند بسیار بزرگ‌تر از آن هستند که در زمان صلح پذیرفته شوند. زنان معمولاً از فضای سیاسی کمتری برخوردارند تا روابط زن و مرد را به چالش بکشند و در فرایندهای سیاسی پس از جنگ شرکت کنند. به قول پنکهرست:^۷

در زبان ایدئولوژیک غالب مدام از «بازسازی» یا «بازگشت» به همان چیزی سخن گفته می‌شود که به وضع موجود پیش از جنگ نسبت داده می‌شود، حتی اگر این تغییر در واقع حقوق زنان را از لایه‌های زیرین نابود کند و آن‌ها را در شرایطی حتی بدتر از گذشته قرار دهد. این امر معمولاً با تصویر زن به عنوان «روح لطیف» همراه است که زنان را به شدت به مفاهیم فرهنگی «سنت»، مادری و صلح پیوند می‌زند.

به لحاظ تاریخی به‌ندرت پیش آمده است که زنان دستاوردهایی را که در زمان جنگ داشته‌اند در زمان صلح نیز حفظ کنند. جوامع نه از فضاهایی که زنان در زمان کشمکش و جنگ ایجاد کرده‌اند حمایت می‌کنند و نه راه‌های هوشمندانه‌ای را به رسمیت می‌شناسند که زنان از طریق آن‌ها مسئولیت‌های اضافه خود را به انجام می‌رسانند.

< غیبت زنان در فرایندهای رسمی بازسازی

در بسیاری از موقعیت‌های پس از جنگ، زنان از مشارکت در اقدامات رسمی برای برقراری صلح، گذار سیاسی و تلاش برای بازسازی کنار زده شده یا به حاشیه رانده شده‌اند. مذاکرات رسمی صلح بین طرفین جنگ و میانجی‌هاشان روابط بنیادی قدرت را تعریف و اولویت‌های فعالیت سیاسی بلافاصله پس از جنگ را مشخص می‌سازد.^۸ رژیم‌های نظامی سنتی که مبتنی بر جنسیت هستند تمایل دارند در عرصه سیاست قدرت را به مردها اختصاص دهند و اهمیت زنان را به حیطه خانواده محدود سازند.^۹ اما زنان در جوامعی که جنگ را تجربه کرده‌اند و همین‌طور جوامع خارج از کشور راه‌هایی را برای شرکت در فرایند صلح و آشتی از طریق فعالیت‌های خودجوش سیاسی و اجتماعی پیدا می‌کنند. زنان با هر سابقه و پیشینه‌ای در اقدامات غیررسمی برای برقراری صلح شرکت می‌کنند، اما فعالیت‌های آنان حتی با وجود اثرگذار بودن غالباً تحت عنوان «داوطلبانه»،

< زمینه تاریخی

تحلیل آثار تحریم‌های اقتصادی و جنگ بر زنان عراق نیازمند مقدمه کوتاهی درباره پس‌زمینه تاریخی شرایط کلی این زنان قبل از روی کار آمدن رژیم تحریم در سال ۱۹۹۰ است. علی‌رغم سرکوب‌های سیاسی مسلم در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، بخش بزرگی از جامعه عراق طی توسعه سریع و رشد اقتصادی که نتیجه بالا رفتن قیمت نفت و سیاست‌های توسعه دولت بود از استاندارد بالای زندگی برخوردار بود. این‌ها سال‌های شکوفایی اقتصادی و ظهور و رشد طبقه متوسط در عراق بود، دوره سیاست‌های اجرایی دولت در جهت ریشه‌کن کردن بی‌سوادی، تحصیل زنان و شمول آن‌ها در نیروی کار. دوره اولیه پس از ملی شدن صنعت نفت عراق در سال ۱۹۷۲ دوره مشقت مالی و دشواری بود. اما پس از تحریم نفتی توسط کشورهای عضو اپک در سال ۱۹۷۳ که به «بحران نفت» شناخته می‌شود، دوران رشد و شکوفایی در کشور آغاز شد. قیمت نفت بالا رفت و کشورهای تولیدکننده نفت با توجه به وابستگی کشورهای غربی به این کالا کم‌کم متوجه قدرت چانه‌زنی خود در معاملات شدند.

در بجه‌وحه این توسعه سریع اقتصادی، دولت عراق فعالانه به دنبال زنان بود تا آن‌ها را وارد نیروی کار کند. در سال ۱۹۷۴، با یک حکم حکومتی اعلام شد که همه فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه، چه زن و چه مرد، خودبه‌خود استخدام می‌شوند. در پیشه‌های خاصی مثل آن‌ها که به درمان و آموزش مربوط می‌شد، خود تحصیل در دانشگاه متضمن قراردادی با دولت بود که دانشجویان را وادار می‌ساخت پس از تحصیل کاری را در حیطة تخصص خود به عهده گیرند.

اما نمی‌توان سیاست‌های تشویق زنان برای وارد شدن به حیطة کار دارای حقوق را از نظر اصول برابری طلبانه یا حتا فمینیستی توجیه کرد، گرچه بسیاری از زنانی که من با آن‌ها مصاحبه کردم به سیاست‌های مشارکت اجتماعی زنان در رژیم بعث عراق دیدی مثبت داشتند. ایدئولوژی اصلی حزب بعث، حزب حاکم عراق، بر پایه سوسیالیسم و ناسیونالیسم عربی بود. بررسی تفصیلی نیات خاص و ایدئولوژی رژیم بعث در ارتباط با نقش و مواضع زنان از حوصله این مقاله خارج است. فقط می‌توان اشاره کرد که در آن زمان نیروی انسانی کم بود و در مقابل کشورهای خلیج فارس که برای یافتن نیروی انسانی به خارج از مرزهای خود روی آوردند، دولت عراق به منابع انسانی داخل کشور رو کرد. در نتیجه کار کردن زن‌ها در خارج از منزل نه تنها مورد قبول واقع شد، بلکه تبدیل به عملی شرافتمندانه و یک هنجار شد. عامل دیگری که در این‌جا باید لحاظ

زنان در دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ حتا پیش از جنگ سال ۲۰۰۳ نیز واضح بود. علاوه بر اثرات بارز شرایط فجیع انسانی در عراق، در ایدئولوژی‌ها و روابط زن و مرد در بافت وسیع‌تر تحولات اجتماعی مربوط به جنگ، تحریم‌ها و تغییر سیاست‌های دولت نیز تغییراتی رخ داده است.

حتا پیش از این جنگ آخری، تحریم‌های موجود باعث شده بود که زیرساخت اصلی کشور (آب، بهداشت، فاضلاب، برق) به شدت آسیب ببیند و این بر کیفیت زندگی خانواده‌های عراقی که معمولاً باید روز خود را بدون آب یا برق سر می‌کردند اثر منفی گذاشته بود. نرخ بالای مرگ و میر کودکان (حدود چهار تا پنج هزار در ماه)، سوء تغذیه فراگیر و آمار روزافزون سرطان خون و انواع دیگر سرطان، بیماری‌های واگیردار و نقص در زمان تولد از جمله «تأثیرات ثانویه» بارز نظام تحت تحریم‌ها بود. اما زندگی روزمره عراقی‌ها فقط در رابطه با زوال شدید شرایط اقتصادی و تأسیسات زیربنایی نبود که تغییر کرد: بافت اجتماعی و فرهنگی جامعه عراق هم آسیب دید.

زنان عراقی چندین تحول عمیق اجتماعی و فرهنگی در مورد ایدئولوژی‌ها و روابط بین زن و مرد را تجربه کرده‌اند. این تحولات برای ناظر بیرونی به‌آسانی قابل اندازه‌گیری و مشاهده نیست. اما زمانی که در کشوری جنگ و شرایط دشوار اقتصادی همزمان بیداد می‌کند، زنان به طرق مختلف آسیب می‌بینند. داده‌های موجود در مورد کشورهای در حال جنگ و نزاع مثل عراق عموماً اشکال دشواری‌های مربوط به جنسیتی خاص را از نظر پنهان می‌کنند. من در این مقاله به تعدادی از تغییرات اجتماعی و فرهنگی می‌پردازم که به‌ویژه بر زنان و روابط زن و مرد اثر گذاشته‌اند. هنوز برای آن که با قطعیت از اثرات جنگ اخیر، اشغال و درگیری‌های حال حاضر عراق سخن بگویم خیلی زود است، اما برخی گرایش‌ها همین الان هم مشخص است.

به دست آوردن اطلاعات آماری و سند و مدرک نیازمند تحقیق طولانی‌مدت کمی است، بنابراین من در این‌جا فقط می‌توانم طرحی کلی از گرایش‌ها و تحولات خاص پیش رو بگذارم. یافته‌های من مبتنی است بر مشاهدات خود طی چند نوبت بازدید از عراق (آخرین‌ها در سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۷)، مصاحبه با زنان پناهنده عراقی در بریتانیا و آلمان که تازه عراق را ترک کرده بودند، گفت‌وگو با پدر و مادر و دوستانم که مرتباً از عراق بازدید می‌کردند، تماس‌های تلفنی با اقوام و گفت‌وگو با دانشجویان دکتری که در عراق کار میدانی می‌کردند.

خسونت علیه زنان معمولاً در موقعیت پس از جنگ همه‌گیر می‌شود؛ این امر تا حدی به دلیل شرایط کلی هرج و مرج و تا حدی جزئی از خسونت مضاعف و نظامی شدن و ساختارهای مردانه رایج است که در زمان جنگ تبلیغ شده‌اند

< اثر جنگ‌ها و تحریم‌های اقتصادی

برخلاف تصاویر شایع و عوامانه‌ای که عراقی‌ها را همچون متهم یا قربانی نمایش می‌دهند، نگاهی دقیق‌تر به جامعه عراق این حقیقت را روشن می‌سازد که زنان عراقی هم مثل مردان دسته‌ای همگون و یکرنگ نیستند و تحریم‌ها و جنگ‌ها به طرق مختلف بر آن‌ها تأثیر گذاشته است. از جمله عوامل تمایز آن‌ها می‌توان به محل سکونت (شهری یا دهاتی)، پیشینه قومی (کرد یا عرب) و مذهبی (شیعه، سنی یا مسیحی) و، شاید از همه مهم‌تر، طبقه اجتماعی آن‌ها اشاره کرد. گرچه خود نظام طبقاتی پیشین، بیش از هر چیز، به خاطر تضعیف طبقه متوسط تحصیل کرده که بیشتر بزرگ و قدرتمند بود و ظهور یک طبقه از ذی‌نفع‌های جنگ و تحریم‌ها واژگون شده است. این گروه آخر غالباً ارتباطی تنگاتنگ با رژیم عراق داشت و از شبکه‌های ارتباطی سیاسی و اقتصادی مرفه تشکیل شده بود. یک عامل بسیار مشخص دیگر که در چگونگی اثرگذاری جنگ و تحریم‌ها بر زندگی روزمره مردم موثر بود داشتن اقوام یا دوستان نزدیک در کشورهای غربی بود. پولی که اقوام افراد از جاهای مختلف به‌ویژه اروپا و آمریکای شمالی به عراق می‌فرستادند معمولاً شرایط زندگی را از درماندگی به بخور و نمیر ارتقا می‌داد.

برای آن دسته از زنان شهری که درآمد کمی داشتند یا زن‌هایی که در دهات زندگی می‌کردند، زنده ماندن تبدیل شد به هدف اصلی زندگی. بی‌شک به‌ویژه برای مادران فقیر این احتمال بیشتر وجود داشت که فرزندان‌شان به یکی از داده‌های آماری میزان بالای مرگ و میر کودکان تبدیل شده یا به بیماری و سوء تغذیه دچار شوند. با این حال حتا برای زنان تحصیل‌کرده‌ای که بخشی از طبقه متوسط وسیع و مرفه عراق را تشکیل می‌دادند غذا دادن به بچه‌ها تبدیل به دغدغه و مسئله اصلی زندگی شده بود. حتا که عراق را در اواخر دهه ۱۹۹۰ ترک کرده و هم اکنون در لندن زندگی می‌کند به یاد می‌آورد:

قبل از این که خودم چیزی بخورم اول به فرزندان و شوهرم غذا می‌دادم. معمولاً خودم گرسنه می‌ماندم. همین‌طور قبل از بازدید از خانه دیگران به بچه‌هایم غذا می‌دادم. پیش از تحریم‌ها مردم خیلی دست‌ودل‌باز بودند. همیشه چای و شیرینی برای مهمان می‌آوردیم، حتا اگر وعده غذایی در کار نبود. حالا دیگر مردم دید و بازدید نمی‌کردند که مبادا آبروشان پیش هم‌دیگر برود.

شود تلاش دولت برای آموزش و تعلیم شهروندان، چه زن و چه مرد، بود. تعداد زیادی از اعضای حزب در زمینه کاری خود آموزش می‌دیدند. روشن است که در این دوره دستیابی و آموزش دادن به زنان در زمانی که این گروه از جامعه بخشی از حوزه عمومی و خارج از محدوده خانه بودند بسیار آسان‌تر بود.

نیات حکومت هرچه بود، زنان عراقی شدند تحصیل‌کرده‌ترین و حرفه‌ای‌ترین زنان منطقه؛ اما این که این دسترسی به تحصیلات و بازار کار تا چه حد به ایجاد شرایط بهتر برای زنان کمک کرد سوال پیچیده‌تری است. در عراق نیز، مثل خیلی جاهای دیگر، صرف این که زنان شروع به کار کردند موجب نشد که ارزش‌های محافظه‌کارانه و پدرسالارانه جامعه خودبه‌خود دچار دگرگونی شوند. علاوه بر این، تفاوت‌های فاحشی بین زنان شهری و روستایی وجود داشت، همین‌طور بین زنان طبقات اجتماعی و پیشینه‌های مختلف.

طی سال‌های جنگ ایران و عراق از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸، شرکت مضاعف زنان در حوزه عمومی برای جایگزین کردن سربازان مرد با نظامی‌تر شدن جامعه و بزرگداشت انواع ویژه‌ای از مردانگی، یعنی مرد جنگجو، مدافع ملت و شهید، هم‌زمان شد. دولت در عین حال زنان را تشویق می‌کرد جای مردان کارگر و خدمت‌گزاران مدنی را که اکنون در جبهه‌ها می‌جنگیدند بگیرند و شهروندان عراقی بیشتر و سربازان آینده را «تولید کنند». در واقع این گرمی‌داشت مردانگی نظامی مطابق شد با تکریم مادر عراقی.

سپس تنها دو سال به «صلح» و آرامش گذشت تا این بار نوبت به حمله به کویت رسید (اوت ۱۹۹۰) و بعد جنگ خلیج فارس (ژانویه تا مارس ۱۹۹۱). این جنگ آخر به‌ویژه بر روان ملت زخمی ماندگار بر جای گذاشت، چنان که بمباران شدید شبانه نه تنها خواب را از خانواده‌ها گرفته بود، بلکه خیلی‌ها را در شک و وحشتی عمیق فرو برد. همه عراقی‌ها خاطره بسیار روشنی از جنگ خلیج فارس دارند و حتا پیش از این جنگ آخر، بسیاری از عراقی‌ها از کابوس‌های مداوم، احساس اضطراب و حساسیت شدید به صداها خاصی می‌گفتند که می‌توان از دور با صدای بمب اشتباه گرفت. برخلاف کشورهای دیگری که در جنگ نابود شده‌اند، مثل بوسنی‌هرزگوین، سندروم «اختلال استرس پس از فاجعه» یا پی‌تی‌اس‌دی در عراق به عنوان بیماری شناخته نشده است. اما حتا اگر هم شناخته شده بود، نبود منابع و تخصص لازم درمان نظام‌مند این بیماری را ناممکن می‌کرد.

قطع کرده بود.

علاوه بر این‌ها، کاهش شدیدی در میزان دسترسی به انواع بخش‌های آموزش و پرورش برای دختران و زنان جوان به وجود آمد، چرا که خانواده‌ها دیگر توانش را نداشتند که فرزندان خود را به مدرسه بفرستند. بی‌سوادی که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به شدت پایین آمده بود، پس از جنگ ایران و عراق به شدت زیاد شد و بین سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۹۵ از هشت درصد به ۴۵ درصد رسید. میزان ترک تحصیل دختران در دوران تحصیلات ابتدایی بر حسب گزارش صندوق توسعه سازمان ملل متحد برای امور زنان به ۳۵ درصد رسید. به گفته یونسف، ۵۵ درصد زنان بین ۱۵ تا ۴۹ ساله بی‌سواد هستند.^{۱۱}

زوال نظام آموزش و پرورش عمومی پیش از این در دهه ۱۹۹۰ بارز بود. ودات زنی چهل و اندی ساله، تحصیل کرده و از طبقه متوسط تا سال ۱۹۹۵ به عنوان معلم در دبیرستان کار می‌کرد. او به من می‌گوید:

در سال‌های اولیه تحریم‌ها خیلی احساس نمی‌کردیم، اما سال ۱۹۹۴ واقعاً بیدارمان کرد. شرایط اجتماعی دچار زوال شده بود؛ ارزش واحد پول پایین آمده بود، اما درآمدها همانی بود که بود. بسیاری از زنان شروع به ترک کارشان کردند. بعضی از دوستان من دیگر حتا نمی‌توانستند هزینه رفت و آمد به مدرسه را بدهند. پیش از تحریم‌ها مدرسه خدماتی فراهم کرده بود که با اتوبوس می‌آمدند دنبال ما، اما همه این‌ها قطع شد. برای من مهم‌ترین دلیل فرزندانم بودند. نمی‌خواستم آن‌ها بیابند خانه و تنها بمانند. خیلی ناامن‌تر از این حرف‌ها بود. از طرفی از فضای کار خودم می‌توانستم بفهمم که مدرسه‌ها هم خیلی بد شده‌اند، چون معلم‌ها کارشان را ترک کرده بودند و هیچ پولی برای هیچ کاری باقی نمانده بود. بنابراین احساس کردم باید در خانه به بچه‌هایم درس بدهم.

به خاطر شرایط بد مدرسه‌ها به دلیل نبود منابع و معلم، بسیاری از والدین احساس کردند باید خودشان دست به کار آموزش و پرورش بچه‌هایشان شوند.

در آن شرایط فساد فراگیر و مهاجرت بی‌وقفه استادان دانشگاه در دهه ۱۹۹۰ آموزش عالی عملاً منتهی شده بود و مدارک تحصیلی هیچ ارزشی نداشتند. حقوق‌های ماهانه در بخش عمومی که از قضا اکثر کارمندانش زن بودند، شدیداً پایین آمده بود و با تورم بالا و هزینه‌های زندگی همخوانی نداشت. طی دوران تحریم‌های اقتصادی حتا آن تعداد محدود دانشگاهیانی که هنوز استخدام بودند معمولاً حقوق دریافت نمی‌کردند. در این دوران پس از صدام حقوق‌ها به طرز قابل توجهی افزایش یافته

در زمان تحریم‌ها حدود ۶۰ درصد جمعیت به جیره‌بندی ماهانه‌ای که دولت مشخص می‌کرد و برنامه «نفت برای غذا» هزینه آن را می‌داد وابسته بودند. اما در پی سقوط رژیم نیز اکثر مردم عراق به کمک غذایی وابسته شدند که در شرایط کنونی باید توسط نیروهای اشغال‌گر تقسیم شود.^{۱۱} تحریم‌ها و جنگ موجب بی‌نوایی شدید مردم عراق و ناامنی‌ای شده است که زنان از طبقات اجتماعی مختلف را در معرض فشارهای مادی فراوان قرار داده است. مدیریت خانه در شرایطی که برق مرتب قطع می‌شود و آب کم است وقت‌گیر، خسته‌کننده و کلافه‌کننده است.

بیکاری فراگیر، تورم بالا و زوال اقتصادی، به معنای واقعی کلمه، اکثر زنان را در زندگی روزمره‌شان تحت تأثیر قرار داده است. برای مردمی که عادت به فراوانی و وفور داشتند، یکی از مثال‌هایی که معمولاً می‌زنند فریزرها و یخچال‌های همیشه‌پر است. کمیابی مثل شوک بود. خیلی از زنان مجبور شده بودند به آن مهارت‌های خانه‌داری که مادر بزرگ‌هاشان به کار می‌بردند روی بیاورند یا آن‌ها را فرا بگیرند. مثلاً نان در بازار خیلی گران شده بود و بسیاری از زنان عراقی چاره‌ای نداشتند جز این که با استفاده از جیره آردی که دولت توزیع می‌کرد روزانه نان خودشان را بپزند. علاوه بر این، برای بسیاری از زنان به خصوص آن‌ها که در دهات یا جنوب عراق زندگی می‌کردند، انبار کردن غذا به خاطر قطعی مکرر برق تا حد زیادی ناممکن شده بود.

گذشته از آثار بارزتر مربوط به استراتژی‌ها و مشکلات صرف زنده ماندن، تحریم‌های اقتصادی و جنگ تأثیر خود را بر بافت اجتماعی و فرهنگی جامعه هم گذاشته‌اند. بی‌شک زنان عراقی برخی از دستاوردهایی را که در دهه‌های پیش به دست آورده بودند از دست دادند. آن‌ها دیگر نمی‌توانند خود را از طریق تحصیلات یا استخدام برای کار دارای حقوق و دستمزد اثبات کنند، چرا که هر دوی این بخش‌ها به سرعت رو به زوال گذاشته‌اند. فروپاشی کشوری دارای تشکیلات رفاه اجتماعی تأثیر بی‌حد و حصری بر زنان که سودبرندگان اصلی آن بودند داشته است. زنان به درون خانه‌ها و به نقش‌های سنتی مادری و خانه‌داری رانده شده‌اند. میزان اشتغال زنان که زمانی در منطقه بیشترین یعنی حدود ۲۳ درصد پیش از ۱۹۹۱ بود، به ۱۰ درصد در ۱۹۹۷ تقلیل یافته است.^{۱۲} درآمد ماهانه در بخش عمومی که از زمان جنگ ایران و عراق بیشتر کارکنان آن زن بودند به شدت افت کرد و با بالا رفتن میزان تورم و هزینه‌های زندگی در تضاد بود. تعداد زیادی از زنان گزارش کردند که دیگر توان کار کردن ندارند. دولت هم خدمات مجانی‌اش از جمله پرستاری از کودکان و حمل و نقل عمومی را



بودند. اما آمار بیکاری هنوز خیلی بالا بود و زنان به خاطر عدم امنیت رغبتی به شروع دوباره کار نداشتند. همچنین گزارش‌هایی از هرج و مرج مطلق در دانشگاه‌ها، غارت کتابخانه‌ها و مجبور کردن استادان دانشگاه به کناره‌گیری وجود داشت؛ بسیاری به دلیل این که شک آن می‌رفت بعثی باشند توسط دانشجویان تهدید به مرگ شده بودند.

زنان شاغل مثل ودات از اضمحلال نظام‌های حمایتی رنج می‌بردند. یکی از نظام‌های حمایتی پیشین که تحت حمایت مالی دولت بود، از تعداد زیادی مهدکودک و مدرسه آمادگی به همراه حمل و نقل عمومی مجانی برای رفت و برگشت به محل کار زنان تشکیل می‌شد. یکی دیگر از نظام‌های حمایتی همان نسبت‌های خانوادگی درجه دو و میان همسایه‌ها بود که تسهیلاتی برای نگهداری از کودکان فراهم می‌کرد. پس از تحریم‌ها زنان به خاطر حس عدم امنیت تمایلی نداشتند فرزندان خود را پیش همسایه‌ها یا اقوام دورتر بگذارند.

میزان جنایات هم از آغاز جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ هر روز بیشتر می‌شد. زنان بسیاری گزارش می‌کردند که پیش از تحریم‌ها در خانه را باز می‌گذاشتند و کاملاً احساس امنیت می‌کردند. در زمان رژیم تحریم‌ها موارد متعددی از سرقت- معمولاً توام با خشونت- اتفاق افتاد. و در شرایط اشغال کنونی، راهزنی، سرقت، کشتار و تجاوز شیوع بسیار دارند. با وجود دار و دسته‌های مافیایی که شب‌ها در شهر جولان می‌دهند، اکثر عراقی‌ها نمی‌خواهند اسلحه‌هایی که دارند را تحویل بدهند، چرا که احساس می‌کنند باید از خود و خانواده‌شان دفاع کنند. با توجه به عدم موفقیت سربازان آمریکایی و بریتانیایی در دفاع از بیمارستان‌ها، موزه‌ها، کتابخانه‌ها و غیره تنها مردمی که موجب برقراری امنیت به شیوه‌ای نظام‌مند بوده‌اند، افراد عالی‌رتبه مذهبی به‌ویژه امام‌های مساجد محله‌ها بوده‌اند.

< تغییر در روابط خانوادگی و روابط زن و مرد

با وجود آن که خانواده‌های عراقی بسیار به هم وابسته و حامی یکدیگر بودند، روابط خانوادگی به خاطر چشم و هم‌چشمی و رقابت در تقلائی زنده ماندن سست شده است. در گذشته بچه‌ها در میان خانواده و اقوام دورترشان بزرگ می‌شدند، معمولاً به خانه پدربزرگ و مادربزرگ، عمه، خاله، عمو و دایی‌شان می‌رفتند و شب را آن‌جا می‌ماندند. این روزها در شرایطی که مردم باید به خودشان و بستگان درجه یک‌شان فکر کنند

خانواده هسته‌ای از همیشه مهم‌تر شده است. تعدادی از زنان [به من] گفتند که دیگر نمی‌توانند از اقوام دید و بازدید کنند، چون نمی‌خواهند به خاطر این که نمی‌توانند وعده غذایی هنگام بازدید اقوام فراهم کنند آبروشان برود. مهمان‌نوازی به‌ویژه با تعارف غذا وجه مهمی از فرهنگ عراقی است. در زمانه تحریم‌ها به خاطر بیکاری فراگیر و درآمدهای کم، اکثر خانواده‌های عراقی نمی‌توانستند برای مهمانان خود غذای کامل فراهم کنند. این در مورد شرایط پر هرج و مرج حاضر هم صدق می‌کند؛ نبود امنیت و بیکاری مفرط در زمان اشغال. این امر اثر نابودگری بر خانواده و زندگی اجتماعی در عراق معاصر گذاشته است. علاوه بر ناراحتی، افسردگی و گاهی خشم، زنان و مردان عراقی از هر سنی به طرز چشمگیری جبرگرا شده‌اند و نسبت به مقابله با درد و رنج به‌شدت لجباز و سرسخت.

از دست دادن عزیزان یکی از تجربه‌های مشترک زنان عراقی است. سه جنگ، خفقان سیاسی، بیماری فراگیر، سوء تغذیه و زوال نظام بهداشت و سلامت موجب مرگ‌ومیرهایی شده است که در عراق اتفاق می‌افتند. به گفته یونسف¹¹، از سال ۱۹۹۱ تا به حال هر ماه چهار تا پنج هزار کودک به خاطر سوء تغذیه و بیماری‌هایی که با آب انتقال می‌یابند، همین طور از انواع سرطان که از اثرات اورانیوم ضعیف است جان باخته‌اند.

بهای انسانی این دو جنگ، خفقان سیاسی و مهاجرات اقتصادی اجباری مردان که به دنبال تحریم‌های بین‌المللی اتفاق افتاد مسبب تعداد بالای زنان بیوه و خانواده‌هایی بود که توسط زنان سرپرستی می‌شد. به گزارش اکتبر ۲۰۰۳ یونسف¹¹، در بصره در سال ۲۰۰۳ تا حدود ۶۰ درصد خانوارها توسط زنان اداره می‌شدند. بنیاد امدادهای انسانی تخمین می‌زند که حدود ۲۵۰ هزار زن بیوه در عراق هست. یک تحقیق جدید به سفارش برنامه توسعه سازمان ملل روی زنان بیوه در عراق نشان می‌دهد که در یک ناحیه کوچک از شهر الصدر تقریباً در هر خانواری که از چند خانواده تشکیل شده بود یک زن بیوه وجود داشت. اما فقط بیوه‌ها نیستند که همسر ندارند، بلکه زنانی که شوهران‌شان برای فرار از شرایط غم‌افزا و یافتن راهی برای حمایت مالی خانواده خود به خارج رفته‌اند هم بی‌همسر شده‌اند. مردان دیگری زنان و فرزندان‌شان را ترک کردند چون دیگر نمی‌توانستند با ناتوانایی خود در برآوردن انتظارات جامعه از خود به عنوان حامی خانواده کنار بیایند. در دهه ۱۹۹۰، خانوارهایی که تحت سرپرستی زنان یا در مناطق روستایی بودند، و همچنین خانوارهای فقیر

**زنان عراقی چندین تحول عمیق اجتماعی و فرهنگی در مورد
ایدئولوژی‌ها و روابط بین زن و مرد را تجربه کرده‌اند. این
تحولات برای ناظر بیرونی به آسانی قابل اندازه‌گیری و مشاهده
نیست**

این نوزادان ممکن بود «نتیجه» روابط مثلاً نامشروع باشند، اما به گفته این مدیر، خیلی از این بچه‌ها توسط زنان شوهرداری ترک می‌شدند که می‌دیدند دیگر قادر نیستند شکم فرزندان‌شان را سیر کنند. با وجود فشار کلی که بر روابط مادرانه وجود داشت، برخی از زنان می‌گویند رابطه‌شان با همسران‌شان بهتر شده است. عالیه، زن خانه‌دار سی و اندی ساله می‌گوید:

شوهر من تا پیش از تحریم‌ها در خانه هیچ کاری نمی‌کرد. قبلاً در یک کارخانه خارج از بغداد کار می‌کرد. از زمانی که دیگر کار نمی‌کند، به من کمک می‌کند نان بپزم و از بچه‌ها مراقبت کنم. روابطمان خیلی بهتر شده، چون کم‌کم فهمیده است که من در خانه خیلی سخت کار می‌کنم.

در حالی که خانواده‌ها و ازدواج‌ها به اشکال مختلف آسیب دیده‌اند، بسیاری از زنان عراقی تنها آرزوی ازدواج و داشتن خانواده خودشان را دارند. یکی از پیامدهای بی‌شمار عدم تعادل انسانی حال حاضر بین زنان و مردان، دشواری زنان جوان در ازدواج کردن است. چندهمسری که تا این زمان محدود به روستاها یا آدم‌های کم‌سواد بود، در سال‌های اخیر رواج یافته است. همچنین گرایش روزافزونی در میان زنان جوان به ازدواج با عراقیانی به وجود آمده که در خارج زندگی می‌کردند و غالباً خیلی بزرگ‌تر از خودشان بودند. دلایل این پدیده معمولاً اقتصادی است، چرا که اکثر مردان عراقی دیگر قادر نبودند به لحاظ مالی خانواده‌شان را اداره کنند. به گفته برخی از پرسش‌شوندگان، در موارد بسیاری زنان نتوانسته‌اند با زندگی در خارج کنار بیایند و نسبت به همسران‌شان و محیط جدید احساس بیگانگی کامل می‌کنند. عده‌ای دیگر هم معمولاً در ازای بدهی که خانواده داشته است با مردان پیر در عراق ازدواج می‌کردند.

یکی دیگر از پدیده‌های رایج چیزی است که یکی از زنان عراقی «ازدواج با طبقه پایین‌تر از خود» می‌نامد. عراق به طور معمول جامعه‌ای بسیار طبقاتی است که در آن نام و پیشینه خانوادگی فرد درهای بسیاری را به رویش باز می‌کند یا می‌بندد. حالا می‌توان مشاهده کرد که پویایی اجتماعی بیشتر و مرزهای طبقاتی کمتر شده‌اند. این تا حدودی به دلیل عدم تعادل جمعیتی بین زن و مرد است، اما همچنین به سرنگونی ریشه‌ای ساختار طبقاتی که در بالا به آن اشاره شد ارتباط دارد. ضعیف شدن طبقه متوسطی که در گذشته دارای رفاه بود هم‌زمان با ظهور طبقه نوکیسه‌ای همراه بوده است که از جنگ‌ها و تحریم‌ها نفع برده است.

در حالی که اکثریت مردم عراق فقیر شده‌اند و از سیاست‌های دولت و جنگ و تحریم به شدت رنج کشیده‌اند، درصد کوچکی از مردم کلاً در

بیشترین آمار مرگ و میر نوزاد و کودک را داشتند. در حالی که آن‌ها که همسران‌شان در جنگ کشته شده بودند مقرری مختصری از دولت دریافت می‌کردند، زن‌هایی که همسران‌شان در رژیم گذشته کشته شده بودند به دلایل سیاسی هیچ مزایایی دریافت نمی‌کردند و باید خودشان از خود دفاع می‌کردند.

اما به نظر می‌آید حتی برای زنانی که همسران‌شان زنده بودند و برای زندگی تلاش می‌کردند، شرایط سخت اقتصادی و سیاسی تأثیر خود را بر روابط زن و شوهر گذاشته است. در این زمینه ارقام دقیقی موجود نیست، اما به نظر می‌آید میزان طلاق به طرز چشمگیری رشد کرده است. یک مددکار اجتماعی که با پناهندگان عراقی در لندن کار می‌کند گزارش کرده است که میزان طلاق در میان زوج‌هایی که اخیراً از عراق آمده‌اند بسیار بالا است. حدود ۲۵ درصد زوج‌های پناهنده عراقی در بریتانیا یا جدا شده‌اند یا طلاق گرفته‌اند. تعدادی از زنان گفته‌اند که همسران‌شان در دهه اخیر خشن‌تر و بددهن‌تر شده‌اند. نومی‌دی فراگیر و کلافگی و خجالتی که از ناتوانی در اداره خانواده و برآوردن نیازهای آن‌ها بروز می‌کند نه تنها موجب افسردگی، که باعث خشم می‌شود. زنان معمولاً هدف این کلافگی‌های مردان قرار می‌گیرند.

در این میان تنظیم خانواده یکی از موجبات بزرگ کشمکش و درگیری میان همسران شده است. پیش از جنگ ایران و عراق، همه انواع روش‌های ضد بارداری در دسترس و قانونی بود. در زمان جنگ جلوگیری از بارداری غیرقانونی شد، چرا که دولت سعی می‌کرد زنان عراقی را دعوت به تولید تعداد زیادی تبعه آینده کند تا جمعیت از دست رفته در دوران جنگ را جبران کند. برای رسیدن به این هدف امتیازهای زیادی داده می‌شد، از جمله طولانی شدن مرخصی بارداری تا یک سال که شش ماه آن با حقوق بود. در این دوره غذای کودک و کالاهای دیگر با یارانه دولتی به کشور وارد می‌شد.

پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، روش‌های پیشگیری از بارداری هنوز در دسترس نبود، اما رفتار مردم با بچه‌ها به خاطر شرایط مادی و اوضاع اخلاقی تغییر کرده بود. همچنین خطر بیماری‌های مادرزادی و نارسایی‌های زمان تولد وجود داشت که به شدت از زمان جنگ بیشتر شده بودند. زنان عراقی برخلاف گذشته تمایلی به داشتن فرزندان زیاد نداشتند. سقط جنین غیرقانونی است، بنابراین زنان بسیاری سلامت و جان خود را به خطر می‌اندازند تا در مکان‌های مخفی غیرقانونی جنین خود را سقط کنند. مدیر یک یتیم‌خانه در بغداد در ۱۹۹۷ اعلام کرد که پدیده جدیدی در عراق ظهور یافته است: زنان نوزادان‌شان را در خیابان‌ها رها می‌کردند.



اقتصاد بازار سیاه کار می‌کنند، مثلاً به قاچاق کالا از مرزهای اردن، سوریه، ایران و ترکیه مشغولند. این بخش از جامعه در گذشته به رژیم عراق بسیار نزدیک بودند. زندگی در رفاه و تجمل در میانه رنج و فقر فراگیر موجب رشک‌ورزی و توهین و تحقیر می‌شود. اما همچنین موقعیت‌های ازدواج بهتری را فراهم می‌سازد و دسترسی به حلقه‌های اجتماعی که در گذشته منحصر به طبقه متوسط و متوسط بالای تحصیل کرده بود را برای آن‌ها ممکن می‌سازد.

< روند اسلامی‌سازی و محافظه‌کاری فزاینده

در حالی که ازدواج به تعهد نسبتاً دشواری تبدیل شده است، زنان جوان به‌ویژه احساس می‌کنند تحت فشار محیط «فرهنگی» جدیدی هستند که در عین حال هم نشان از سقوط بارز ارزش‌های اخلاقی چون صداقت، بخشش و معاشرت دارد و هم مذهبی‌گرایی و محافظه‌کاری عمومی روزافزون. بسیاری از زنانی که من با آن‌ها مصاحبه کردم با یکی از اقوام من در بغداد در مورد دلخوری از واژگونی قراردادهای فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی متفق‌القول بودند. هرگز فراموش نمی‌کنم زمانی که یکی از خاله‌هایم به من گفت: «می‌دانی، پل‌ها و خانه‌ها را راحت می‌شود دوباره ساخت؛ زمان می‌برد، اما ممکن است. ولی آن چه این‌ها واقعا از بین برده‌اند اخلاقیات و ارزش‌های ماست.» او هم مثل بسیاری از زنان عراقی دیگری که من دیدم با ناراحتی می‌گفت که صداقت دیگر جواب نمی‌دهد. مردم فاسد و زیاده‌خواه شده‌اند. اعتماد کلمه نایابی شده و رشک‌ورزی حتا بین نزدیک‌ترین افراد خانواده هم وجود دارد.

در این میان زنان جوان عراقی مکرراً از تغییرات در نحوه معاشرت، روابط خانوادگی و روابط میان همسایه‌ها و دوستان صحبت می‌کردند. معمولاً از والدین یا اقوام مسن‌ترشان درباره این که اوضاع در قدیم چگونه بود نقل قول می‌کردند؛ زمانی که معاشرت کردن بخش بزرگ‌تری از زندگی مردم را تشکیل می‌داد. زینب، زن جوان ۱۵ ساله اهل بغداد، از بی‌اعتمادی بین مردم می‌گفت. او درباره تغییرات در شکل لباس پوشیدن زنان و محدودیت‌های اجتماعی که او و هم‌سن و سالانش با آن‌ها دائماً مواجه هستند این توضیحات را داد:

مردم عراق به خاطر مشکلات روزافزون و مختلف اقتصادی و غیره تغییر کرده‌اند. بیشتر از یکدیگر می‌ترسند. فکر می‌کنم به خاطر این که افراد زیادی کار و کسب‌شان را از دست داده‌اند، وقت آزاد زیاد دارند تا درباره زندگی دیگران صحبت کنند و معمولاً در کار یکدیگر دخالت می‌کنند. فکر

می‌کنم به خاطر این که خانواده‌های بسیاری آن قدر فقیر شده‌اند که دیگر نمی‌توانند بیش از غذای روزانه‌شان خرید کنند خیلی برای‌شان سخت شده که لباس و چیزهای خوب بخرند، بنابراین بهتر است که حجاب سر کنند. اکثر مردم به نوعی تحت فشار هستند که زندگی‌شان را تغییر بدهند و بتوانند خود را از شر اراجیف دیگران رها کنند، به‌ویژه شایعه‌های ناموسی در مورد خانواده.¹³

علاوه بر مسئولیت‌های مضاعف و محدودیت‌های زمانی ناشی از شرایط اقتصادی، دختران نوجوان به‌ویژه از محدودیت‌های روزافزون اجتماعی در رفت‌وآمدها، شکایت دارند. در حالی که والدین این دختران جوان که غالباً از طبقه متوسط بودند زمانی که خود به سن فرزندانشان بودند با آزادی نسبی با یکدیگر معاشرت می‌کردند، برای جوانان عراقی امروز بسیار دشوار است که همدیگر را ملاقات بکنند. مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها غالباً جدا هستند، اما حتا در مدرسه‌هایی که دخترها و پسرها با هم هستند، تعامل بین آن‌ها بسیار کمتر شده است. دخترها شدیداً نگران خوش‌نامی و آبروی خود هستند و معمولاً از شرایطی که در آن با یک پسر تنها شوند پرهیز می‌کنند. این ترس‌ها احتمالاً توسط پدیده نه‌چندان نادر «قتل ناموسی» در دهه گذشته شدیدتر هم شده است. پدران و برادران زن‌هایی که به «تختی» از قراردادهای رفتاری و اجتماعی شناخته می‌شوند یا حتا شک می‌رود که چنین باشد، به‌ویژه در رابطه با نگه داشتن بکارت‌شان پیش از ازدواج، آن‌ها را به خاطر پاسداری از آبروی خانواده به قتل می‌رسانند. گرچه این پدیده بیشتر به نواحی روستایی و عراقی‌های تحصیل‌نکرده محدود می‌شود، صرف آگاهی از رخداد آن می‌تواند برای دختران نوجوان نقش عامل بازدارنده را داشته باشد.

دیگران شاید کمتر نگران پیامدهای اسف‌بار «از دست رفتن آبروی خود» باشند، اما برای زنان تحصیل‌کرده طبقه متوسط از نواحی شهری این مرگ نیست که نگران‌شان می‌کند، بلکه امکان ازدواج در آینده است. بارزترین تغییری که در حدود دهه اخیر اتفاق افتاده است نوع پوشش زنان جوان است. عالیه (۱۶ ساله) به وضوح از این تغییرات ناراضی است: من واقعا معتقدم که زندگی ما قبلاً خیلی آسان‌تر و شادتر از امروز بود. پدر من خیلی روشن بود و به آزادی زنان اعتقاد داشت. او به مادرم اجازه می‌داد بدون حجاب بیرون برود، مثلاً وقتی که از اقوام در بغداد دید و بازدید می‌کردیم. ما فقط در نجف باید عبا می‌پوشیدیم، چون شهر مقدس است. چند سال پیش پدرم شروع کرد به تغییر رفتار نسبت به خیلی چیزها. این اواخر دیگر او محافظه‌کارتر شده است و فکر می‌کند پوشش من به تنهایی کافی نیست و از مادرم می‌خواهد که هر جا بیرون از خانه

و از دست رفتن آبروی خانواده دفاع کنند. افزایش محدودیت‌های روابط اجتماعی که بر زنان جوان تحمیل می‌شد را باید در زمینه تحولات وسیع‌تر اجتماعی، به‌ویژه در رابطه با رشد روسپی‌گری، تعداد بالای خانوارهای تحت مدیریت زن‌ها، بیکاری رو به رشد، به کارگیری مجدد شمایل‌های اسلامی توسط رژیم صدام حسین، رونق دوباره مذهب در جامعه عراق و بالا گرفتن نیروهای اسلام‌گرا در عراق معاصر مورد تحلیل قرار داد.

فرایندهای مربوط به اسلامی کردن جامعه و سیاست‌های اسلام‌گرایانه نه تنها موجب محافظه‌کاری روزافزون در روابط زن و مرد، بلکه همچنین بالا گرفتن کشمکش‌های سیاسی در دوران پس از صدام شد. یک نمونه از این اثرات تشدید گرایش‌های اسلام‌گرایانه اقدام دسامبر ۲۰۰۳ مبنی بر کنار گذاشتن قوانین سکولار خانواده و جایگزین کردن آن‌ها با قوانین شریعت توسط شورای مدیریت در زمان ریاست عبدالعزیز حکیم، رئیس شورای عالی انقلاب اسلامی در عراق، بود. قانون سکولاری که در سال ۱۹۵۹ تصویب شده بود و زمانی در خاورمیانه مترقی‌ترین قانون به شمار می‌رفت چندهمسری را دشوار می‌ساخت و ضامن حقوق نگهداری از فرزند برای زنان به‌هنگام طلاق بود. اقدامات هرچند ناموفق برای تغییر این قانون و گفت‌وگو درباره آن شرایط حاضر و خطرات آینده را به خوبی نشان می‌دهد. این امر به‌ویژه در شرایطی که حقوق و برابری زنان به عنوان برنامه قدرت‌های غربی برای تحمیل فرهنگ و اخلاقیات بیگانه تلقی می‌شود اهمیت بسیاری دارد. خیلی از عراقی‌هایی که در دشواری‌ها هم‌درد و حتا حامی حقوق زنان بودند، نقش زنان و قوانین مربوط به آن‌ها و روابط زن و مرد را به معنای تلاش آن‌ها برای استقلال یافتن و خودمختاری از نیروهای اشغال‌گر تعبیر می‌کردند.

برای مثال، خیلی از زنان در بصره گزارش می‌کنند که مجبور به پوشیدن حجاب شده‌اند یا مجبور شده‌اند رفت و آمدهای خود را از ترس آزار و اذیت مردان محدود کنند. دانشجویان زن دانشگاه بصره می‌گویند که از زمان پایان جنگ گروه‌هایی از مردان شروع کرده‌اند به نگاه داشتن آن‌ها دم در دانشگاه و اگر سرشان پوشیده نباشد سر آن‌ها عربده می‌کشند. این گزارش‌ها نشان از گرایش‌های گسترده‌تر به محافظه‌کاری و راه‌های مختلفی دارد که از زنان در عراق - و جوامع بسیار دیگر - استفاده می‌شود تا مرز میان «ما» و «آن‌ها» تعیین شود. اسلامی‌سازی در این‌جا دو هدف را به انجام می‌رساند: گسست از رژیم سکولار پیشین صدام حسین و مقابله با نیروهای اشغال‌گر.

می‌رود عبا بر تن کند. می‌گوید من هم وقتی به بغداد می‌روم باید سرم را بپوشانم. حالا من دیگر حتا اجازه ندارم با شلوار از خانه بیرون بروم. من و مادرم وقتی بیرون می‌رویم باید دامن‌های بلند با بلوزهای آستین بلندی به تن کنیم که کفل‌مان را می‌پوشانند.¹⁴

عالیه با وجود آن که از پوشش‌های تحمیلی جدید و محافظه‌کاری تازه پدرش انزجار دارد، دلایل پنهان آن را هم می‌داند. او توضیح می‌دهد:

می‌دانم چرا پدرم این کار را می‌کند و از دست او عصبانی نیستم. درباره این موضوع بارها با او حرف زده‌ام و این تغییر رفتارش را تقصیر او نمی‌دانم. فکر می‌کنم این فقط پدر من نیست که این کار را می‌کند، بلکه شاید همه پدران عراقی باشند. آن‌ها هم این کار را می‌کنند تا دخترانشان را از خطر شایعه و حرف مفت در امان نگه دارند.

این روزها گزارش‌های متعددی از زنان بی‌حجابی منتشر می‌شود که در خیابان مورد آزار اسلام‌گرایان قرار گرفته‌اند، افرادی که از همه زن‌ها می‌خواهند عبا بر تن کنند.

محافظه‌کاری اجتماعی فزاینده و خطر شایعه‌هایی که آبروی فرد را لکه‌دار می‌کند، شکوه و گلایه مشترک زنان عراقی است. دختران به‌ویژه از این شرایطی که در آن ارزش‌های پدرسالارانه قوی‌تر شده‌اند و دولت سیاست‌های پیشین خود را در ارتباط با شمول زنان در امور اجتماعی کنار گذاشته رنج می‌برند.

اما در این میان مشکلات مالی عده‌ای از زنان را به فحشا کشانده است. گرایشی که عموماً در جامعه‌ای که «آبروی» زن آبروی خانواده به شمار می‌آید، موجب نگرانی و غصه زیاد است. در اواسط دهه ۱۹۹۰ دولت روسپی‌گری را جرم اعلام کرد و کمپین‌های خشنی برای جلوگیری از آن به راه انداخت. در سال ۲۰۰۰ در اتفاقی که به طور گسترده در عراق گزارش شد گروهی مرد جوان که با پسر صدام حسین، عُدی، ارتباط داشتند حدود ۳۰۰ روسپی زن و پانداز را شناسایی کرده و سرشان را از تن‌شان جدا کردند.

اما افزایش روسپی‌گری زنان در چارچوب مرزهای عراق متوقف نمی‌شود. برای مثال، اغلب روسپی‌های زن اردن عراقی هستند. حتا تحمیل قانون همراهی مرد محرم برای زنان عراقی که از کشور خارج می‌شدند موفق به جلوگیری از این گرایش نشد. بر اساس این قانون، زنان زیر ۴۵ سال اجازه ندارند کشور را ترک کنند، مگر این که به همراه یکی از مردان درجه اول خانواده‌شان باشند. این قانون پس از این که دولت اردن به دولت عراق درباره روسپی‌گری فراگیر زنان عراقی در عمان شکایت کرد به اجرا درآمد. مردان اغلب احساس می‌کنند باید از خویشاوندان زن خود در مقابل شایعات

در بسیاری از موقعیت‌های پس از جنگ، زنان از مشارکت در اقدامات رسمی برای برقراری صلح، گذار سیاسی و تلاش برای بازسازی کنار زده شده یا به حاشیه رانده شده‌اند

< مشارکت سیاسی زنان

گرچه زنان عراقی تا پیش از قدرت گرفتن صدام حسین پیشینه مشارکت و فعالیت سیاسی نسبی را داشتند، مشارکت سیاسی مستقل آن‌ها در واقع امر در دهه ۱۹۷۰ به پایان رسید. زنان تشویق می‌شدند که در حزب بعث شرکت کنند و نامزد نمایندگی در مجلسی شوند که چیزی نبود جز ماشین بله‌قربان‌گویی. تعدادی از زنان عراقی در انتخابات ۱۹۸۰ رقابت کردند و ۱۶ نفر در میان ۲۵۰ عضو مجلس کرسی به دست آوردند. در دومین انتخابات مجلس دولت بعث در ۱۹۸۵ زنان ۳۳ کرسی (۱۳ درصد) مجلس را از آن خود کردند. اما حتا این مشارکت در اواخر رژیم صدام کم شده بود، همان طور که در سال ۲۰۰۳ نیز تعداد نامزدهای موفق زن در مجلس به هشت درصد کاهش یافت.

محمل اصلی مشارکت زنان در این زمان فدراسیون عمومی زنان عراق بود که در سال ۱۹۶۹ تأسیس شده بود. این فدراسیون شعبه‌هایی در سرتاسر عراق و حدود یک میلیون عضو داشت. علی‌رغم این که فدراسیون شاخه‌ای از حزب حاکم به شمار می‌رفت و فاقد استقلال سیاسی بود، سیاست‌های اولیه دولت درباره شمول اجتماعی و بسیج نیروی انسانی شرایطی را فراهم کرده بود که از طریق آن‌ها فدراسیون می‌توانست نقشی اجرایی در تبلیغ و ترویج آموزش و پرورش زنان، مشارکت در نیروی کار و سلامت و همین طور در زندگی اجتماعی داشته باشد. نقش این فدراسیون در دهه ۱۹۹۰ به طرز فاحشی تغییر کرد، یعنی در زمانی که دولت سیاست‌های خود برای شمول زنان را کنار گذاشت و شروع به ترویج و تبلیغ نقش‌های سنتی زنان کرد. از این‌جا بود که این فدراسیون بر کمک انسانی و تدارک بیمه درمانی تمرکز کرد.

در همین زمانی که زنان عراقی داشتند حمایت دولتی خود را در زمینه حقوق اقتصادی و اجتماعی از دست می‌دادند، شبه-استقلالی در کردستان عراق به زنان کرد این امکان را داد که انجمن‌های مدنی تشکیل بدهند و در سیاست‌های حزبی مشارکت کنند. در حالی که تنها دو تن از ۲۰ وزیر در دولت منطقه کردستان در سال ۲۰۰۳ زن بودند، زنان در بخش دولتی به استخدام درآمدند. اکنون در نواحی کردنشین هم اقدامات زنان و مشارکت سیاسی آن‌ها مورد اعتراض عاملان سیاسی مرد و محافظه‌کار قرار گرفته است. فعالان سیاسی زن که علیه قتل‌های ناموسی فراگیر در شمال کارزار به راه انداخته بودند، مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند و یکی از پناهگاه‌هایی که برای قربانیان خشونت خانگی باز شده بود به دلیل مخالفت‌های سیاسی بسته شد.

از آوریل سال ۲۰۰۳ تشکیلات و ابتکارهای زنان در جای‌جای عراق شروع به ظهور کرد. اکثر این تشکیلات مثل شورای ملی زنان، شورای عالی زنان عراقی، جمعیت مستقل زنان عراق یا جمعیت زنان عراق برای آینده یا توسط اعضای شورای ملی عراق یا زنان حرفه‌ای تأسیس شده بود که ارتباط نزدیکی با احزاب سیاسی داشتند. برخی از این تشکیلات که اکثرشان توسط زنان نخبه تأسیس شده و نمایندگی می‌شدند، عضویت وسیع و شعبه‌های متعددی در سراسر کشور دارند. فعالیت‌های آن‌ها حول پروژه‌های انسان‌دوستانه و عملی مثل درآمدزایی، مشاوره حقوقی، خدمات و مشاوره بهداشتی مجانی و غیره، و وکالت سیاسی می‌گردند. دو مسئله اصلی بسیج زنان به‌ویژه تحصیل‌کرده از طبقه متوسط در عراق این دو هستند: ۱) تلاش برای جایگزین کردن قانون نسبتاً مترقی شرایط تعهد در رابطه با ازدواج، طلاق و کفالت فرزند به جای قانونی محافظه‌کارانه؛ و ۲) مسئله سهمیه زنان برای نمایندگی سیاسی. گرچه زنان در به دست آوردن ۴۰ درصد سهمیه قانون اساسی موقت ناموفق بودند، توانستند ۲۵ درصد این سهمیه را به دست بیاورند.

با این اوصاف، وضعیت حقیقی قانون اساسی موقت، تصمیم شورای مدیریت عراقی، و همین طور ائتلاف موقت در طولانی‌مدت نامشخص است. در ماه‌های اخیر شرایط امنیتی که معمولاً زنان را از ترک خانه‌شان کلاً بازمی‌دارد، موانع جدی سر راه تشکیلات زنان ایجاد کرده است. این امر همچنین بسیاری از زنان را از نامزدی در انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ بازداشته است.

< عدم امنیت

این که تنها تعداد نسبتاً کمی از زنان مخالفت و آمال سیاسی خود را بروز داده‌اند، فقط نتیجه فقدان فرهنگ سیاسی دموکراتیک در عراق نیست. دلیل این امر همچنین بزرگ‌ترین مشکل زنان در عراق امروز یعنی عدم امنیت است. علاوه بر خطر جدیدتر مقاومت نظامی و حملات انتحاری که عراقی‌ها تا به حال قربانیان اصلی آن بوده‌اند، زنان در معرض خطر و خشونت مربوط به جنسیت خود نیز هستند. بنار محمد، مدیر تشکیلات آزادی زنان که در بغداد دایر است، اخیراً به خبرنگاران گفت: «این خشونت هنوز هم از اتفاقات روزمره است، به‌ویژه در خیابان‌های بغداد، بی آن که کمترین توجهی از سوی سربازان جلب کند.»

گزارش دیدبان حقوق بشر در نوامبر سال ۲۰۰۳ حاوی موارد متعددی از خشونت جنسی و آدم‌ربایی در مورد زنان و دختران است. پزشکان، قربانیان، شاهدان و مقامات اجرای قانون برخی از این جنایات را مستند

معاصر تحت تأثیر قرار داده اشاره‌ای مختصر دارد. در این جا سعی کردم به پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی که در طی سال‌های اخیر پدید آمده‌اند و باید عامل اصلی‌شان را تحریم‌ها و دولت صدام حسین دانست اشاره کنم. هنوز خیلی زود است برای این که بتوانیم به طور کامل طرق پیچیده و گوناگونی را درک کنیم که جنگ ادامه‌دار اخیر و اشغال، زندگی روزمره و همین طور ایدئولوژی‌های فراگیرتر جنسیتی را تحت تأثیر قرار داده است. اما آن چه می‌توان درباره شرایط حاضر گفت این است که تا به این‌جا کار زنان حتا بیش از پیش به پس‌زمینه و به داخل خانه رانده شده‌اند. زنان هم به لحاظ شرایط انسانی رو به رکود و هم عدم امنیت مداوم در خیابان‌ها رنج می‌برند. جدا از این حقیقت که نیازهای اولیه (از جمله آب، برق، خدمات پزشکی و غذا) و همین طور امنیت به درستی برطرف نمی‌شوند، مسئله درازمدت‌تر فقدان عضویت زنان در حزب‌های مختلف سیاسی و حوزه‌های انتخابی سیاسی نوظهور است. هنوز باید صبر کنیم تا ببینیم ظرفیت ۲۵ درصد زنان آیا واقعا به کار گرفته می‌شود یا فشار برای مشارکت زنان در دوره اشغال در نهایت نتیجه برعکس خواهد داد.

آن چه باید مورد تأکید قرار گیرد این است که مشارکت زنان در بازسازی عراق نباید فقط به این محدود باشد که «زن‌ها را اضافه کنید و هم بزنید». آن چه جایگزین خالی است نوعی چشم‌انداز جنسیتی مطابق تبصره ۱۳۲۵ سازمان ملل متحد است که در اکتبر ۲۰۰۰ به تصویب رسید، چشم‌اندازی که اهمیت شمول زنان و آوردن جنسیت به جریان اصلی را در ابعاد مختلف عهدنامه پس از جنگ و عملیات مصالحه به رسمیت بشمارد. تحقیقات و تجربه‌های سیاسی در مناطق جنگی و شرایط پس از جنگ در جاهای دیگر مثل ایرلند شمالی، بوسنی‌هرزگوین، قبرس و اسرائیل/ فلسطین نشان می‌دهد که زنان معمولاً بیشتر قادرند شکاف‌های قومی، مذهبی و سیاسی را به هم پیوند بدهند و نقش مهمی در برقراری صلح بازی کنند. به نظر من، هر گونه صلحی در آینده تنها از طریق مواجهه و مطالعه گذشته عراق و با کمک یک کمیته حقیقت‌یاب و آشتی ممکن است که به انواع سوء استفاده‌های حقوق بشری از جمله خشونت جنسی حساس باشد.

آوردن جنسیت به جریان اصلی و برابری جنسیتی باید شامل انتصاب زنان در دولت موقت و در همه وزارت‌خانه‌ها و کمیته‌هایی بشود که به مدیریت محلی یا ملی مربوط می‌شوند. زنان همچنین باید در دادگستری، اداره پلیس، پاسداری از حقوق بشر، تخصیص بودجه، توسعه رسانه‌های آزاد و همه فرایندهای اقتصادی مشارکت داشته باشند. باید ایجاد گروه‌های مستقل زنان، سازمان‌های غیردولتی و تشکیلات اجتماعی تشویق شود.

کرده‌اند. اما بسیاری از موارد هم اتفاق می‌افتند، بدون این که گزارش یا مستندسازی شوند. بعضی از زنان و دختران می‌ترسند خشونت جنسی را گزارش کنند مبادا موجب قتل‌های ناموسی و بدنامی اجتماعی آن‌ها شود. مانع اصلی برای برخی دیگر تشکیل پرونده و پیگیری شکایت در اداره پلیس است، یا گرفتن مدرک پزشکی قانونی که به عنوان مدرک خشونت جنسی عمل می‌کند مانع می‌شود که آن‌ها از مراقبت پزشکی و پیگیری قانونی بهره‌مند شوند. به هر حال دلیل هر چه باشد، هم روایت‌های مستند و هم شایعه‌های خشونت جنسی و آدم‌ربایی به ایجاد فضای رعب و وحشت دامن می‌زنند:

هانی مگالی، مدیر عامل بخش خاورمیانه و شمال آفریقای سازمان دیدبان حقوق بشر در این باره می‌گوید: «زنان و دختران امروز در بغداد وحشت‌زده‌اند و بسیاری دیگر به مدرسه و سر کار نمی‌روند و به دنبال کار هم نمی‌گردند. اگر زنان عراقی بخواهند در آبادی جامعه جنگ‌زده مشارکت کنند، امنیت جانی آن‌ها باید اولویت اصلی باشد.»

به گفته دیدبان حقوق بشر در سال ۲۰۰۳، بسیاری از مشکلات رسیدگی به خشونت جنسی و آدم‌ربایی زنان و دختران «ناشی از ناتوانی نیروهای ائتلافی به رهبری آمریکا و ناتوانی وزارت‌خانه‌های مدنی در فراهم کردن امنیت عمومی در بغداد است. خلأ امنیت عمومی در بغداد آسیب‌پذیری زنان و دختران را نسبت به خشونت جنسی و آدم‌ربایی بالا برده است.» این مشاهده با گزارش سازمان آزادی زنان عراق که اعلام کرده بود از پایان جنگ تاکنون به بیش از ۴۰۰ زن در عراق تجاوز شده بود و نیروهای ائتلافی را به خاطر ناتوانی‌شان در حفاظت از زنان عراقی پس از جنگ سرزنش کرده بود هم‌خوانی دارد.

از آن‌جا که در حال حاضر نیروی پلیس به طرز قابل توجهی کوچک شده و مدیریت نسبتاً ضعیفی دارد، حضور پلیس در خیابان‌ها محدود است. این امر در ماه‌های اخیر که پلیس تازه‌تاسیس عراق بارها هدف حمله شبه‌نظامیان قرار گرفته بدتر شده است. ناامنی که بغداد و دیگر شهرها را در برمی‌گیرد اثر آشکار و بسیار منفی بر زندگی روزمره زنان و دختران دارد؛ آن‌ها را از مشارکت در زندگی اجتماعی، در فرایندهای بازسازی، نیروی کار و در شکل‌گیری آینده سیاسی عراق بازمی‌دارد.

< نتیجه‌گیری

تصویر غم‌باری که در این‌جا نمایش دادم تنها به برخی از جنبه‌های طرق مختلفی که جنگ، تحریم‌ها و اشغال، زنان و روابط زن و مرد را در عراق

این‌جا آن زنانی که در رژیم گذشته به عرصه فعالیت راه داده شدند یا امروز به عنوان نماینده‌ای از زنان در ساختارهای سیاسی حاضرند نیست. من درباره زنان معمولی از پیشینه‌های اجتماعی مختلف حرف می‌زنم. برخلاف تصاویر رایج رسانه‌ها از زنان سرکوب‌شده عرب، زنان عراقی از خیلی لحاظ نسبت به شرایط متغیر مبتکرتر و پذیراتر از مردان عراقی بوده‌اند. پروژه‌های خرد تجاری مثل تهیه غذا در دوران تحریم‌های اقتصادی مثل قارچ همه جا سبز شده بود. کارهای دستی و بازیافت لباس و مواد دیگر نشان از خلاقیتی باورنکردنی دارد. در دوران پس از صدام، فعالان زن اخلاقیات پایه‌ای را به مبارزه طلبیده‌اند و توانسته‌اند برای مسائل و موارد مختلف لابی کنند. هر تحلیلی از زنان و روابط زن و مرد در عراق باید همراه با ادای احترامی باشد به شرافت، انسانیت و شجاعت زنان علی‌رغم دشواری‌ها و کشمکش‌های مداوم.

پانوش

1. Yuval-Davis, N (1997) *Gender and Nation*; London: Sage Publications
 2. Yuval-Davis, N (1997) *Gender and Nation*; London: Sage Publications
 3. Cockburn, C (1999) Background paper: gender, armed conflict and political violence, presented to the World Bank Conference on Gender, Armed Conflict and Political Development, Washington, DC
 4. Gervais, M (2004) Human security and reconstruction efforts in Rwanda: impact on the lives of women, in: H Afshar & D Eade (eds), *Development, Women, and War: Feminist Perspectives*; Oxford: Oxfam
 5. Enloe, C (1987) *Feminist Thinking about War, Militarism, and Peace*, in B Hess and M. Ferree (eds) *Analyzing Gender*; Newbury, CA: Sage
 6. Kelly, L (2000) Wars against women: sexual violence, sexual politics and the militarized state, in S Jacobs et al, *States of Conflict: Gender, Violence & Resistance*; London: Zed Books
 7. Pankhurst, D (2004) The 'sex war' and other wars: towards a feminist approach to peace building, in H Afshar & D Eade (eds), *Development, Women, and War: Feminist Perspectives*; Oxford: Oxfam
 8. Sorenson, B (1998) *Women and Post-Conflict Reconstruction: Issues and Sources*, Occasional Paper, No. 3, the War-torn Societies Project, Geneva, UN Research Institute for Development
 9. Cockburn, C & Zarkov, D (eds) (2002) *The Postwar Moment: Militarities, Masculinities and International Peacekeeping* (London: Lawrence & Wishart)
 10. Sorenson, B (1998) *Women and Post-Conflict Reconstruction: Issues and Sources*, Occasional Paper, No.3, the War-torn Societies Project, Geneva, UN Research Institute for Development
 11. a. b. c. d. UNICEF (2004) Iraq: facts and figures, at http://www.unicef.org/media/media_9788.html, accessed 22 April
 12. UNDP (2000) 1999-2000 Country Report, Iraq Country Office, June
 13. Al-Ali, N & Hussein, Y (2003) *Between dreams and sanctions: teenage lives in Iraq*, in: A Mahdi (ed), *Teenagers in the Middle East*; Westport, CT: Greenwood
 14. Al-Ali, N & Hussein, Y (2003) *Between dreams and sanctions: teenage lives in Iraq*, in: A Mahdi (ed), *Teenagers in the Middle East*; Westport, CT: Greenwood
- Nadje Al-Ali. "Reconstructing Gender: Iraqi Women Between Dictatorship, War, Sanctions and Occupation".

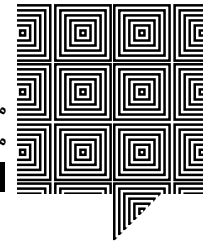
حمایت از مشارکت سیاسی زنان به عنوان گروهی که هم اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند و هم هرچه بیشتر به حاشیه رانده و آسیب‌پذیر می‌شوند در درجه اول اهمیت قرار دارد. اما از آن‌جا که زنان به چشم نماد محدودیت‌های فرهنگی و «اصالت» دیده می‌شوند، هرگونه ترویج غیرحساس حقوق و برابری زنان به عنوان بخش و بسته‌ای از «آزادسازی» در شرایط کنونی اشغال و همین‌طور پیامدهای آن به شدت واکنش منفی می‌بیند. فمینیسم غربی نه تنها در عراق، بلکه در اکثر کشورهای دیگر منطقه و جهان اسلام به شکلی منفی و با هدف تحمیل ارزش‌های غربی و برانداختن فرهنگ و هنجارهای بومی شناخته می‌شود. هر پیش‌قدمی و تشکیلاتی در زمینه حقوق زنان که توسط نیروهای اشغال‌گر یا دولت موقت عراق تبلیغ شود نه تنها دیری نمی‌پاید، بلکه بر تشکیلات زنان که در داخل کشور آغاز شده و بر نقش‌ها و ایدئولوژی‌های جنسیتی به طور کلی تأثیر منفی خواهد گذاشت. به همین ترتیب سازمان‌های زنان عراقی و فعالان سیاسی که در خارج هستند در نظر اکثر مردم عراق مشروعیت و اعتبار ندارند و نباید به عنوان نماینده یا میان‌بر برای اقدامات داخل کشور به کار برده شوند.

در عین حال باید اشاره شود که عراق مثل کشورهای دیگر منطقه و جهان اسلام پیشینه کشمکش و جنبش‌های حقوق زنان بومی خود را دارد. زنان بسیاری، اکثراً از طبقه متوسط، هستند که سابقه شرکت در امداد انسانی و همچنین لابی سیاسی و دفاع از عدالت اجتماعی در زمینه روابط زن و مرد را دارند. برای زنان عراق بسیار تعیین‌کننده است که در روند بازسازی و گذار سیاسی به طور حمایت شوند.

یکی از راه‌های اثرگذار برای حمایت از زنان تغییر زبان از رویکرد حقوق فمینیستی به زبانی است که بر تحصیل، آموزش و مشارکت در بازسازی تأکید می‌کند؛ یعنی گفت‌وگومانی مدرنیستی-توسعه‌ای. یکی از استراتژی‌های اصلی دیگر متصل کردن زنان به سازمان‌ها، متخصصان و پیشگامان این عرصه در کشورهای دیگر منطقه یا در جهان اسلام است. برای مثال، بر اساس تحقیقی که من در میان سازمان‌های زنان در مصر انجام دادم، متوجه شدم که زنان با هم‌فکری و استفاده از تجربه‌ها و آموزش‌های فعالان زن کشورهای غیرغربی خیلی بیشتر احساس قدرت می‌کنند.

شرایط حاضر در عراق نسبت به نیت ایالات متحده در مورد مدیریت خوب، تعهد به حقوق بشر و ساختن دموکراسی جای شک باقی می‌گذارد. به‌ویژه در جایی که پای روابط زنان و زن و مرد در میان است، با توجه به سابقه جرج بوش در سیاست‌های محافظه‌کارانه نسبت به زنان در ایالات متحده، من شخصاً از نیروهای اشغال‌گر انتظار زیادی ندارم. مورد افغانستان مثال تأسف‌آوری از چابک‌دستی دولت آمریکا در زمینه حقوق زنان، اما در واقع نادیده گرفتن آن در پی جنگ است. در واقع افغانستان مثالی از این است که این روند را چه‌طور نباید ادامه داد، چرا که تنها انتصاب یک وزیر امور زنان (که نهایتاً مجبور به استعفا شد) بدون در اختیار داشتن هیچ منابعی نشانه چندان جالبی نبود.

بگذارید این مقاله را با نکته‌ای اندکی وجدآور تمام کنم. بسیار مهم است که اشاره کنم زنان عراقی فقط قربانیانی منفعل نیستند. و منظور من



شرم که نباشد تجاوز هم نیست

ماریا اولویچیک دکترای مردم‌شناسی از دانشگاه برکلی دارد و زمانی در اوج جنگ بوسنی و هرزگوین در دهه نود میلادی معاون وزیر علوم و تکنولوژی در کروآسی بود. او در زمینه خشونت علیه زنان، به‌ویژه تجاوزهای جنسی در زمان جنگ تحقیقاتی مردم‌شناسانه انجام داده است. اولویچیک در این مقاله می‌گوید که خشونت‌هایی که در زمان جنگ بر زنان و بدن آنها اعمال می‌شود، محصول شرایط جنگی نیست بلکه نتیجه نگرش‌هایی است که در زمان صلح در جامعه رشد کرده و ریشه دوانده است. اردوگاه‌های تجاوز جنسی در بوسنی خود نشانه‌ای از این ماجرا هستند. او می‌پرسد که چه چیزی سبب شد که سربازان صرب چنین خشونت جنسی بی‌حدی را نسبت به مردان و زنان در بوسنی اعمال کنند؟ ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را اینجا می‌خوانید.

کروآسی و اسلوونی اعلام استقلال کردند و مدت کوتاهی پس از آن جنگ [آن‌ها] آغاز شد. بوسنی‌هرزگوین در ماه مارس سال ۱۹۹۲ پا جای پای آن‌ها گذاشت و یک ماه بعد جنگ آغاز شد. هر سه حکومت در مه سال ۱۹۹۲ به جمع اعضای سازمان ملل متحد پذیرفته شدند. مقدونیه در سپتامبر سال ۱۹۹۱ اعلام استقلال کرد، اما تا آوریل سال ۱۹۹۳ به سازمان ملل راه نیافت. دو جمهوری باقی‌مانده، صربستان و مونته‌نگرو، با یکدیگر متحد شدند و تا امروز خود را «جمهوری فدرال یوگسلاوی» یا فقط یوگسلاوی می‌خوانند.

گرچه در کروآسی جنگ «رسمًا» در سال ۱۹۹۲ پایان یافت، بخش‌هایی از خاک آن (نزدیک به یک‌چهارم کشور) تحت اشغال صرب‌ها ماند و تازه در ماه‌های مه و اوت سال ۱۹۹۵ آزاد شد. پس از تهاجم کروآت‌ها، جامعه بین‌الملل تصمیم گرفت نیروهای نظامی بین‌المللی را به بوسنی اعزام کند. تا زمان نگارش این مقاله، یعنی سال ۱۹۹۶، نیروهای نظامی بین‌المللی هنوز در بوسنی حضور دارند.

خشونت علیه زنان به زمان جنگ محدود نمی‌شود، بلکه ریشه‌هایی قوی در زمانه صلح دارد. و توسل به خشونت علیه زنان در زمان جنگ قابل درک نیست مگر آن که ابتدا معانی فرهنگی آن در زمان صلح را بررسی کنیم؛ معانی‌ای حاوی استعاره‌های بدن، جنسیت و آبرو برای مهندسی نظم اجتماعی. برخلاف آثار نظریه‌پردازانی که تجاوز به زنان در زمان جنگ را نوعی لغزش و انحراف می‌دانند^۱، این تحقیق نشان می‌دهد که خشونت جنسی زنان جنگ بیانگر نوعی دینامیک فرهنگی-اجتماعی است که از پیش در جامعه موجود بوده است. در حقیقت، اگر مفاهیمی چون آبرو، شرم و جنسیت در زمان صلح همراه بدن زنان نبود، تجاوزهای جنسی زمان جنگ در یوگسلاوی سابق هم نمی‌توانست چنین سلاح مؤثری برای ایجاد ترس و شکنجه باشد. به بیان دیگر، اگر آبرو/شرم به مثابه یک ویژگی بارز در فرهنگ جنوب شرق اروپا تعمیم نیافته بود، تجاوز جنسی در زمان جنگ نمی‌توانست به مثابه خط‌مشی‌ای برای ایجاد وحشت [بین مردم] به کار رود.

< پژوهش در وضعیت جنگی

من از ماه دسامبر ۱۹۹۱ تا ماه مه ۱۹۹۳ یعنی زمانی که جنگ در اوج خود بود در مقام معاون وزیر علوم و تکنولوژی در کروآسی بودم. و از تابستان سال ۱۹۹۳ با بورسیه موسسه گوگنهایم^۲ در زمینه خشونت علیه زنان، به‌ویژه تجاوزهای جنسی در زمان جنگ در بوسنی‌هرزگوین و کروآسی، تحقیقات مردم‌شناسی انجام دادم.

من هم به عنوان معاون وزیر علوم و هم در مقام پژوهشگر، با مشکلات بی‌شماری در رابطه با جنگ و اوضاع سیاسی مواجه شدم. هم خودی

< مختصری پیشینه سیاسی

فروپاشی سیاسی شرق اروپا در اواخر دهه ۱۹۸۰ پرده از دعوای نظامی برداشت و به آشوب بلندمدت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دامن زد. بزرگ‌ترین نتیجه ناخوشایند این حادثه سقوط سیاسی جمهوری سوسیالیستی فدراتیو یوگسلاوی بود.

جمهوری سوسیالیستی یوگسلاوی (۹۱-۱۹۴۵) از اتحاد شش جمهوری تشکیل شده بود: کروآسی، بوسنی‌هرزگوین، صربستان، اسلوونی، مقدونیه و مونته‌نگرو. در ژوئن سال ۱۹۹۱ پس از برگزاری همه‌پرسی، دو جمهوری

در همان گزارش دولت قید شده است که تعداد زنانی که مورد تجاوز قرار گرفتند حداقل ۱۴۰۰۰ نفر بوده است. اما از آن‌جا که اذعان به تجاوز جنسی باعث شرم و بی‌آبرویی تلقی می‌شد، به احتمال زیاد تعداد زیادی از قربانیان [در مورد تجاوز خود] سکوت کرده‌اند. تخمین زده می‌شود که در میان تمام قربانیان تجاوز جنسی ۱۴ درصد را دختران ۷ تا ۱۸ سال، ۵۷ درصد را ۱۸ تا ۳۵ سال، ۲۱ درصد را زنان ۳۵ تا ۵۰ سال و ۷ درصد را زنان بالای ۵۰ سال تشکیل می‌دادند.^۸

گزارش دیگری که توسط هیئت حقیقت‌یاب جامعه اروپا در دسامبر سال ۱۹۹۲ آماده شد حاکی از آن است که سربازان صرب بوسنی به ۲۰ هزار زن تجاوز کرده‌اند که بیشتر آن‌ها از قومیت‌های مسلمان بودند. این گزارش اشاره می‌کند که «در ماه‌های اخیر این اقدام بخشی از الگویی آگاهانه از سوءاستفاده جنسی بوده که بر اساس آن تجاوز جنسی نه اتفاقی و تصادفی، بلکه به خودی خود در خدمت هدفی استراتژیک به کار گرفته شده است» (هیئت تحقیق جامعه اروپا درباره رفتار با زنان مسلمان یوگسلاوی سابق). تجاوزهای جنسی در زمان جنگ یکی از اشکال «پاک‌سازی قومی» اند. در همین حال وزارت کشور بوسنی تعداد زنان قربانی تجاوز را ۵۰ هزار تن اعلام کرده است. در حالی که ارقام اعلام شده از زنان قربانی تجاوز مختلف است، تمام گزارش‌ها در مورد این که از تجاوز جنسی به عنوان ابزار نسل‌کشی علیه جمعیت‌های قومی استفاده شده متفق‌القول هستند.

< اردوگاه‌ها: مراکز تجاوز جنسی

بسیاری از تجاوزهای جمعی در بوسنی‌هرزگوین در مکان‌هایی انجام شد که دولت بوسنی اردوگاه‌های تجاوز می‌نامد، جایی که سربازان صرب به اجبار زنان مغلوب را نگهداری و به آن‌ها تجاوز می‌کردند، زنانی که دو سرنوشت دردناک پیش رو داشتند: یا بلافاصله کشته شوند یا زنده بمانند و بارها شکنجه و تجاوز را تحمل کنند.

نام و مکان اردوگاه‌های تجاوز از دیدگاه‌های از پیش موجود جامعه نسبت به جنسیت و معاشقه، اما در شرایطی تازه و بی‌رحمانه، حکایت می‌کرد. اردوگاه‌های تجاوز همان قهوه‌خانه‌ها و رستوران‌های قدیم بودند که نام‌شان نمادی بود هم از سنت و هم از تجدد، مانند «ویلینا والاس» (گیسوان حوری) و «کافانا سونیا» (قهوه‌خانه سونیا). از دید مسافران خسته در این نقطه از جهان، این اسامی پیشتر نمادی از سنت، غرابت و شاعرانگی مکان لذت و فراغت به حساب می‌آمد. اما این اسامی در حال حاضر، نه به اردوگاه‌های موقت، بلکه به فاحشه‌خانه‌ها اطلاق می‌شود که زنان به میل خود شهوت مردان را ارضا می‌کنند. بنابراین نام این اردوگاه‌ها در واقع گواهی است بر این که زنان خود مسئول قربانی شدن‌شان هستند. برای زنان، این مکان‌ها چیزی نیست جز جهنم روی زمین. در بسیاری از اردوگاه‌ها، اکثر زنان قربانی کشته شدند، یا با شلیک گلوله، یا از خون‌ریزی پس از تجاوز گروهی و یا در اثر خودکشی به دلیل شرم.

محسوب می‌شدم و هم خارجی، هم مردم‌شناس تحصیل کرده در آمریکا بودم و هم کروآتی که از او انتظار می‌رفت به خاطر تاریخ و تبار خود، وفاداری خاص و جبهه‌گیری داشته باشد. اما محال بود پژوهشگری تحت تأثیر داستان‌های وحشتناکی که بازماندگان شکنجه‌ها می‌گفتند قرار نگیرد. خواندن حکایاتی که در این مقاله آمده بسیار سخت است، و سخت‌تر از آن شنیدن آن‌ها با گوش خود از زبان شکنجه‌شده‌ها بود.

< روش تحقیق و موقعیت محلی

روش من در این پژوهش شامل مصاحبه‌های نیمه برنامه‌ریزی شده با قربانیان-بازماندگان، اعضای خانواده‌ها، مسئولان بهداشت و رهبران مذهبی بود. (من در اینجا اصطلاح قربانی-بازمانده را از وینکلر^۳ به امانت می‌گیرم). افراد مطلع مورد خطاب من شامل آوارگان بوسنیایی و کروآت از هر دو جنس می‌شدند. من در مجموع ۷۵ مصاحبه عمقی با سؤال‌های باز انجام دادم که آن‌ها را شهادت می‌نامم.

علاوه بر این‌ها از روش تحقیق «نگرش» ۱۰۶۰ فرد مطلع استفاده کردم که شامل آوارگان و افرادی می‌شد که به اجبار در داخل کشور جابه‌جا شده بودند، و تمرکز در این زمینه‌یابی بر سؤال‌هایی در مورد جنگ کروآسی و بوسنی، تجاوزهای جنسی، قربانیان، و متجاوزان بود.

فرهنگ سنتی در زمان صلح: روابط دو جنس و ساختار خانواده خشونت جنسیتی در زمان جنگ متکی است بر معانی جنسیت و رفتار جنسی در زمان صلح. در زمان صلح، حتی با نزدیک شدن به پایان قرن بیستم،^۴ هنوز هم کنترل زنان به دست مردان و حفاظت از جنسیت آن‌ها آسان‌ترین وسیله برای توجیه سلطه مردان بر زنان در جنوب شرق اروپاست.

زنان پس از ازدواج به خانواده شوهران خود می‌پیوندند و از این رو خارج از واحد اجتماعی هسته‌ای قرار می‌گیرند. آن‌ها به عنوان ابژه جنسی، مادر و کارگر ارزش پیدا می‌کنند.^۵

تقابل شرم و آبرو در جوهی از وجود زن چون بکارت، پاکدامنی، ارزش ازدواج و قدرت باروری که بسیار مورد توجهند کاملاً هویدا است. برای این زنان، شرم و آبرو اساس اخلاقیات و تاکیدی است بر سلسله‌مراتب سه‌گانه همسر و خانواده و روستا.

تجاوز جنسی در کروآسی و بوسنی‌هرزگوین (۱۹۹۵-۱۹۹۰)؛ ابعاد خشونت هیچ کس تعداد واقعی قربانیان تجاوز و شکنجه جنسی^۶ در جنگ یوگسلاوی سابق را نمی‌داند.^۷ بر اساس ارقام منتشرشده توسط دولت بوسنی در اواخر سپتامبر سال ۱۹۹۲، نزدیک به ۱۵ درصد جمعیت تقریباً یک و نیم میلیون نفری کشور یعنی ۲۰۰ هزار نفر در اردوگاه‌ها حبس بودند.^۸ مردان و زنان جدا از یکدیگر نگهداری می‌شدند. افراد از هر دو جنس از نظر جسمی و جنسی شکنجه شدند. شکنجه‌ها شامل قطع عضو جنسی و تجاوز جنسی هم می‌شد.

مردان بارها مجبور می‌شدند صحنه تجاوز به وابستگان خود را تماشا کنند.

خون نریخت. این طوری باید کتک بزیند». سرباز شروع به زدن پسر کرد، آن قدر سخت و محکم او را زد که پسرک بیهوش به زمین افتاد. بعد سربازان همین طوری از یکی از زندانیان پرسیدند که «اسمت چیه؟» به محض این که زندانی خودش را معرفی کرد، سرباز گفت: «آهان، پس تویی، مادر قحبه. گلویش را ببرید.» پنج سرباز به طرف او هجوم بردند. مرد شروع کرد به فریاد زدن. او را نکشتند- گوش‌هایش را بریدند... مرد فریاد می‌کشید و خون دوروبر ما فواره می‌زند، آن‌ها هنوز روی او بودند، می‌خندیدند... به تمام ما که آن‌جا بودیم، دستور دادند که خونی را که روی زمین چوبی ریخته بود بلیسیم.

سربازان عمدا تلاش می‌کردند زنان را حامله کنند و [پس از تجاوز] آن‌ها را آن قدر در حبس نگه می‌داشتند که دیگر برای سقط جنین خیلی دیر بود- معمولا تا سه‌ماهه دوم دوران بارداری. امروزه زنان قربانی تجاوز و فرزندان حاصل از آن تجاوزها بی‌وقفه یادآور آن سرکوب و سلطه‌اند. مطلب زیر ترجمه‌ای از گفته‌های سانلا (اسم مستعار)، زنی ۱۹ ساله است: چهار سرباز صرب ازم پرسیدند تا به حال با یک مرد بوده‌ام (رابطه جنسی داشته‌ام)، و من به آن‌ها گفتم که هرگز با مردها نبوده‌ام، چون برای ما رابطه قبل از ازدواج با مردها حرام است....

سربازها به من گفتند که «تو جاسوسی، نه مسلمان. چون مسلمان‌ها موهای این‌جا/این پایین (اندام جنسی) را می‌تراشند». مادر من و بقیه زن‌های مسن این‌جا را می‌تراشند، این کار عرف است، اما زنان جوان نباید آن را بتراشند، برای آن‌ها اجباری نیست. همین موقع یکی از سربازها به آلت تناسلی من چنگ زد و شروع کرد به کندن موهای آن، و گفت: «می‌بینی، تو مسلمان نیستی، اگر مسلمان بودی این موها را نداشتی...» او ادامه داد که «تو مسلمان نیستی، اقرار کن که کی هستی». گفتم: «من مسلمانم، به خدا قسم که مسلمانم، به مادرم قسم که مسلمانم، بگذارید بروم.» «نه، نیستی»، «چرا هستم». او گفت: «اگر مسلمانی، پس ما مویت را می‌تراشیم». بعد چاقویی را که همراهش بود درآورد و من را به زمین فشار داد و بقیه را صدا کرد که کمکش کنند. همه با هم می‌خندیدند و نعره می‌زدند، «بتراش»، «بتراشیدش»، «پشم‌ها را ببر». شروع به تراشیدن من کردند، اما نمی‌توان به آن تراشیدن گفت. او چاقویش را بیرون کشید و شروع کرد به چرخاندن آن در هوا، بدن من و سینه‌هایم را از این طرف و آن طرف می‌برید... کارش تصادفی نبود. هوا تقریبا تاریک شده بود، اما او همچنان از قصد به بدن من تیغ می‌زد. مرا گرفته بودند. یکی از آن‌ها روی شکم نشسته بود و پاهایم را محکم گرفته بود و من نمی‌توانستم تکان بخورم. آن‌ها چیزی مثل پارچه کهنه در دهان من چپانده بودند، و من قادر به فریاد کشیدن و نعره زدن نبودم، هر بار که موهای بخش جنسی‌ام را می‌چید، تمام تنم بی‌اختیار تکان می‌خورد و او شروع به لگد زدن می‌کرد و محکم‌تر شروع به چیدن موهایم می‌کرد. سر آخر وقتی که به خودم نگاه کردم، دیدم تمام بدنم و اطراف آن قرمز و غرق خون است، از همه جا خون می‌آمد و بعد تا صبح به من....

گرچه تجاوز جنسی هم به دست سربازان کروآت و هم سربازان مسلمان انجام می‌شد، به گفته یکی از سربازان مرد، تعداد این موارد بدون در نظر گرفتن «اردوگاه‌های تجاوز از قبل برنامه‌ریزی شده بسیار اندک بود و زنان را تا زمانی که باردار نمی‌شدند زندانی نمی‌کردند». به علاوه، همان طور که مدارک شهادت‌های جمع‌آوری شده در این تحقیق نشان می‌دهد، تجاوز جنسی در میان مسلمانان و کروآت‌ها خط مشی‌ای نظام‌مند [نظام‌مند] نبود.

< خشونت نظام‌مند

اما بی‌رحمی و شقاوتی که سربازان صرب مرتکب می‌شدند نظام‌مند بود. آن دسته از سربازان صرب که تمایلی به این اعمال نداشتند گه‌گاه توسط افسران مافوق خود به زور وادار به تجاوز جنسی به زنان یا کمک به تجاوز به آنان می‌شدند. برای مثال، یک سرباز صرب تعریف می‌کرد که فرمانده‌اش به آن‌ها توصیه می‌کرد که به زنان مسلمان تجاوز کرده و سپس آن‌ها را بکشند، زیرا این کار «برای بالا بردن روحیه جنگجویان مناسب است».^۹ هدف از تجاوز نظام‌مند «پاک‌سازی» زنان از هویت قومی‌شان و تحقیر خویشاوندان مرد آن‌ها بود.

گرچه این رایج نبود، اما مواردی هم از رابطه جنسی اجباری یا تجاوز جنسی در میان زندانیان مرد خویشاوند گزارش شده است. روابط جنسی اجباری، به‌ویژه سکس دهانی در میان برادران و خواهران و در میان پدران و پسران نیز گزارش شده است.^{۱۰} برای مثال، پرسپچ و لونکار که هر دو پزشکند چهار دسته سوء استفاده جنسی از مردان را مشخص کرده‌اند:

آسیب به بیضه با جسم تیز (۴۴ درصد از نمونه تحقیق آن‌ها)
اخته کردن یا اخته ناقص (۲۴ درصد از نمونه تحقیق آن‌ها)
تجاوز جنسی (۲۰ درصد از نمونه تحقیق آن‌ها)

اقدامات جنسی منحرف (۱۲ درصد از نمونه تحقیق آن‌ها)

کنار آمدن با تجاوز برای مردان دشوارترین آسیب روحی بود، زیرا از نظر آن‌ها تجاوز به مردان نوعی همجنس‌گرایی محسوب می‌شد و تنها مردان همجنس‌گرا قربانی تجاوز می‌شدند. این نوع باورها مردان را به تردید در مورد اصل هویت جنسی‌شان وامی‌دارد. هراس آن‌ها از هم‌نوع [هوموفوبی] غالبا فرآیند درمان آن‌ها را طولانی‌تر می‌کرد.

تحقیق من نشان می‌دهد چیزی که در میان وابستگان بیشتر رایج بود این مورد بود که مردان مجبور به شکنجه اجباری خویشاوندان خود می‌شدند. آن چه در پی می‌آید ترجمه بخشی است از شهادت یک مرد مسلمان در سال ۱۹۹۳، زمانی که او به عنوان آواره در کروآسی زندگی می‌کرد:

در موج دوم بازجویی‌ها، سربازان صرب [از زندانیان] پرسیدند که بین ما قوم و خویش هم هست یا خیر. یک پدر و پسر از جا بلند شدند. سربازان گفتند: «یکدیگر را بزیند. با هم بجنگید». آن‌ها به ناچار شروع به سیلی زدن به یکدیگر کردند. سرباز گفت: «نه، این کافی نیست. چرا کافی نیست؟ چون خونی نریخته است.» پدر و پسر دوباره، اما محکم‌تر شروع به کتک زدن یکدیگر کردند. سرباز دوباره گفت: «این هم خوب نیست.

خشونت علیه زنان در زمان جنگ قابل درک نیست مگر آن که ابتدا معانی فرهنگی آن در زمان صلح را بررسی کنیم

که تهاجم و حمله بداند، لطفی به او می‌دانسته است. و در نهایت، گفته او حاکی از آن است که هدف اصلی شکنجه او نامزد سانالا بوده است، کسی که حق گرفتن بکارت معشوقه‌اش از او گرفته شده و در واقع فردی پست و درجه دوم تلقی می‌شود.

در شهادت بالا، کاربرد بدن به عنوان وسیله توجیه سلطه مردان بر زنان و صرب‌ها بر مسلمانان آن‌جا واضح و روشن می‌شود که برای مثال «بریدن و تراشیدن» بدن سانالا توسط سربازان با این هدف انجام می‌گیرد که بدن او از نظر فیزیکی به کلیشه ذهنی آن‌ها از بدن زن مسلمان شباهت پیدا کند. در واقع آن‌ها نشانه‌ها و علائم دیدنی «قومیت» را بر بدن او حک می‌کنند. حک و ثبت قومیت بر بدن افراد با تنش‌های خاص این منطقه رابطه مستقیم دارد. ، منطقه‌ای که مردمش باور دارند از خون «متفاوتی» هستند، اما می‌دانند که نمی‌توانند تفاوت‌های قومی خود را با نشانه‌ها و علائم فیزیکی بیان کنند. در این‌جا ترس زنان از این که پنهانی [و به زور حامله] شوند و با فریب و ناخواسته کودکی از قومیتی دیگر را بزرگ کنند دوچندان است، چرا که مردم به طور معمول [از روی ظاهر] قادر به شناسایی کودکانی که پدرشان متجاوز بوده نیستند.

در بسیاری از فرهنگ‌ها از درد به عنوان نماد جایگزین مرگ یاد می‌شود. اسکاری¹¹ معتقد است که «درد جسمانی همیشه تقلیدی از مرگ است و تحمیل درد جسمانی بر دیگران همیشه نوعی اعدام مصنوعی است». به همین ترتیب تولایت¹² استدلال می‌کند که اثر شکنجه [مانند تیغه] دو-دم است؛ به این معنی که:

اثر شکنجه همانند تیغه دولبه است: تخریب قربانی، و از بین بردن تهدیدی که قربانی مظهر آن است؛ و تبدیل شکنجه‌گر به فردی جدید. در واقع تولید فردی مرده از یک سو با تولید فردی تازه از سوی دیگر متوازن می‌شود. شکنجه‌گر صاحب بدنی جدید می‌شود، در حالی که بدن شکنجه‌شده به شکل بدنی آزرده و درد کشیده درمی‌آید، نما و منظره‌ای که شکنجه‌گر برای تغییر شکل خود به آن نیازمند است.¹²

نظامیان متجاوز از طریق قومیت با یکدیگر متحد می‌شوند و زنان و مردان قربانی را با رفتارهای خشن جنسی از خود مجزا می‌کنند. آن‌ها با رفتارهای مشابه و با تحمیل نظام‌مند رفتار و گفتار وحشیانه به مثابه یک گروه عمل می‌کنند، متجاوزان بدنی اجتماعی هستند که علیه بدن

شهادت این زن با جزئیات شکنجه‌هایی دیگر به دست آن چهار سرباز صرب «قهرمان» ادامه پیدا می‌کند. در حالی که سینه‌های او را با چاقو می‌خراشیدند، از او خواستند بلند شود تا بتوانند او را بهتر ببینند. بعد به او دستور دادند که مانند زنان پلی‌بوی یا مانکن‌ها بدن خود را نمایش بدهد، بچرخد، بنشیند، بلند شود، حرکت کند، دراز بکشد، بلند شود و غیره. از او خواستند ژست بگیرد تا بدن شکنجه‌شده‌اش را بهتر نمایش دهد. او از آن‌ها می‌خواست که بگذارند برود و یک تکه لباس به او بدهند که جلو خون‌ریزی را بگیرد. اما به جای دادن پارچه برای جلوگیری از خون‌ریزی، یکی از سربازها به او گفت:

خون خون است، تو حتماً نمی‌توانی بفهمی که معنی ریختن خون چیست. اما بعداً احساس می‌کنی، صبر کن تا ببینی. حالا تو شدی مسلمان واقعی، زیبا، موی زائد هم نداری، حالا یک زن شایسته و کامل هستی. و می‌دانی من با زن‌های این شکلی چه کار می‌کنم؟ گلوئی آن‌ها را می‌شکافم. و آرام آرام گردن آن‌ها را می‌برم، این طوری واقعاً می‌توانی احساس کنی که معنی ریختن خون چیست.

سانالا زنده ماند تا این اعمال و گفته‌های هولناک را گزارش کند. باقی شهادت او حاکی است از شکنجه‌های بیشتر، کتک خوردن و سکس دهانی که آن روز مجبور شد برای تمام آن‌ها انجام دهد. او را مجبور کردند که بیرون برود و لخت روی شاخه‌ها و برگ‌های سرد بخوابد. هر چهار سرباز به او تجاوز کردند. «بخواب و خفه شو. پس تو هیچ وقت با مردها نبودی؟ خوب، حالا می‌فهمی که مرد یعنی چی؟ مرد واقعی. نه مثل مال مردهای شما... پوست‌کنده... (این کلمات اشاره‌ای است به ختنه کردن مسلمان‌ها). سانالا از شکنجه‌ها و تجاوزهای آن‌ها جان سالم به در برد و پس از مبادله زندانیان آزاد شد. دوران بارداری او به پایان رسید و در حال حاضر در اردوگاه آوارگان در کروآسی زندگی می‌کند.

اما اشاره سرباز صرب به ختنه مسلمانان معنای عمیق‌تری هم دارد. او به جای استفاده از واژه ختنه‌شده، لغت پوست‌کنده را انتخاب کرد، کلمه‌ای که بیشتر برای موز و سایر میوه‌ها متداول است؛ استفاده از این کلمه به این معنی است که برخلاف آلت تناسلی ختنه‌شده، از شکل‌افتاده و ناقص مسلمانان، آلت تناسلی مردهای صرب کامل و بی‌نقص است. رفتار بی‌رحمانه این سرباز به این معنی است که او تجاوز به سانالا را به جای آن

ازدواج در سطح دیگر زنان قرار نداشتند و بنابراین به اندازه آنان باعث بی‌آبرویی و شرم خانواده‌های خود به شمار نمی‌رفتند، گرچه آن‌ها نیز در [مصاحبه‌ها می‌گفتند] که پس از این خشونت‌ها هرگز نتوانسته‌اند به روستای خود بازگردند. احساس خجلت از تجربه‌های دردناکشان بسیار بیشتر از آن بود که بخواهند آن را با خانواده‌های خود در میان بگذارند. نگاه مردم به آن‌ها هم، مانند دختران جوانی که در زمان صلح به خاطر «آتشین بودن» ملامت می‌شوند، این طور بود که گویی با جنسیت‌شان باعث بی‌آبرویی خانواده‌شان شده‌اند. در ایدئولوژی آبرو و شرم، مهم نیست که زن با آمیزش جنسی موافق است یا مخالف.¹⁴ مسئله فقط این است که دخول [به بدن او] صورت گرفته است یا خیر. و با دخول و نفوذ به جسم زن، بدن اجتماعی خانواده او برای همیشه و به شکلی غیرقابل بازگشت آسیب می‌بیند.

در این میان بعضی از زنان یاد گرفتند که به طریقی از بدن خود برای پرهیز از شرم و خجالت استفاده کنند. برای مثال، حرف زدن از «خون‌ریزی قاعدگی» سبب می‌شد که سربازان صرب از تجاوز به آن‌ها چشم‌پوشی کنند. جملاتی مانند «چون پر بودم، کسی به من دست نزد» در چند شهادت بیانگر این نکته است. از اهمیت ارتباط و پیوندی که این زن‌ها میان تصاویر و باورهای زمان جنگ و صلح از خون برقرار کردند هر چه بگوییم اغراق نخواهد بود. تجسم بدن فرد و ارتباطات آن با بدن اجتماعی را می‌توان در تلاش مذبحخانه زنان آواره بوسنیایی دید که از «خون» خود برای متوقف ساختن «خون‌ریزی» در جنگ استفاده می‌کردند: آن‌ها در تلاشی نومیدانه خون خود را هدیه کردند، خونی را که با جوهر چاپ روزنامه آلمانی سوددویچه زایتونگ (چاپ مونیخ، در ۱۹ نوامبر ۱۹۹۳) مخلوط شده بود، تا توجه کشورهای غربی را به مداخله و توقف جنگ جلب کنند.

اما بارداری‌های ناشی از تجاوز جنسی بیانگر بحران غایی در هویت قومی است. زنان قربانی تجاوز به فرزندان (متولد شده یا نشده) حاصل از تجاوز چتینیک (صرب‌های افراطی زمان جنگ دوم جهانی) می‌گویند. بسیاری از زنان می‌گفتند که مایل به دیدن نوزادان خود نبودند، چون می‌ترسیدند از فرط تنفر آن‌ها را خفه کنند. این بارداری‌ها برای رهبران مذهبی هم بحران‌ساز است. در حالی که کاردینال فرانیو کوهاریتس، رهبر کلیسای کاتولیک کروآسی، گفته است باور دارد که عشق مادرانه نهایتاً بر این قبیل ترس‌ها غلبه خواهد کرد، یکی از رهبران برجسته مسلمانان در مصر مقامات مسلمان بوسنی را تشویق کرد که با فتوایی سقط جنین پس از ماه چهارم بارداری را مجاز و زنان قربانی تجاوز را شهید اعلام کنند.

تغییر جهت خشونت

معانی حک‌شده بر بدن زنان، هم در زمان جنگ و هم در زمان صلح، پیوسته بین معانی فردی و اجتماعی در نوسانند. از یک سو در زمان صلح بدن زن گنجینه آبروی مرد است و قلمرو نمادین رقابت مردانه. مردان با

اجتماعی دیگر عمل می‌کند. خلاصه آن که هدف تجاوز قومی تخریب گروه قومی دیگر است.

دگرپرسی در فرهنگ جنگ

جنگ کاربردهای سیاسی تجاوز جنسی را دگرگون می‌سازد. گرچه در جنگ مورد بررسی ما در این‌جا اولین تجاوزها در سال ۱۹۹۱ در کروآسی اتفاق افتاد، دولت کروآسی در این باره سکوت اختیار کرد. در بهار سال ۱۹۹۲ از یک متخصص زنان در کروآسی شنیدم که «کمیته قومیت‌ها»ی این کشور در حال بررسی مسئله حاملگی آن دسته از زنان باردار کروآت است که نمی‌توانستند جنین خود را سقط کنند، زیرا «مدت زیادی از زمان بارداری‌شان گذشته بود». به گفته این پزشک، این اطلاعات «محرمانه» بود و قرار نبود مطبوعات از آن مطلع شوند. اما وقتی همین قساوت‌ها [علیه زنان] به صورت گسترده در بوسنی‌هرزگوین اتفاق افتاد، این اطلاعات به «رازی همگانی» تبدیل شد. دلیل این نحوه برخورد متفاوت چه بود؟ دلیل آن در نگاه اول ممکن است واضح بنماید: میزان این خشونت‌ها در بوسنی‌هرزگوین بسیار بیشتر از کروآسی بود. علاوه بر آن در بوسنی زنان مسلمان در مقایسه با زنان مسیحی کروآت از احترام و ارزش بیشتری برخوردار بودند. اما این پاسخ‌ها برای نمایش پیچیدگی تعامل و مسائل فرهنگی مرتبط با آن کافی نیست.

عدم اطلاع‌رسانی رسمی در مورد تجاوز به زنان کروآت، مردان کروآت را قادر می‌سازد احساس سربلندی و حفظ آبرو کنند. اعتراف عمومی مستلزم پذیرش و اعتراف به ضعف مردان بود. در زبان کروآت برای اشاره به مردان ضعیف از عبارت «زن‌شده یا زن‌صفت» استفاده می‌کنند. در واقع امر هم وقتی که نیروهای صرب روستاهای اطراف دوبروونیک را آتش زدند و غارت کردند، تابلوهایی از خود به جا گذاشتند که بر روی آن‌ها نوشته شده بود: کجایید، نامردان ترسوی اوستاشا؟

تجاوزها در بوسنی نماد تجاوز به کل جامعه مسلمانان بود. در حالی که در بوسنی ارتشی‌ها هم به زنان کروآت تجاوز کردند و هم به زنان مسلمان، اما عمده قربانیان مسلمان بودند.¹³ میزان خشونت علیه زنان و زنان مسلمان آن قدر بود که اساساً پنهان کردن این واقعیت بی‌رحمانه را غیرممکن می‌ساخت.

علاوه بر این، دولت بوسنی از نظر سیاسی از علنی کردن خشونت علیه زنان «خود» سود می‌برد. زنان بوسنیایی که قربانی تجاوز گروهی در اردوگاه‌های تجاوز تحت مدیریت صرب‌ها بودند به وسیله‌ای برای چانه‌زنی دولت بوسنی و وادار کردن غرب به مداخله نظامی تبدیل شدند. دیگر این که مردان عضو دولت بوسنی از زنان قربانی تجاوز برای تحت تأثیر قرار دادن رسانه‌ها و سایر اقدامات دولت استفاده می‌کردند، آن‌ها هویت این زنان را مصادره کرده و در نتیجه خود به نوع دیگری از متجاوز بدل شدند. در این میان زنان مطلقه گرچه بیشتر از زنان متأهل یا مجرد به حرف زدن از تجارب [تجاوز] خود تمایل داشتند، از نظر بکارت یا وفاداری در



تبدیل آن به ابزاری سیاسی فرایند زمان جنگ را تقویت کرده و در نتیجه «زندگی/انسان» را کنترل و تعریف می‌کنند، همان طور که سیاستمداران از مسئله تجاوز به زنان برای جلب مداخله نظامی غرب استفاده کردند. بروز یافتن تجاوز و موتیف‌های خاص شکنجه جنسی در حکایات قومی محلی به هیچ وجه به معنای تبرئه یا تایید رفتار سربازان یا سیاست‌گذاران ارتش نیست. شکنجه جنسی تشدید رنج مردمی است که پیشتر ریشه‌کن شده‌اند، وحشت‌زده‌اند و سخت محزون.

اما همچون در زمان صلح و در تمام جنگ‌ها، بزرگ‌ترین شقاوت آن است که افراد جذب کنش‌های جمعی برخاسته از خیال‌پردازی‌های اجتماعی/سیاسی شوند. در حقیقت فاجعه غم‌بار آن است که مردم شکنجه و از هم دیده شوند. زندگی آن‌ها نابود و دور ریخته می‌شود، و خیال‌پردازی جمعی ادامه می‌یابد.

پانوش

1. Yuval-Davis, N (1997) Gender and Nation; London: Sage Publications
 2. Yuval-Davis, N (1997) Gender and Nation; London: Sage Publications
 3. Cockburn, C (1999) Background paper: gender, armed conflict and political violence, presented to the World Bank Conference on Gender, Armed Conflict and Political Development, Washington, DC
 4. Gervais, M (2004) Human security and reconstruction efforts in Rwanda: impact on the lives of women, in: H Afshar & D Eade (eds), Development, Women, and War: Feminist Perspectives; Oxford: Oxfam
 5. Enloe, C (1987) Feminist Thinking about War, Militarism, and Peace, in B Hess and M. Ferree (eds) Analyzing Gender; Newbury, CA: Sage
 6. Kelly, L (2000) Wars against women: sexual violence, sexual politics and the militarized state, in S Jacobs et al, States of Conflict: Gender, Violence & Resistance; London: Zed Books
 7. Pankhurst, D (2004) The 'sex war' and other wars: towards a feminist approach to peace building, in H Afshar & D Eade (eds), Development, Women, and War: Feminist Perspectives; Oxford: Oxfam
 8. Sorenson, B (1998) Women and Post-Conflict Reconstruction: Issues and Sources', Occasional Paper, No. 3, the War-torn Societies Project, Geneva, UN Research Institute for Development
 9. Cockburn, C & Zarkov, D (eds) (2002) The Postwar Moment: Militarities, Masculinities and International Peacekeeping (London: Lawrence & Wishart)
 10. Sorenson, B (1998) Women and Post-Conflict Reconstruction: Issues and Sources', Occasional Paper, No.3, the War-torn Societies Project, Geneva, UN Research Institute for Development
 11. a. b. c. d. UNICEF (2004) Iraq: facts and figures, at http://www.unicef.org/media/media_9788.html, accessed 22 April
 12. UNDP (2000) 1999-2000 Country Report, Iraq Country Office, June
 13. Al-Ali, N & Hussein, Y (2003) Between dreams and sanctions: teenage lives in Iraq, in: A Mahdi (ed), Teenagers in the Middle East; Westport, CT: Greenwood
 14. Al-Ali, N & Hussein, Y (2003) Between dreams and sanctions: teenage lives in Iraq, in: A Mahdi (ed), Teenagers in the Middle East; Westport, CT: Greenwood
- Nadje Al-Ali. "Reconstructing Gender: Iraqi Women Between Dictatorship, War, Sanctions and Occupation".

کنترل بدن زن و تهاجم به بدن زنِ مردِ دیگر، چه به صورت نمادین از راه رجزخوانی افسانه‌های قومی و چه به صورت جسمی با ربودن و تجاوز جنسی به آن‌ها، رقابت مردانه را به نمایش می‌گذارند. آن‌ها با گرفتن شان زنان به شان و موقعیت اجتماعی دست می‌یابند. از آن‌جا که بدن زن جهان کوچکی از دودمان و اصل و نسب اوست و نقطه ضعف بدنش راه ورود به آن، با بی‌آبرو کردن زن در واقع به شکل نمادین کل دودمان و اصل و نسب مرد او بی‌آبرو می‌شود. بخشی از این امر به قدرت تولید مثل در زنان بازمی‌گردد. بنیان و اساس کل عقده آبرو در این ترس است که مردی از گروهی دیگر بخواد زنی را حامله کند و مردان گروه زن را مجبور به بزرگ کردن بچه‌ای «بیگانه» کند و با این کار کل گروه را به سخره بگیرد. در این صورت دودمان رقیب تا ابد به دودمان قربانی تجاوز کرده است.

تجاوز به زنان و واداشتن آن‌ها به زاییدن کودکی «چتینک» در واقع ادامه منطقی ترس ناخودآگاهی است که در بنیان عقده آبرو نهفته است. به بیان دیگر، سربازان به بدترین ترس‌های قربانیان خود جامه عمل می‌پوشانند: حالا ترس‌هایی به زبان نیامده، اما عمیق علنا مورد اشاره قرار می‌گیرند و صورت واقعیت به خود گرفته‌اند.

در مقیاسی وسیع‌تر، می‌توان گفت که در شرایط جنگ، مفهوم دودمان و اصل و نسب آن قدر گسترش می‌یابد که کل یک گروه قومی را دربرمی‌گیرد. در بافت سیاسی یوگسلاوی سابق، تمام اقوام، کروات‌ها، صرب‌ها و مسلمانان، ضد یکدیگر بودند. و «بدن» نمادین این اقوام به قلمرویی جغرافیایی، هم از نظر سرزمینی و هم از نظر جسمی، تبدیل شد که ارتش‌ها قادر به تصرفش بودند. «پاک‌سازی قومی» به راهی تبدیل شد برای «دریدن بکارت» قلمرو ملی‌شان و سپس حفظ آن از تجاوز نمادین متجاوزان. در مجموع، تجاوز جنسی به زن‌ها در واقع نسخه کوچک‌شده تهاجمی بزرگ‌تر به قلمرو یک قوم یا کشور بود.

< بحث و گفت‌وگو

کاربرد تجاوز، نه به عنوان لغزش و کج‌رفتاری، بلکه به مثابه سلاح جنگی مستقیماً از دل مفاهیم جنسیت و آبرو در جنوب اروپا بیرون می‌آید و رفتار زمان جنگ بدون درک این مفاهیم در فرهنگ زمان صلح قابل فهم نخواهد بود. دقیقاً به دلیل وجود ایدئولوژی مشترک آبرو/شرم در میان کروات‌ها، مسلمانان و صرب‌ها است که تجاوزهای زمان جنگ به سلاحی چنین مؤثر در یوگسلاوی سابق بدل شد.

این مقاله تلاشی بود برای آشکار ساختن پیوندهای میان کنش جمعی و تمایل‌های فردی. علاوه بر این در این‌جا نشان دادیم که استعاره‌ها در واقع بیانگر تمایلات و گرایش‌های موجود در یک فرهنگند و در زمان جنگ و زمان صلح به اشکال متفاوت بروز می‌کنند. به طور مشخص، بدن فرد در زمان صلح، به‌ویژه جوهره آن یعنی جنسیت و تولید مثل، نماد سلطه و خشونت روزمره است. جنگ از راه تجاوز، پاک‌سازی قومی، و خالص کردن خون بدن فردی را به بدن اجتماعی تبدیل می‌کند. علاوه بر آن نهادهای پزشکی، مذهبی و حکومتی از راه مهندسی در بدن فرد و



لیلا ابولوود
مترجم: ثریا بهنود
لینک مطلب

لطفابی خیال نجات زنان مسلمان شوید

نویسنده این مقاله لیلا ابولوود استاد مردم‌شناسی و مطالعات جنسیت در دانشگاه کلمبیا است. او می‌کوشد با رویکردی مردم‌شناسانه، سیاست‌های استعماری آمریکا را که زنان و مسائل مربوط به آن‌ها را دست‌آویزی برای جنگ و مداخله نظامی قرار می‌دهد، نقد و بررسی کند. ابولوود این پرسش را مطرح می‌کند که آیا مداخله‌جویان اصلاً برای زنان و نقش آن‌ها در جامعه اهمیتی قائل هستند یا نه. به گفته او فمینیسم لیبرال غربی باید صحبت از حجاب و به عهده گرفتن نقش وکیل مدافع برای نجات دیگران را رها کند و به جای آن دید خود را معطوف به این کند که چگونه می‌توان دنیا را به مکانی عادلانه‌تر تبدیل کرد. ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را اینجا می‌خوانید.

بخش‌های گوناگون دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها، به‌ویژه برنامه‌های مطالعات زنان، به سوی من هم سرازیر شد. اما چرا این دعوت‌ها برای من، محققی که بیش از ۲۰ سال از عمر خود را وقف این موضوع کرده‌ام و ارتباط شخصی پیچیده‌ای با این هویت دارم، خوشایند نبود؟ حال آن که این می‌توانست برای من فرصتی باشد که حرف‌هایم را بزنم، دانشم را منتقل کنم و کژفهمی‌ها را اصلاح کنم. پژوهش مبرم در زمینه دانش و اطلاعات مربوط به «زنان اهل پوشش» (عبارت بسیار عجیب جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا، برای آن‌ها) ستایش‌برانگیز است و وقتی که سخن از برنامه‌های مطالعات زنان که در آن «فمینیسم فراملیتی»^۲ هر چه بیشتر جدی گرفته می‌شود، این پژوهش‌ها از انسجام خاصی برخوردار است.

ناراحتی‌ام مرا به تامل در این زمینه واداشت که چرا ما، در مقام فمینیست‌هایی در غرب یا از غرب یا فقط کسانی که دل‌مشغولی‌شان زندگی زنان است، باید نگران این نوع واکنش به رویدادهای پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باشیم.

در سخنرانی لورا بوش، همسر رئیس جمهور آمریکا، که در نوامبر سال ۲۰۰۱ انجام شد، از زنان برای توجیه بمباران‌ها به دست نیروهای آمریکایی و مداخله در افغانستان و طرح ادعایی برای «جنگ با تروریسم» بهره‌برداری شد، نبردی که ادعا می‌شد جنگ افغانستان بخشی از آن است. به قول خانم بوش، «در پرتو پیروزی‌های اخیر ارتش ما در افغانستان، زنان دیگر در خانه‌های خود در اسارت به سر نخواهند برد. آن‌ها حالا می‌توانند موسیقی گوش کنند و بدون ترس از مجازات به دختران خود درس بدهند.... مبارزه با تروریسم مبارزه در راه حقوق و حیثیت زنان نیز هست.»

این گفته‌ها برای کسانی که تاریخ استعمار را مطالعه کرده‌اند طینی آشنا

این مقاله کاوشی است در اخلاقیات «جنگ با تروریسم»، با طرح این پرسش که آیا مردم‌شناسی، رشته‌ای که با بررسی تفاوت‌های فرهنگی و درک آن‌ها سروکار دارد، می‌تواند به ما دیدگاهی انتقادی در مورد توجیهات و دلایلی بدهد که برای مداخله آمریکا در افغانستان بر حسب آزادسازی یا نجات زنان افغان ارائه شده است.

من در اینجا استدلال می‌کنم که ما باید به درکی جدی از تفاوت‌های زنان جهان برسیم، زنان به عنوان ماحصل تاریخ‌هایی گوناگون، مظهر شرایط مختلف، و تجلی تمایلاتی با ساختارهای متفاوت. فراتر از این من معتقدم به جای آن که در پی «نجات» دیگران (که تلوخا به معنای برتری و تفوق ماست و با خود خشونت به همراه دارد) باشیم، بهتر است به دو نکته بیندیشیم:^(۱) کار کردن با این زنان در شرایطی که می‌دانیم همواره در معرض دگرگونی تاریخی است، و^(۲) توجه به مسئولیت‌های بزرگ‌تر خود برای پرداختن به اشکال مختلف بی‌عدالتی در جهان، بی‌عدالتی‌هایی که در شکل‌دهی به عوالمی که این زنان خود را در آن می‌یابند نقشی تعیین‌کننده دارند. من بسیاری از مباحث مربوط به محدودیت‌های «نسبیت فرهنگی»^۱ را به کمک توجه به نمونه برقع و معانی بسیار حجاب در جهان اسلام لحاظ کرده‌ام.

اخلاقیات رایج در «جنگ با تروریسم» کدام است، جنگی که خود را با توسل به هدف آزادسازی یا نجات زنان افغان توجیه می‌کند؟ آیا در مردم‌شناسی چیزی هست که به کار جستجوی ما برای اتخاذ موضعی عملی در برابر این منطق و توجیه برای جنگ بیاید؟

علت انتخاب عنوان فعلی برای مقاله حاضر تجربیات شخصی خود من از واکنش‌ها در برابر جنگ آمریکا در افغانستان بود. همچون بسیاری از همکارانی که کارشان بر زنان و جنسیت در خاورمیانه متمرکز است، سیل دعوت برای سخنرانی، نه فقط دعوت به رسانه‌های خبری، که همچنین به



و وهم‌انگیز دارد. بسیاری از کسانی که بر روی استعمار بریتانیا در جنوب آسیا کار کرده‌اند به استفاده ابزاری از زنان در سیاست‌های استعماری توجه کرده‌اند، سیاست‌هایی شامل مداخله در ساتی (خودسوزی زنان در مراسم سوزاندن جسد شوهران)، ازدواج کودکان، و آداب و رسوم دیگر با هدف توجیه حکومت. همان گونه که گایتری چاکراوورتی اسپواک³ به طعنه گفته است: نجات زنان گندمگون از شر مردان گندمگون به دست مردان سفیدپوست. گزارش‌های تاریخی پر از این گونه نمونه‌ها از جمله در خاورمیانه است. در مصر آغاز قرن بیستم، آن چه لیلا احمد⁴ «فمینیسم استعماری» می‌نامد، سخت در کار و تلاش بود. منظور از فمینیسم استعماری توجهی گزینشی بود به فلاکت زنان مصری و کانون این توجه حجاب همچون نماد سرکوب و ضعف بود، اما در همان حال هیچ حمایتی از امر آموزش و پرورش زنان نمی‌شد، و این‌ها همه به دست لرد کرامر انگلیسی که در وطن خود با حق رای زنان مخالفت کرده بود.

< سیاست حجاب

اکنون می‌خواهم نگاهی دقیق‌تر به آن زنان افغان بیندازم که بنا بر ادعای لورا بوش از آزادی خود به دست آمریکایی‌ها «شادمان» بودند. البته این کار مستلزم بحثی درباره حجاب یا برقع است، زیرا حجاب در کانون دل‌مشغولی‌های امروزی زنان مسلمان قرار دارد. این بحث صحنه را برای بحثی دیگر درباره این امر مهیا می‌سازد که مردم‌شناسان، و به‌ویژه مردم‌شناسان فمینیست، چگونه باید با معضل اختلاف در دنیای جهانی‌شده امروز روبه‌رو شوند. در پایان به گفته‌های مربوط به نجات زنان مسلمان بازمی‌گردم و گزینه‌ای دیگر پیشنهاد خواهم کرد.

بنا بر درک عامه و رایج، نشانه‌هایی سرکوب زنان افغان در حکومت طالبان و تروریست‌ها همان اجبار به استفاده از برقع است. در این میان لیبرال‌ها گاه ابراز شگفتی می‌کنند که با وجود آزاد شدن افغانستان از شر طالبان هنوز انگار زنان افغان نمی‌خواهند برقع‌های خود را دور بیندازند. کسی که در مناطق مسلمان‌نشین کار کرده است باید پرسد که چرا این موضوع این قدر باعث شگفتی است. آیا انتظار ما این بود که زنان وقتی از قید طالبان «رها شدند» به بلوزهای شکم‌نما رو بیاورند، شلوار جین بپوشند، یا گرد و خاک از کت و دامن‌های شانل خود پاک کنند؟ باید در مورد لباس پوشیدن «زنان اهل پوشش» بیشتر احتیاط کنیم، و بنابراین شاید لازم باشد ابتدا چند نکته‌ای را در مورد حجاب روشن کنیم.

نخست باید به یاد داشت که طالبان مبتکر برقع نبودند. برقع در واقع پوششی محلی بود که زنان پشتون در یک منطقه هنگام بیرون رفتن از خانه به سر می‌کردند. پشتون‌ها یکی از بی‌شمار گروه‌های قومی افغانستان هستند و برقع یکی از فراوان پوشش‌ها در شبه قاره و آسیای جنوب غربی

است که در طول زمان به شکل سنتی نمادین حاکی از عفت یا احترام زنان درآمده است. برقع، مانند دیگر اشکال «پوشش»، در بسیاری از موقعیت‌ها، نشانه جدایی نمادین حوزه‌های زنان و مردان است و به طور کلی نشان می‌دهد که زن با خانه و خانواده ارتباط دارد، نه با فضای عمومی که غریبه‌ها به آن راه دارند.

بیست سال پیش، هانا پاپانک، مردم‌شناس⁵ که در پاکستان کار می‌کرد، برقع را «انزوای پرتابل یا همراه» توصیف کرد. او در همان زمان توجه کرد که برخی آن را ابتکاری رهایی‌بخش می‌دانند، زیرا به زنان امکان می‌دهد که از فضاهای تفکیک‌شده زندگی بیرون بزنند و در عین حال الزامات اخلاقی اصلی مبنی بر لزوم جداسازی زنان از مردان غریبه را رعایت کنند. از زمانی که به این عبارت «انزوای پرتابل» برخوردیم، برقع به نظرم همچون «خانه همراه یا متحرک» آمده است. این نوع حجاب، در همه جا، نشانه تعلق به جامعه‌ای خاص و مشارکت در حیاتی اخلاقی است، حیاتی که در آن خانواده در سازمان‌دهی جامعه نقشی برجسته‌ای دارد و خانه مرتبط است با حرمت زنان.

پرسشی بدیهی که در این‌جا پیش می‌آید این است: حال که چنین است، چرا زنان باید به‌ناگاه شرم و حیای خود را کنار بگذارند؟ چرا زنان باید یک‌باره نشانه‌های احترام خود را دور بیندازند. مگر بنا نبوده است که این نشانه‌ها، چه برقع باشد و چه دیگر اشکال پوشش، در حوزه عمومی حفاظت از آنان در برابر آزار مردان بیگانه را تضمین کند، چرا که به شکلی نمادین به همه نشان می‌دهد که، گرچه زن در قلمرو همگانی حرکت می‌کند، فضای تخطی‌ناپذیر خانه با اوست؟ به‌ویژه آن که این اشکال پوشش چنان قراردادی و متعارف شده است که بیشتر زنان دیگر چندان درباره مفهوم آن‌ها فکر نمی‌کنند.

فقط برای مقایسه در مورد این که چرا تعجب می‌کنیم زنان افغانی برقع‌های خود را دور نمی‌اندازند، باید از خود بپرسیم که چرا برای ما کاملاً واضح است که پوشیدن شلوارک هنگام رفتن به اپرا مناسب نیست؟ در همان زمانی که مباحث مربوط به برقع زنان افغان سروصدا به پا کرده بود، شوهر یکی از دوستانم با او، به این دلیل که می‌خواست در یک عروسی تشریفاتی شلوارک بپوشد، تغییر کرده و به او یادآوری کرده بود: «تو که می‌دانی آدم توی یه عروسی تشریفاتی شلوارک نمی‌پوشد.» اهالی نیویورک می‌دانند که زنان یهودی که موی خود را به مدل‌های زیبا آراسته‌اند و در کنار شوهران عبوس خود با آن کت و کلاه‌های سیاه بسیار شیک‌پوش به نظر می‌آیند، کلاه‌گیس به سر دارند، زیرا بنا بر اعتقادات مذهبی و معیارهای نزاکت اجتماعی در میان این یهودیان زن‌ها باید موهای خود را بپوشانند. آن‌ها حتا مدل‌لباس‌های شیک را هم به گونه‌ای تغییر داده‌اند که یقه‌های بسته و آستین بلند داشته باشند. همان طور که مردم‌شناسان خوب می‌دانند، مردم برای شرکت در گردهمایی‌ها و اجتماعات لباس مناسب می‌پوشند و در این کار معیارهای اجتماعی

باید با موشکافی به آن چه از آن دفاع می‌کنیم (یا نمی‌کنیم) نگاه کنیم و درباره چرایی آن با دقت بیندیشیم. چگونه می‌خواهیم سیاست و اخلاقیات در یک جبهه قرار گرفتن با دیگرانی را پیش ببریم که قاعدتا باید با آن‌ها مخالف باشیم؟ نمی‌دانم چند نفر از فمینیست‌هایی که از نجات زنان افغان از شر طالبان خوشحال بودند خواهان توزیع مجدد ثروت در جهان هم هستند یا در مورد فدا کردن میزان مصرف خود فکری اساسی کرده‌اند تا زنان آفریقایی فرصتی برای داشتن آن چه به اعتقاد من باید جزء حقوق بشر جهانی باشد پیدا کنند. حق‌رهایی از خشونت ساختاری ناشی از نابرابری در جهان و بلای جنگ، حق روزانه داشتن چیزی بخور و نمیر، حق داشتن سرپناهی برای خانواده‌ها که در آن زندگی کنند و زنده بمانند، راهی برای زندگی شرافتمندانه تا بتوانند کودکان‌شان را بزرگ کنند و توانایی و امنیت کار کردن در جامعه خود را داشته باشند.

وضعیت زنان ایرانی نیز خود موضوع مباحثات داغ محافل فمینیستی است، به‌ویژه در میان فمینیست‌های ایرانی مقیم غرب.^۸ مشخص نیست که آیا زنان ایرانی دستاوردی هم داشته‌اند و آیا بالا رفتن شگرف نرخ سواد، افت موالید، حضور زنان در عرصه اشتغال و دولت، و شکوفایی فمینیستی در حوزه‌های فرهنگی مانند نویسندگی و فیلمسازی ناشی از تأسیس جمهوری اسلامی بوده است یا به‌رغم وجود آن. مفهوم فمینیسم اسلامی نیز خود مناقشه‌برانگیز است. این مفهوم جمع اضداد است یا به جنبش موفقیت‌آمیز زنان شجاعی اشاره دارد که راه سومی را طلب می‌کنند؟

یکی از نکاتی که هنگام اندیشیدن به فمینیسم جهان سوم و فمینیسم در بخش‌های مختلف جهان اسلام، باید در آن بسیار احتیاط کنیم این است که به دام آن قطب‌بندی نیفتیم که فمینیسم را در جبهه غرب قرار می‌دهد.

همان‌گونه که برخی نظیر افسانه نجم‌آبادی استدلال می‌کنند، نه تنها درست نیست که تاریخ را فقط بر حسب تقابل فرضی اسلام و غرب ببینیم (یعنی همان اتفاقی که در ایالات متحده و به موازات آن در جهان اسلام افتاده است)، بلکه از لحاظ راهبردی نیز خطرناک است که دشمنی میان اسلام و غرب، میان بنیادگرایی و فمینیسم، را بپذیریم، زیرا مردم بسیاری که در این کشورها تلاش می‌کنند جانشینی برای بی‌عدالتی‌های موجود بیابند، آن‌ها که شاید می‌خواهند این تقسیم‌بندی را نپذیرند و از پیشینه‌ها و فرهنگ‌های مختلف بهره بگیرند، کسانی که قبول ندارند فمینیست بودن به معنای غربی بودن است، به‌اندازه ما زیر فشار این انتخابند که شما با مایید یا بر ما؟^۹

< فراسوی لفاظی درباره نجات

در بحث از فرهنگ و حجاب و این که چگونه می‌توان انبوه اختلافات فرهنگی را مهار کرد، باید به تریک لورا بوش به خودش در مورد شادمانی زنان افغان از رهایی یافتن به دست نیروهای آمریکایی به دید متفاوتی

مشترک، اعتقادات مذهبی و اخلاقیات راهنمای آن‌هاست، مگر این که بخواهند برای تأکید بر نکته‌ای آگاهانه این معیارها را نقض کنند یا از عهده پوشیدن لباس مناسب برنیایند. اگر به‌غلط تصور می‌کنیم که زنان آمریکایی در دنیایی آزاد زندگی می‌کنند که در آن از لحاظ پوشش حق انتخاب دارند، کافی است عبارت «خودکامگی مد» را به یاد بیاوریم.

اتفاقی که در افغانستان تحت حکومت طالبان افتاد این بود که یک سبک پوشش یا حجاب منطقه‌ای وابسته به طبقه‌ای محترم و نه نخبه را بر همه به عنوان حجاب مناسب «از نظر مذهبی» تحمیل کردند، هرچند که پیش از آن سبک‌های متفاوت بسیاری برای گروه‌ها و طبقات مختلف به صورت همه‌گیر یا سنتی وجود داشت، شیوه‌های مختلفی برای نشان دادن حرمت یا، در دوران‌های جدیدتر، پاکدامنی. گرچه من متخصص امور افغانستان نیستم، گمان می‌کنم که بیشتر زنانی که در زمان به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان باقی ماندند روستایی یا فاقد تحصیلات و از خانواده‌های غیر نخبه بودند، زیرا تنها کسانی که توانایی مهاجرت نداشتند تا از مصائب و خشونت‌های تاریخی اخیر افغانستان را رقم زد بگریزند همین‌ها بودند. بنابراین حتی اگر هم از پوشش اجباری برقع خلاص می‌شدند، بیشتر آن‌ها، مانند زنان نواحی مجاور که زیر سلطه طالبان نبود، مثلاً زنان نواحی روستایی هندی مشابه آن‌ها در شمال هند (که سر و صورت خود را از نامحرم می‌پوشاند) یا خواهران مسلمان‌شان در پاکستان، شکل دیگری از پوشش را برای حیا و حجاب انتخاب می‌کردند.

در این‌جا قصد دارم موضوعات مربوط به زنان، نسبت فرهنگی و مسائل مربوط به «تفاوت» را از سه زاویه بررسی کنم. نخست، می‌خواهم آن چه را مردم‌شناسان فمینیست (آن‌ها که به ادعای استرترن^۶ در این رابطه ناجور گیر کرده‌اند) بناست با هم‌خواه‌های سیاسی غرب خود انجام دهند بررسی کنم. من وقتی ای‌میل‌های درخواست امضایی را دریافت می‌کردم که در این چند ساله اخیر در دفاع از زنان افغان تحت حکومت طالبان دست به دست می‌چرخید، دلم می‌خواست گریه کنم. من نه با جزم‌گرایی طالبان همدلی می‌کردم و نه از سرکوب زنان حمایت می‌کنم. اما خاستگاه این کمپین‌ها نگرانم می‌کرد. من معمولاً خود را از لحاظ سیاسی در کنار ستاره‌های هالیوودی نمی‌یابم.^۷ هرگز اتفاقی نیفتاده است که من از این ستاره‌ها درخواست امضایی برای حمایت از حق زنان فلسطینی برای جان به در بردن از بمباران اسرائیلی‌ها یا آزار هر روزه در پست‌های بازرسی دریافت کنم که از ایالات متحده بخواهد در پشتیبانی خود از حکومتی تجدید نظر کند که این زنان را از خانه‌هایشان آواره کرده، آن‌ها را از حق شهروندی محروم کرده و ابتدایی‌ترین آزادی‌ها را از آن‌ها سلب کرده است. شاید برخی از همین ستاره‌ها درخواست نجات زنان آفریقایی از ختنه یا رهایی زنان هندی از مرگ به علت نداشتن جهیزیه را امضا کرده باشند. با این حال فکر نمی‌کنم به تحرک واداشتن زنان آمریکایی و اروپایی کار چندان ساده‌ای باشد، هنگامی که پای ستم مردان مسلمان بر زنان مسلمان در میان نباشد.

**من در این‌جا استدلال می‌کنم که ما باید به درکی جدی
از تفاوت‌های زنان جهان برسیم، زنان به عنوان ماحصل
تاریخ‌هایی گوناگون، مظهر شرایط مختلف، و تجلی تمایلاتی
با ساختارهای متفاوت**

مراسم با پشتیبانی مالی سفیر فرانسه در آمریکا، رئیس هیئت نمایندگی کمیسیون اروپا در سازمان ملل و یکی از نمایندگان پارلمان اروپا در واقع مراسم گشایش نمایشگاهی هم بود از مجموعه عکس‌هایی با عنوان کلیشه‌ای «زنان افغان: در پس حجاب». میهمانی بسیار جالب توجه بود، نه فقط به خاطر عکس‌های رنگارنگ از زنان افغان زیر برقع‌های موج در حال قدم زدن در کوه‌های لم‌بزرع افغانستان، بلکه به خاطر متنی که بخشی از آن را این‌جا نقل می‌کنم:

۲۰ سالی است که «پزشکان جهان» بی‌وقفه برای کمک به آسیب‌پذیرترین افراد تلاش کرده است. اما این حجاب‌های ضخیم بیش از پیش قربانیان جنگ را پوشانده است. وقتی که در ۱۹۹۶ طالبان به قدرت رسیدند، زنان افغانی چهره خود را از دست دادند. کنار رفتن این حجاب از چهره کسی به هنگام دریافت مراقبت‌های پزشکی به معنای نوعی خودمانی شدن، یافتن ذره‌ای فضا برای آزادی پنهانی و اندکی بالا بردن شأن انسان بود. در کشوری که زنان هیچ‌گونه دسترسی به مراقبت‌های پزشکی اولیه ندارند، زیرا حق ظاهر شدن در ملاء عام را ندارند، در کشوری که حق درمان ندارند، برنامه‌های «پزشکان جهان» به شکلی خستگی‌ناپذیر یادآور حقوق بشر است.... برای کمک به برداشتن این حجاب به ما پیوندید. در این‌جا می‌خواهم این پرسش را مطرح کنم که چه نیازی است به این که گفتمان طرح‌های بشردوستانه و حقوق بشری در قرن بیست و یکم به چنین ساختی از زنان مسلمان متکی باشد.

نمی‌شود ما حجاب و به عهده گرفتن نقش وکیل مدافع برای نجات دیگران را رها کنیم و به جای آن دید خود را معطوف کنیم به این که چگونه می‌توان دنیا را به مکانی عادلانه‌تر تبدیل کرد؟ علت این که احترام به تفاوت‌ها را نباید با نسبییت فرهنگی اشتباه گرفت این است که احترام مانع از این نیست که از خود بیرسیم ما که داریم در این بخش ممتاز و قدرتمند از جهان زندگی می‌کنیم، چگونه باید مسئولیت خود را در قبال اوضاعی که دیگران در نقاط دورافتاده دنیا با آن دست در گریبانند بیازماییم. ما بیرون جهان نایستاده‌ایم که از آن‌جا به دریای مردم فقیر گرفتار ظلمت جهل چشم بدوزیم؛ ما بخشی از همین جهانییم. خود جنبش‌های اسلامی نیز در جهانی ظهور کرده‌اند که محصول دخالت‌های شدید قدرت‌های غربی در حیات مردم خاورمیانه است.

نگریست. این که تصویری از زن افغانی بسازیم که نیاز به نجات و رهایی دارد بسیار مسئله‌ساز و ابهام‌آمیز است. وقتی کسی را نجات می‌دهید، بدان معناست که او را از چیزی نجات می‌دهید و به چیز دیگری می‌رسانید. این تغییر حالت چه خشونت‌هایی را ایجاد می‌کند و چه پیش‌فرض‌هایی در مورد برتری آن چیزی دارید که زن افغان به آن می‌رسد؟ طرح نجات دیگر زنان بستگی به تقویت حس برتری غربی‌ها دارد، نوعی تکبر که باید با آن مبارزه کرد. برای ارزیابی کیفیت لفاظی مربوط به نجات زنان کافی است تصور کنیم که این کلام را در مورد گروه‌های محرومی چون زنان آفریقایی-آمریکایی یا زنان طبقه کارگر در ایالات متحده به کار می‌بریم. امروزه ما آنان را قربانی خشونت ساختاری می‌دانیم. ما در زمینه نژاد و طبقه، سیاسی شده‌ایم، اما از لحاظ فرهنگ، نه.

ما مردم‌شناسان، فمینیست‌ها، یا شهروندان نگران باید از در پیش گرفتن روش زنان میسیونر مسیحی قرن نوزدهم که زندگی خود را وقف نجات خواهران مسلمان‌شان کرده بودند حذر کنیم. یکی از اسناد محبوب من از آن دوره مجموعه‌ای است با عنوان «خواهران مسلمان ما» که خلاصه‌ای است از مطالب کنفرانس زنان میسیونر که در سال ۱۹۰۶ در قاهره برگزار شد. عنوان فرعی این کتاب هست: فریاد کمک از سرزمین ظلمت، از نگاه آنان که آن را شنیدند. زنان میسیونر با سخن راندن از جهالت، انزوا، چندهمسری و حجابی که زنان دنیای اسلام را پژمرده می‌کند، از مسئولیت خود برای رساندن صدای این زنان به گوش دیگران گفته‌اند. آن طور که در پیش‌گفتار این کتاب آمده است، «آن‌ها هرگز به حال خود نمی‌گریند، زیرا که قرن‌هاست یوغ ستم را بر گردن دارند». کتاب این گونه آغاز می‌شود: «این کتاب با حکایت کردن داستان غم‌انگیز و تکراری خطا و ستم هم کیفرخواست است و هم درخواست.... درخواست از زنان مسیحی برای اصلاح این خطاها و روشنی افکندن بر این ظلمات از راه فداکاری و خدمت.»

امروز پژواک اهداف پرهیزکارانه آن‌ها به گوش می‌رسد، گرچه زبان‌شان غیرمذهبی است و درخواست‌هاشان نه از مسیح، که از حقوق بشر یا غرب لیبرال است. اعتقاد پایدار به این گونه تخیل‌پردازی و احساسات را می‌توان در بهره‌گیری آن‌ها از اهداف خوب و بشردوستانه دید. در فوریه سال ۲۰۰۲، دعوت‌نامه‌ای برای شرکت در مراسم تقدیر از یک شبکه بین‌المللی بشردوستانه موسوم به «پزشکان جهان» دریافت کردم. این

نخست باید به یاد داشت که طالبان مبتکر برقع نبودند. برقع در واقع پوششی محلی بود که زنان پشتون در یک منطقه هنگام بیرون رفتن از خانه به سر می‌کردند

به خلق دنیایی کرد که زنان مفلوک افغان، همان‌ها که «دل اهالی جهان متمدن برای‌شان خون است»، بتوانند در آن زندگی ایمن و شرافتمندانه‌ای داشته باشند.

پانوش

1. Cultural Relativity
2. Translational Feminism
3. Spivak, Gayatri Chakravorty 1988 Can the Subaltern In Speak? Marxism and the Interpretation of Culture. eds. Cary Nelson and Lawrence Grossberg, Pp. 271-313. Urbana: University of Illinois Press
4. Ahmed, Leila Yale Univer- 1992 Women and Gender in Islam. New Haven, CT: City Press
5. Papanek, Hanna 1982 Purdah Pakistan: in for Seclusion and Modern Occupations Women. In Separate Worlds. Hanna Papanek Gail Minault, and eds. Pp. 190-216. Columbus, MO: South Asia Books
6. Strathern, Marilyn 1987 An Awkward The Relationship: Case of Feminism and Anthropology. Signs 12: 276-292
7. Hirschkind, Charles, and Saba Mahmood 2002 Feminism, the Taliban, and the Politics of Counter-Insurgency. Anthropological Quarterly, Volume 75(2): 107-122.
8. Mir-Hosseini, Ziba 1999 Islam and Gender: Religious The Debate in Contemporary Princeton University Press. Iran. Princeton: Moghissi, Haideh 1999 Feminism and Islamic Fundamentalism. London: Zed Books; Najmabadi, Afsaneh. 1998 Feminism in an Islamic Republic. In Islam, Gender and Social Change. Yvonne Haddad and John Esposito, eds. Pp. 59-84. New York: Oxford University Press. 2000 (Un)Veiling Feminism. Social Text 64: 29-45
9. Najmabadi, Afsaneh. 1998 Feminism in an Islamic Republic In Islam, Gender and Social Change. Yvonne Haddad and John Esposito, eds. Pp. 59-84. New York: Oxford University Press
10. Walley, Christine for 1997 Searching "Voices": Feminism, Anthropology, and the Global Debate over Female Genital Operations. Cultural Anthropology 12(3): 405-438
- Lila Abu-Lughod, "Do Muslim Women Really Need Saving? Anthropological Reflections on Cultural Relativism and Its Others". In The American Anthropologist, New Series. New Jersey: Wiley-Blackwell, September 2002, pp. 783-790. Reprint permission granted by Lila Abu-Lughod.

به نظر من، رویکرد پربارتر این است که از خود بپرسیم چگونه می‌توانیم به تبدیل جهان به مکانی بر مبنای عدالت کمک کنیم. جهانی که بر محور راهبردهای نظامی و نیازها و خواسته‌های اقتصادی سامان‌دهی نشده، جهانی که در آن نیروها و ارزش‌هایی که هنوز مهم می‌دانیم خریدار دارند و آرامشی که برای مباحثه و جدل و تحولات لازم در جوامع لازم است بر آن حاکم است. باید از خود بپرسیم که بهتر است از کدام اوضاع جهانی حمایت کنیم تا آرزوها و تمایلات مردم تحت‌الشعاع حس درماندگی در رویارویی با انواع و اقسام بی‌عدالتی در جهانی قرار نگیرد. آیا در نقاط دور از کشورهای خود که علاقه به فعالیت داریم، می‌توانیم حمایت کسانی را جلب کنیم که در همان جوامع هدف‌شان بهبود زندگی زنان (و مردان) است (بدان گونه که والی¹⁰ در مورد ختنه دختران در آفریقا استدلال کرده است)؟ آیا می‌توانیم، به جای سخن گفتن از نجات دیگران، زبانی مبتنی بر برابری طلبی برای اتحاد، ائتلاف و همبستگی به کاربریم؟

حتی «روا»، سازمان انقلابی زنان افغانستان که اکنون پرآوازه است و در جلب توجه زنان آمریکا به افراطی‌گری طالبان بسیار مؤثر بود، از همان آغاز با بمب‌افکنی به دست نیروهای ایالات متحده به مخالفت برخاست. آن‌ها در بمباران راه نجاتی برای زنان افغان نمی‌یابند، بلکه فقط مصیبت و خسران می‌بینند و بس. این سازمان مدت‌هاست که حرف از خلع سلاح و به‌کارگیری نیروهای حافظ صلح می‌زند. سخنگویان آن به خطرات اشتباه گرفتن حکومت‌ها با مردم، یا نیروهای طالبان با افغان‌های بی‌گناهی اشاره می‌کنند که بیش از همه زیان می‌بینند. آن‌ها مدام به مخاطبان خود یادآوری کرده‌اند که نگاه دقیق‌تری به چگونگی شکل‌گیری سیاست‌ها و خط مشی دولت‌ها بر محور منافع نفتی، صنایع تسلیحاتی و تجارت مواد مخدر بیندازند. دل‌مشغولی آن‌ها حجاب نیست، گرچه آن‌ها تندروترین فمینیست‌هایی هستند که در راه رسیدن به افغانستانی سکولار و دموکراتیک تلاش می‌کنند. بدبختانه، گوش‌ها فقط پذیرای پیام‌های آنان در مورد افراطی‌گری طالبان است، در حالی که انتقادهای آن‌ها از حاکمان افغانستان شامل رژیم‌های پیشین هم شده است. نخستین گام در راه شنیدن تمام و کمال پیام‌های آنان این است که خود را از زبان فرهنگ‌های بیگانه، خواه برای درک آن‌ها و خواه برای محوشان، جدا کنیم. کار تبلیغ مذهبی و فمینیسم استعماری دیگر متعلق به گذشته‌هاست. وظیفه ما کاوش و بررسی نقادانه در این باب است که چه کمکی می‌توان



هاله افشار
مترجم: آزاده جهانشاهی
لینک مطلب

مبارزه برای صلح فمینیستی

هاله افشار، استاد علوم سیاسی و مطالعات زنان دانشگاه یورک، در این مقاله به دنبال رد افسانه‌های موجود در مورد غیبت زنان از صحنه‌های جنگ و درگیری است. او ادعای آسیب‌پذیری زن‌ها در این شرایط را بررسی می‌کند و از دیدگاهی فمینیستی راه‌حلی برای حل این مسائل پیشنهاد می‌کند. او در این مقاله خواسته‌های متناقض از زنان در زمانه جنگ و انقلاب را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که فرایندهای تاریخی متفاوت به سیاست‌های مختلف مربوط به زنان در زمان پس از جنگ می‌انجامد. زنان حتی زمانی که فعالانه در جنگ و انقلاب مشارکت دارند، پس از جنگ زیر فشاری سنگین وادار می‌شوند به خانه بازگردند و قلمرو زندگی خصوصی را بازسازی کنند تا این تأکیدی باشد بر بازگشت صلح و «شرایط عادی». در این مقاله همچنین این تصور که «مردان در خط مقدمند تا به زنان آسیبی نرسد» به طور جدی مورد سوال قرار می‌گیرد. اما چه چیزی سبب شده تا زنان و نقش آنها چه در دوران جنگ و چه پس از آن، تا به این حد به حاشیه رانده شود؟ ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را اینجا می‌خوانید.

< زنان در مقام انقلابی و مبارز: تجربه مسلمانان

نزدیکی میان فعالیت‌های زنان و اقدامات دستگاه مذهبی بوده است. می‌توان گفت که تاریخ انقلاب‌ها نشان می‌دهد که زمانی که زن‌ها به خیابان‌ها ریخته‌اند این انقلاب‌ها از حمایت واقعی و گسترده مردم برخوردار بوده‌اند. در ایران اواخر قرن نوزدهم میلادی، زنان باحجاب شورش برای طلب نان ارزان‌تر را رهبری کردند. حضور زنان، پادشاه قاجار را متقاعد ساخت که باید به این تقاضا پاسخ مثبت دهد. در مورد مشابه دیگر زنان در جنبش تنباکو در سال ۱۸۸۱ [۱۲۶۰]، نقشی مهم ایفا کردند. در سال ۱۹۰۶ [۱۳۳۹]، زنان باحجاب به سوی مرکب سلطان یورش بردند و از شاه خواستند به خواسته رهبران مذهبی که جنبش مشروطیت را رهبری می‌کردند توجه کند. طی جنگ جهانی دوم که کشور توسط نیروهای بیگانه اشغال شد و مورد تهاجم قرار گرفت، زنان ایرانی به ایفای نقش ادامه دادند و در دو انقلاب سال‌های ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] و ۱۹۷۹ [۱۳۵۷]، شرکت فعال داشتند. در سال ۱۳۵۷، حضور میلیونی زنان باحجاب در تظاهرات ضد شاه به سقوط حکومت پهلوی در ایران انجامید. حتی در زمان پس از انقلاب و تحت قوانین اسلامی، و در سال‌های جنگ ایران و عراق، زنان پشت جبهه و در کارهایی چون پرستاری، آشپزی و رختشویی خدمت می‌کردند. اما ماهیت زنانه وظایف آن‌ها به دوام این تصویر از زمان جنگ کمک کرد که «مردان عمل می‌کنند، زنان هم هستند».

زمانی که نقش جنسیت در نبرد و درگیری تحلیل می‌شود، نخستین افسانه‌ای که باید خطا پنداشت غیبت زنان از میدان نبرد است. ساده‌انگارانه است اگر بپنداریم که حضور زنان در عرصه خصوصی و مردان در عرصه عمومی در طبیعت آنان است و این که مردان همیشه با جنگ و انقلاب و شورش پیوند خورده‌اند و زنان با صلح، برخاسته از جوهر وجودی آن‌هاست. علاوه بر متون فزاینده فمینیستی که نظری مخالف این امر را نشان می‌دهند، تاریخ تجربی اسلام و خاورمیانه نیز حاکی از نقطه مقابل این فرضیه است. در تمامی اعصار و قرون، زن‌ها نه تنها برای مراقبت از سربازان یا ارائه خدمات به آن‌ها، بلکه به عنوان مبارز و جنگجو همراه نظامیان بوده‌اند.

تاریخ مشارکت زنان در جنگ به قبل از اسلام بازمی‌گردد و در زمان پیامبر اسلام یعنی ۱۴ قرن پیش نیز به امری کانونی در سیاست اسلامی تبدیل شد؛ در این میان هم اکثریت مسلمانان سنی و هم اقلیت شیعه در حافظه تاریخی خود خاطره زنان جنگجو و مبارز را حفظ کرده‌اند.

زنان مسلمان در طول قرن‌ها به مشارکت در صحنه جنگ و نبرد ادامه داده‌اند. برای مثال، کشور ایران هم تاریخی طولانی از مشارکت زنان در اعتراضات، انقلاب‌ها و شورش‌ها دارد و هم در این کشور غالباً ارتباط

< جنگ و زنانگی

تجاوز از راه تحقیر زنان و مردان آنها برای ازهم پاشیدن بافت و تاروپود جامعه به کار می‌رود. سربازان مرد به خانه‌ها هجوم می‌برند، به زن‌ها حمله فیزیکی و جنسی می‌کنند و خود را به زانی تحمیل می‌کنند که تا پیش از آن سرگرم زندگی خصوصی خود بوده‌اند. زانی که اسیر می‌شوند، از نظر جسمی و احساسی تحقیر می‌شوند. بازجویان مرد در بازجویی از زندانیان زن از مفاهیم شرم و آبرو بهره می‌گیرند و این کارشان فقط به حوزه کلمات محدود نمی‌شود. به این ترتیب آبرو و شرم در زندگی زنان زندانی نقشی بنیادی و کانونی به خود می‌گیرد. تمایز میان مردانگی و زنانگی به‌ویژه با این مفاهیم نقش حیاتی خود را حفظ می‌کند. زانی که پس از دستگیری زیر فشار بازجویان خود درهم نمی‌شکنند قربانی تجاوز می‌شوند.

< مادران

شاید بتوان گفت که در زمانه جنگ دشوارترین خواسته‌ها از زنان مربوط به وظیفه مادری است. حکومت‌های متنازع و رهبران انقلاب معمولاً زانی اختیار می‌کنند که به مادری خصلتی شیء‌گونه می‌دهد و ارزش زن را بر حسب توانایی او برای بچه‌دار شدن می‌سنجد. برای مثال، آیت‌الله خمینی، رهبر مذهبی ایرانیان، مانند هیتلر و موسولینی، وظیفه مادری را کاری تمام‌وقت می‌دانست که از هسته خانواده ریشه می‌گیرد. آیت‌الله خمینی به زنان توصیه می‌کرد که به خانه‌هاشان بازگردند و «در خانواده» آموزگار خوبی باشند. نصیحت همیشگی او به زنان آن بود که ذهن خود را با مسائل و موضوعات «بیهوده‌ای» که در نهادهای آموزشی سابق به آنها یاد داده شده بود پر نکنند.

گوتلا کوئن، بنیان‌گذار حزب راست افراطی تهبیا، در اسرائیل به زنان یادآوری می‌کرد که «همسر سرباز، خواهر سرباز، و مادر بزرگ سرباز بودن» جزئی از «طبیعت» و «وظایف» آنهاست.³

به این ترتیب مادری کردن که در زمانه صلح غالباً حرکتی طبیعی و رویدادی شادی‌آور است، در زمان بحران و جنگ به وظیفه‌ای شاق و حتا پیام‌آور مرگ و اضمحلال تبدیل می‌شود. زانی که در جبهه می‌جنگند احساس می‌کنند نیاز دارند برای بچه‌دار شدن دلیل و توجیهی بتراشند. همه از زانی که پشت جبهه می‌مانند انتظار دارند که فرزندان پسر و دلورانِ سلحشور آینده را به دنیا آورند و پسران خود را در راه این هدف

حس مردانگی مستتر در مفهوم جنگ و انقلاب تقریباً بی‌چون و چرا پذیرفته شده است. تغییر نقش مردان از نان‌آور خانه به جنگجو و مبارز به آنها حقوق بیشتری می‌دهد. اما زنانگی با جنگ و درگیری ارتباطی نامانوس دارد. تغییر نقش زن از خانه‌دار به مبارز سابقه روشنی ندارد و همین باعث شده است که در بافت‌های مختلف شکلی متفاوت به خود بگیرد. این تغییر هم می‌تواند گامی به سوی برابری باشد و هم به تنزل بیشتر جایگاه زن بینجامد. معدود زانی که به مقام رهبری می‌رسند غالباً حسی حاکی از آسیب‌پذیری فراوان دارند. در واقع همواره این احساس را دارند که باید تعهد و شجاعت خود را اثبات کنند.¹

< جبهه و پشت جبهه

افسانه دیگری که باید بر آن خط بطلان کشید حکایت مردان شجاعی است که در خط مقدم جبهه از شرافت و ناموس همسران خود و خانواده‌های خود در پشت جبهه دفاع می‌کنند. باید توجه داشت که در زمانه حاضر، جنگ‌ها در پشت جبهه هم رخ می‌دهند. در عراق، بازارها و پل‌ها و پناهگاه‌هایی که زنان و کودکان پناهنده برای حفظ جان خود از بمباران شهرها به آنها پناه می‌بردند بمباران می‌شد. در افغانستان نیز باز این شهرها هستند که بمباران می‌شوند و زنان و کودکان کوه‌ها و سرحدات را برای رسیدن به اردوگاه‌ها پشت سر می‌گذارند و ناگزیرند در شرایطی اسف‌بار روزگار بگذرانند.

نامرئی بودن مشارکت زنان در جنگ و انقلاب، کمک‌های آنها به امر حفاظت از سربازان که کمتر به رسمیت شناخته می‌شود، و همکاری پنهان آنها در ساخت و شکل‌گیری نیروهای نظامی، همگی به تثبیت افسانه زن بزدل خاموش که به حمایت مردان سلحشور نیاز دارد کمک کرده است. در صورتی که جزئیات فعالیت‌های زنان بیشتر آشکار شود، آن گاه سخت‌تر می‌توان این [نقش‌های] کلیشه‌ای را حفظ کرد.²

تعجب‌آور نیست که زمانی که تمایز خانه و میدان جنگ از بین می‌رود، نیروهای نظامی مرزها را از یاد می‌برند: نه تنها خانه‌ها هدف مهاجمان قرار می‌گیرد، بلکه جنسیت نیز به قلمروی جنگ قدرت تبدیل می‌شود.

در تمامی اعصار و قرون، زن‌ها نه تنها برای مراقبت از سربازان یا ارائه خدمات به آن‌ها، بلکه به عنوان مبارز و جنگجو همراه نظامیان بوده‌اند

زنانی که چندین پسر شهید داشتند به عنوان تجلیل، مستمری و جایزه می‌گرفتند، در نماز جمعه معرفی می‌شدند و برای اعطاء فرزندان خود به جنگ و کمک به آن‌ها برای نائل شدن به مقام شهادت مورد ستایش قرار می‌گرفتند. به این ترتیب این زنان از راه مادری به قهرمان تبدیل می‌شدند. این زنان جنگجو نبودند و نبردشان عاطفی و احساسی بود، آن‌ها کسانی بودند که عزیزان خود را برای ملت و هدفشان قربانی می‌کردند. همین نمادگرایی هم‌چنان در فلسطین قدرت و تاثیر فراوان دارد، یعنی در جایی که حس ایثار و شهادت در مفهوم انتفاضه حک شده است. رهبران مذهبی مدام در گوش جهانیان می‌خوانند که بزرگ‌ترین اشتیاق‌شان در زندگی نائل شدن به مقام شهادت است، و مادران شهدا با غرور و افتخار اعلام می‌کنند که آماده‌اند تا پسران دیگرشان را هم در راه این هدف [مقدس] فدا کنند.

< بازسازی پس از جنگ

این طور نیست که جنگ به آسانی پایان یابد
و جنگ آسان پایان نمی‌یابد
پایان جنگ را در خانواده‌ها باید جست.⁴

مدت‌های مدید است که جنگ، انقلاب، و حکومت‌های نظامی اموری مردانه تلقی می‌شوند، مردان برای اهداف مردانه می‌جنگند، از دفاع از طبقات یا ایدئولوژی‌های خاص گرفته تا حفاظت از منافع گروه‌ها یا ملل. در این بافت، زن‌ها که بر حسب کارکرد خود به عنوان همسر، مادر و حافظ کشور تعریف می‌شوند نقش مشوقی را دارند که مرد را به فرمان‌برداری و کشتن [دیگران] برای حفظ مفاهیمی اجتماعی که در وجود زنان متجلی می‌شود راضی می‌کند.⁵

در مرحله پس از جنگ که خشونت‌ها سپری شده است، از زنان انتظار می‌رود که از نظر عملی و عاطفی خود را با شرایط وفق دهند و به نقش سنتی خود یعنی «اداره خانه» بازگردند. در واقع ایدئولوژی‌ها هنگام جنگ تغییر نمی‌کنند، فقط به حال تعلیق درمی‌آیند. ملت‌هایی که جنگ را پشت سر می‌گذارند غالباً به بازسازی برداشتی از ملی‌گرایی می‌پردازند که به شدت وابسته است به کنترل زنان خود «در تلاش برای حفاظت،

قربانی کنند. به این ترتیب زنان به نگهبانان گهواره و تابوت بدل می‌شوند. پس پاداش وظیفه مادری، یا همان کار بدون دستمزد زنان در خانه، مرگ فرزندان‌شان است. از این روست که مادران در سراسر جهان نماد رنج و اندوه و فرزندان‌شان دلیل ایثار و فداکاری‌اند.

< شهادت

تجلیل از مرگ و شهادت به نشان رنج و دستاورد زنان در فرهنگ‌ها و ملیت‌های مختلف بدل می‌شود. در اسرائیل و فلسطین، همانند ایران در زمان جنگ با عراق، مراسم تشییع جنازه، یک مراسم سیاسی عمده است که در آن زن‌ها و غم و رنج آن‌ها به عنوان توجیهی برای جنگ و غم و غصه بیشتر به نمایش گذاشته می‌شوند.

در ایران، از زمان آغاز انقلاب سال ۱۳۵۷ مراسم تشییع جنازه عمومی نقشی محوری پیدا کرد، مراسمی که مضمون مکرر آن عزاداری عمومی در فواصلی چهل روزه با هدف یادآوری کسانی بود که به دست سربازان شاه کشته شده بودند.

با این همه این نمادگرایی تاثیرگذار در زمان جنگ ایران و عراق تا آن‌جا که می‌شد مورد بهره‌برداری قرار گرفت. هرچه مردان بیشتر و بیشتری به خط مقدم جبهه فراخوانده و کشته می‌شدند، اهمیت بیشتری به نقش مادران به عنوان نماد مقاومت و شجاعت داده می‌شد. هر هفته مراسم ترحیم عمومی با مادران شهدا که عزاداری را هدایت می‌کردند برگزار می‌شد و این مادران قول پسران دیگرشان را برای شهادت می‌دادند. به این ترتیب مادر بودن به نشانه بقا و مبارزه‌طلبی تبدیل شد: مادران شهدا اعلام می‌کردند که هدف‌شان در زندگی بار آوردن شهدای بیشتر است. آن‌ها در همین حال پسران جوان خود را همچون شاهی بر منبع پایان‌ناپذیر قهرمانان دلاور به رخ می‌کشیدند.

برای مادران شهدا جشن می‌گرفتند، از آن‌ها فیلم تهیه می‌کردند و با آن‌ها مصاحبه می‌کردند. در همین حال تشویق‌های مقامات رسمی و تبلیغات برای زاد و ولد بیشتر و پاداش مالی هم مهر تاییدی بر این نمایش‌ها بود. پاداش‌ها جزئی بود، اما هیجان و تبلیغات پیرامون آن‌ها جنون‌آمیز.

**معدود زنانی که به مقام رهبری می‌رسند غالباً حسی حاکی از
آسیب‌پذیری فراوان دارند. در واقع همواره این احساس را
دارند که باید تعهد و شجاعت خود را اثبات کنند**

هم «سرزنش‌کننده این شبه‌نظامیان به عنوان پسرانی شرور هستند که این غارت و خرابی را به وجود آورده‌اند». این مادران با سرزنش‌های خود جلال و شکوه تفنگ بر دوش نهادن را از بین می‌برند و خود را در جایگاهی بالاتر از کسانی قرار می‌دهند که به [جنگ و] خشونت دامن می‌زنند. به عبارت دیگر، آن‌ها مسؤلیت تلاش برای متوقف ساختن جنگ را بر عهده می‌گیرند.^۸

بازماندگان [جنگ و خشونت] باید این قدرت را داشته باشند که به سوی «ملی‌گرایی بشردوستانه» حرکت کنند. این ملی‌گرایی کاملاً متفاوت از برداشت مردان از ملی‌گرایی است که آن را به معنی مطلق تعلق داشتن [به یک کشور] در چارچوب دو وجهی تمایز و نزدیکی می‌گیرند. برخلاف درک مردان از ملی‌گرایی که ملیت و کشور را فقط حق مسلم کسانی می‌دانند که «طبیعتاً» به آن کشور تعلق دارند، اومانیست‌های فمینیست ملیت را امری دیالکتیکی می‌دانند که هم تولید شده است و هم مولد. به این ترتیب حق شهروندی دیگر فقط حقی نیست که فرد با تولد در کشور یا انجام خدمت سربازی به دست می‌آورد؛ این حق هویتی است که با درد و اندوه مشترک قابل دستیابی است. بازماندگان [جنگ و خشونت] فقط به جامعه‌ای واحد ابراز وفاداری نمی‌کنند، بلکه به واقعیت‌هایی متنوع و پراکنده وفادارند که در ائتلاف‌ها و شبکه‌های اجتماعی مختلف شکل می‌گیرند تا ادامه بقا را تضمین کنند. در واقع این غم و درد آن‌ها که ماندند است، که به هسته وفاداری و حمایت شکل می‌دهد. درد مشترک‌شان آن‌ها را متحد می‌کند و [در آن‌ها] حس هویتی مشترک را به وجود می‌آورد. رنج کشیدن و زنده ماندن ریشه‌های جدیدی را در مکانی جدید به وجود می‌آورد و با خود درک و تجاربی قدیمی را می‌آورد. به این ترتیب هیچ کس خود را به قطعه‌ای مشخص از این کره خاکی محق نمی‌داند. رنج و درد و هویت مشترک زنان به عنوان مادر و همسر تمام دنیا را به میهن آن‌ها بدل می‌سازد، و در عین حال در «مکانی بسیار کوچک» می‌مانند تا در آن «ریشه بدوانند»، ریشه‌ای که هم باستانی است و هم تازه، هم سخت و هم انعطاف‌پذیر.^۹ زنانی که نصرالله درباره‌شان می‌نویسد از ریشه درآمده‌اند و باز ریشه دوانده‌اند، و هنوز حس تعلق را در دل خود دارند.

زنان زمانی که خود مسؤلیت هویت‌شان را برعهده می‌گیرند غالباً مقام

احیا و نوزایی ملت»^۶ حتا در جایی که زن‌ها در مبارزه‌های آزادی‌خواهانه مشارکت فعال داشته‌اند، باز هم در اغلب اوقات مجبور به حبس در فضای خانه می‌شوند، جایی که فرض بر این است در آن «در امان» خواهند بود. این در امان بودن مفهوم حفظ امنیت زنان و کودکان را در خود دارد. به این ترتیب حفاظت از خانه و خانواده در کانون تلاش‌های جاری برای استقرار صلح قرار می‌گیرد، حتی هنگامی که این خانه‌ها مورد حمله و غارت قرار گرفته‌اند.

< نگاه فمینیستی به تعریف شهروند در دوران پس از جنگ

فمینیست‌هایی که تجارب مشابه زنان را لایق جایگزینی مرزهای ملی که مردان ساخته‌اند در نظر می‌گیرند رویکرد دیگری را پیشنهاد می‌کنند. آن‌ها غالباً قادرند از «انتزاع و فریب» مرز و سرحد که به آتش خشونت دامن می‌زنند، فراتر روند و نمادهای وحدت و ارزش‌های مشترکی را تشخیص دهند که از این شکاف‌های مصنوعی ماندگارترند.

در این میان نویسندگان زن لبنانی تجربه‌ای درخشان را به تصویر کشیده‌اند، آن‌ها از راه‌های تحلیل و جان سالم به در بردن از جنگ بدون کینه و خصومت نوشته‌اند، و در عوض جنگ را تجربه‌ای می‌دانند در پیوستار تاریخ. نویسنده‌هایی چون ژان سعید مقدیسی، اتل عدنان و امیلی نصرالله خالق «روایت سیاست صلح» بوده‌اند؛ آن‌ها از جنگ و درباره جنگ نوشته‌اند، اما بیشتر علیه جنگ دست به قلم برده‌اند. آن‌ها با نوشتن در حاشیه ساختگی بودن حکایت جنگ لبنان را نشان داده‌اند، حکایتی که نظمی را «بر هرج و مرج عواطف، انگیزه‌ها و نتایج جنگ» تحمیل کرد.^۸ آن‌ها این واقعیت را برجسته کرده‌اند که در لبنان مرز مشخصی میان جنگ و صلح نبود، بلکه دوره‌هایی از آرامش بود که نشان‌دهنده «درجات مختلفی از جنگ» بودند.^۸ از نظر آن‌ها، تقسیم‌بندی‌هایی قاطع چون جنگ و صلح برای توصیف زندگی‌شان چندان مناسب نبود، چرا که زندگی آن‌ها بر روی پیوستاری از «جنگ و نه-جنگ» پیش می‌رفت.^۷

نبود مرزی روشن و مشخص میان خط مقدم جنگ و خانه به این معنی است که زنان عادی هم در مقام مادر شبه‌نظامیان زندگی می‌کنند و



نامرئی بودن مشارکت زنان در جنگ و انقلاب، کمک‌های آن‌ها به امر حفاظت از سربازان که کمتر به رسمیت شناخته می‌شود، و همکاری پنهان آن‌ها در ساخت و شکل‌گیری نیروهای نظامی، همگی به تثبیت افسانه زن بزدل خاموش که به حمایت مردان سلحشور نیاز دارد کمک کرده است

زنان در سراسر خاک از هم گسسته اسرائیل/فلسطین دست‌هاشان را به هم حلقه کرده و به عنوان مادران معترض در میدان‌های عمومی مراسم یادبود بر پا می‌کنند و به طول و عرض این سرزمین لحاف چل‌تکه می‌دوزند. زنان در سراسر یوگسلاوی قدیم تقسیم‌شده به دنبال ایجاد پیوندهای مشترک هستند. و زنان مسلمان سراسر جهان، حتی در طول مرز ایران و عراق، در وحشت و انزجار از آن چه طالبان به نام اسلام با زنان می‌کنند با یکدیگر متحد شده‌اند.

این‌ها و دیگر حرکات نمادین ممکن است انگشت‌شمار باشند، اما فمینیسم می‌تواند سهمی مهم در برقراری صلح و بازسازی پس از جنگ در سراسر جهان داشته باشد. اولین گام‌ها کوچک بوده‌اند، اما گام‌های بزرگ‌تر هنوز در راه است.

پانوش

1. Cock, J. (1992) *Women and War in South Africa*, London: Open Letters
 2. Irurshen, M. (1998) 'Women's war stories', in M. Turshen and C. Twagiramariya (eds.) *What Women in Wartime: Do Gender and Conflict in Africa*, London: Zed Books
 3. Hazleton, L. (1977) *Israeli Women: The Reality Behind the Myths*, New York, NY: Simon & Schuster
 4. Enloe, C. (1996) 'Women after wars: Puzzles and warnings', in Kathleen Barry (ed.), *Vitna's Women in Transition*, Basingstoke: Macmillan
 5. Enloe, C. (1988) *Does Khaki Become You? The Militarization of Women's Lives*, London: Pluto Press
 6. Basch, L. (1997) 'Introduction: Rethinking nationalism and militarism from a feminist perspective', in Constance Sutton (ed.) *Feminism, Nationalisms and Militarism*, Arlington, VA: American Anthropology Association
 7. a. b. Cooke, M. (1999) 'Mapping peace', in Lamia Rustom Shehadeh (ed.) *Women and War in Lebanon*, Gainesville, FL: University Press of Florida
 8. a. b. c. Makdissi, J. S. (1990) *Beirut Fragments: A War Memoire*, New York, NY: Persia Books
 9. Nasrallah, E. (1985) quoted in M. Cooke (1999) 'Mapping Peace', in L. R. Shehadeh (ed.) *Women and War in Lebanon*, Gainesville, FL: University Press of Florida
- Haleh Afshar. "Women and Wars: Some Trajectories Towards a Feminist Peace". In *Development in Practice*: Vol. 13, No. 2/3, pp. 178-188. Oxfam: May 2003. Reprint permission granted by publisher.

مادری را به عنوان طلیعه‌دار صلح بزرگ می‌دارند، به عنوان تجربه‌ای که می‌تواند پلی بر فاصله گسترده شکاف‌های دینی و کشوری باشد. در آرژانتین، مادران میدان د مایو (مادران مفقودشدگان) از نماد قدرتمند مادری برای طلب صلح و عدالت بهره گرفتند. همچون این مادران، سازمان «بلک ساش» در آفریقای جنوبی نیز حدود دو هزار زن را گرد هم آورد که به خیابان آمدند و تحت نام مادری خواستار صلح شدند. این زنان که عمدتاً انگلیسی‌زبان و از طبقه متوسط بودند از مادری همچون نشان صلح و آتش‌بس استفاده کردند. برای این زنان، مادر بودن دربرگیرنده مسؤلیت زندگی بود، نه مرگ.

جنبش‌هایی مانند بلک ساش، مادران میدان د مایو، و کمیته حمایت والدین از بازداشت‌شدگان (دی‌پی‌اس‌سی) که تنها تعداد اندکی از جنبش‌های بسیاری هستند که شکل جدیدی از مقاومت در برابر دولت، ظلم و ستم و تجارت مرگ را نمایش می‌دهند: مقاومتی که بر مفهوم مادری، وظیفه والدین و خانواده‌ها استوار بود. جنگ‌ها و انقلاب‌ها روابط مادران و خانواده را به شکل ناعادلانه‌ای سیاسی کردند، اما در عین حال اهمیت بسیج زنان را به اثبات رساندند. مادران در مقام حمایت از کشور و فرزندان‌شان می‌توانستند از منظر مادری با جنگ، خدمت نظام وظیفه اجباری و نظامی‌گری مخالفت کنند و این کار را کردند. این‌ها زنانی هستند که خود را صدای حافظان و مهرورزان [فرزندان و جامعه] می‌دانند. در ایران، مادرانی بودند که به تنهایی در موقعیت‌هایی، سربازخانه‌ای را که پسران‌شان برای رفتن به جنگ در آن آموزش می‌دیدند محاصره کردند. داستان خاتون، مادری جوان از استان مرکزی، برای خود حکایتی است. خاتون با التماس سوار ماشین باری یکی از بستگان دورش شد و به دنبال کامیون سربازانی رفت که پسرش هم در میان آن‌ها بود. او سپس در پیاده‌روی بیرون سربازخانه نشست و شیون سر داد، شیونی که زنان در مراسم عزاداری سر می‌دهند. از رهگذران می‌خواست که در غم او شریک شوند و به انقلاب و جنگ فکر کنند که با تلف کردن جان پسران در جبهه، زنان کشاورز را از وجود بارزش آن‌ها محروم می‌کند. او نزدیک به یک هفته گریه و شیون کرد. فقط چند روزنامه از شب‌زنده‌داری او نوشتند، هر روز انبوهی از مردم در حمایت از او دورش جمع می‌شدند. سرانجام مقامات برای رها کردن پسر او عذری اداری تراشیدند و مادر و پسر به روستایشان بازگشتند.



سیمونا شارونی
مترجم: حمید پرنیان
لینک مطلب

وقتی مرد سرباز باشد زن هم سرزمین اشغالی است

سیمونا شارونی استاد مطالعات زنان و جنسیت در دانشگاه پلتسبورگ نیویورک، در این مقاله به خشونت و سرکوبی که هم از سوی سربازان اسرائیلی و هم از سوی مردان فلسطینی متوجه زنان فلسطینی است می‌پردازد. او می‌نویسد که ساکنان اراضی اشغالی به دلیل شرایط اشغال در یک وضعیت پایدار جنگی زندگی می‌کنند؛ شرایطی که حاصلش خشونت و سرکوب است. به گفته او در شرایطی که هر مردی یک سرباز به شمار می‌رود، هر زنی نیز به سرزمین اشغالی تبدیل می‌شود. چگونه می‌شود که این سربازان به اعمال چنین خشونت‌هایی علیه زنان فلسطینی سوق داده می‌شوند؟ ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را اینجا می‌خوانید.

در تیررس اسلحه مردی اسرائیلی زندگی می‌کرد که یاد گرفته بود برای مواجهه با هر بحران و موقعیت دشوار به اسلحه‌اش متوسل شود. این داستان غم‌انگیز خود تأکیدی است بر رابطه پیچیده تبعیض جنسی و نظامی‌گری و خشونت علیه زنان. دانش‌پژوهان و کنش‌گران فمینیست به تفصیل این رابطه را کاویده‌اند.^۱ با این همه اما بسیار مهم است که داستان غم‌انگیز گیلعاد شیمین را بر زمینه خاص اجتماعی-سیاسی مربوط به دهه سوم اشغال کرانه باختری و نوار غزه به دست اسرائیل بسنجیم.

< دلالت‌ها و معانی تلویحی اشغال نظامی برای زندگی زنان

استفاده کور و دل‌بخواهی از خشونت و سرکوب در مواجهه با فلسطینی‌ها در کرانه باختری و نوار غزه، به‌ویژه بعد از وقوع انتفاضه در سال ۱۹۸۷، دلالت‌ها و معانی خاصی هم برای زندگی زنان داشته است. زنان فلسطینی به‌ناچار در دو جبهه کاملاً مرتبط با خشونت روبه‌رو بوده‌اند: از یک سو به عنوان عضو جامعه فلسطینی‌ها و از سوی دیگر به عنوان زن. در واقع خانه و بدن این زنان مدت‌هاست که به عرصه نبرد تبدیل شده است. در همین حال ارتش اسرائیل به چند راهبرد متوسل شده است تا بسیج سیاسی بی‌سابقه زنان فلسطینی را سرکوب کند. در طول دو سال نخست

گیلعاد شیمین، سرباز یهودی-اسرائیلی ۲۳ ساله، در آوریل سال ۱۹۸۹ در غزه در خدمت سربازی بود که به سمت امل محمد حصین، دختر فلسطینی ۱۷ ساله، که در ایوان خانه‌اش کتاب می‌خواند شلیک کرد و او را کشت. دادگاه نظامی منطقه، شیمین را به سهل‌انگاری منجر به قتل حصین محکوم کرد، اما او بعد از تشکیل دادگاه تجدیدنظر آزاد شد. گیلعاد شیمین دو سال بعد یعنی در ۳۰ ژوئن سال ۱۹۹۱ به عیناو روگل، ۱۹ ساله، دوست‌دختر قبلی خود، شلیک کرد و او را هم کشت. والدین عیناو روگل بعد از مرگ دخترشان در مصاحبه‌ای اعلام کردند که او در طول دوران محکومیت نظامی گیلعاد شیمین از این محکوم حمایت بی‌قید و شرطی کرده و کوشیده است تا دیگران را متقاعد سازد که گیلعاد گناهکار نیست. عیناو در طول این مدت به هیچ کس نگفت که گیلعاد وی را مورد آزار و خشونت قرار می‌داده است. عیناو متوجه ارتباطی نبود که میان تیراندازی گیلعاد به سمت زن فلسطینی و خشونت و ترسی وجود داشت که گیلعاد وارد رابطه‌شان کرده بود. در واقع عیناو روگل در جامعه‌ای زندگی کرد و مُرد که تمایزی آشکار بین «ما» و «آن‌ها» می‌کشد، جامعه‌ای که معمولاً حتا نام فلسطینی‌هایی را که به ضرب گلوله کشته می‌شوند ثبت نمی‌کند. عیناو در عین حال متوجه این امر هم نبود که او هم مانند دیگر زنان اسرائیلی و اکثر مردان و زنان فلسطینی در کرانه باختری و نوار غزه متعلق به گروهی است که در موقعیتی جدا پرخطر زندگی می‌کنند، چرا که

< بدن زنان به مثابه نبردگاهی ملی

تقریباً در همه جوامع، و به‌ویژه در مناطق جنگی، نیروهای نظامی نقشی عمده و مهم در شکل دادن به هویت‌های جنسیتی و روابط و مناسبات جنسی ایفا می‌کنند. سینتیا ان‌لو، با تمرکز بر ارتش به عنوان «عامل اصلی اجتماعی شدن» مردان، اشاره می‌کند که قرار دادن مردانگی مقابل زنانگی و [قرار دادن] مردان مقابل زنان موجد چارچوب‌های ایدئولوژیکی مهم در ارتش است. نیروهای نظامی، چه در گذشته و چه اکنون، بدون استفاده از باورهای ایدئولوژیکی مربوط به نقش‌های متفاوت و ارزش‌گذاری شده زنان و مردان، نمی‌توانستند آن نوع سربازهایی را جلب و حفظ و بازتولید کنند که خیال می‌کنند مورد نیازشان است. ارتش بدون کسب اطمینان از این که زنان نقش «مناسب» خود را بازی خواهند کرد، نمی‌تواند برای مردان انگیزه ایجاد کند تا برای خدمت سربازی نام‌نویسی کنند، فرمان‌بر باشند، فرمان بدهند و بجنگند و بکشند و دوباره نام‌نویسی کنند و پسران خود را هم متقاعد سازند که [برای خدمت سربازی] نام‌نویسی کنند. با غفلت از جنسیت و ساختار اجتماعی «زنانگی» و «مردانگی» و رابطه آن‌ها هرگز آن طور که باید و شاید نخواهیم فهمید که نیروهای نظامی چگونه توانسته‌اند بخش اعظم فکر و ذهن مردم و منابع جامعه را در اختیار بگیرند.⁶

< صهیونیسم، «امنیت ملی» و ساخت مردانگی نظامی

جایگاه بنیادی ارتش در میان نهادهای سیاسی و اجتماعی اسرائیل غالباً بدیهی فرض شده است. با این همه این جایگاه بنیادی، طبیعی و ذاتی ارتش نیست، بلکه به‌واسطه ایدئولوژی‌ها و کنش‌های خاص ساخته و تقویت شده است. تشکیل حکومت اسرائیل و ارتقای ایدئولوژی سلطه‌طلبانه صهیونیسم «امنیت ملی» را از جمله بالاترین اولویت‌ها قرار داد، اولیوی که قرار بود هم تضمینی برای بقای کشور اسرائیل باشد و هم تضمینی برای بقای کل یهودیان. این نگرش به اولویت «امنیت ملی» اسرائیل ریشه در روایت تاریخی خاص مربوط به پیدایش اسرائیل دارد، روایتی که خود از چندین اسطوره و افسانه ریشه گرفته است که هرگز مورد پرسش قرار نگرفته‌اند. ایده فلسطین به مثابه «سرزمین بی مردم برای مردم بی سرزمین» و این ادعا که صهیونیست‌ها همواره راضی به تقسیم [سرزمین] فلسطین بوده، اما فلسطینی‌ها آن را نپذیرفته‌اند خود زیرمجموعه نوعی از همین افسانه‌هاست. افسانه دیگر آن است که به‌رغم آن که رهبران اسرائیل در سال ۱۹۴۸ کوشیدند تا فلسطینی‌ها را راضی به ماندن کنند، فلسطینی‌ها خود از فلسطین گریختند، و افسانه دیگر آن که اسرائیل پس از جنگ سال ۱۹۴۸ به سوی همه کشورهای همسایه دست

انتفاضه، نیروهای اسرائیلی از گاز اشک‌آور استفاده کردند (که بعداً معلوم شد موجب سقط جنین می‌شود) تا تظاهرات را سرکوب کنند و زنان را از شرکت در برنامه‌های سیاسی عمومی برحذر دارند. افزون بر آن، مقامات ارتش اسرائیل کمیته کار زنان و هر نوع سازمان اجتماعی و سیاسی برای زنان را غیرقانونی اعلام کرده و از این راه بهانه‌ای برای بازداشت گسترده زنان فلسطینی تراشیدند. زنان نه تنها به خاطر فعالیت‌های سیاسی خود، که همچنین به عنوان ابزاری برای اعمال فشار بر خانواده‌ها و اعلام اتهام علیه اعضای این خانواده‌ها دستگیر و بازجویی شدند.² در این میان علاوه بر دیگر روش‌های شکنجه و تحقیر، آزار و خشونت جنسی نیز به عنوان سلاحی علیه زنان فلسطینی به کار رفت.³ زیستن تحت اشغال نظامی همانا زیستن در وضعیت پایدار جنگی است؛ نه جایی برای پنهان شدن هست و نه آتش‌بسی در راه. فلسطینی‌ها از سال ۱۹۶۷ تاکنون با واقعیت سرکوب‌گر و خشن [وضعیت] اشغال زیسته‌اند.

پس از آغاز انتفاضه در دسامبر سال ۱۹۸۷ بود که این شرایط به تدریج افشا شد و توجه عموم را به خود جلب کرد، چرا که تازه در این دوره بود که مواردی چون آزار و خشونت جنسی علیه زنان فلسطینی نیز در دستور کار گروه‌های حقوق بشری و صلح برای زنان در اسرائیل قرار گرفت. از آغاز انتفاضه به این سو، تشکیلی با عنوان «سازمان‌های زنان برای زندانیان سیاسی زن» (WOFPP) در دو شهر تل‌آویو و اورشلیم [بیت‌المقدس] موارد بی‌شماری شکایت مبنی بر خشونت جنسی علیه زنان فلسطینی در مناطق اشغالی به دست نیروهای نظامی اسرائیلی دریافت کرده است. این گونه رویدادها نه تنها در بازجویی‌ها، که در گشت‌های خیابانی و زمان سرکوب تظاهرات نیز رخ می‌دهد.

< خشونت علیه زنان

ارتباط بین تبعیض جنسی و نظامی‌گری و ارتباط خشونت علیه «دشمن» در جبهه جنگ و [خشونت] علیه زنان در خانه حالا دیگر از موضوعات کهنه فمینیسم محسوب می‌شوند.⁴ با وقوع انتفاضه بود که کنش‌گران صلح زنان در اسرائیل از روابط بین این عوامل آگاهی یافتند. ریچل آستروویتز، سردبیر نشریه فمینیستی اسرائیلی «نوگا»، توجه ما را به شباهت‌هایی جلب می‌کند که در نحوه برخورد مردان اسرائیلی با فلسطینی‌ها و زنان هست: شباهت در نحوه رفتار با انسان‌های مظلوم و سرکوب‌شده بر همه آشکار است. وقتی هر روز [در رسانه‌ها خبری] درباره فلسطینی‌های کشته‌شده بی‌نام می‌خوانیم، به یاد می‌آوریم که با زنان نیز غالباً همانند اشخاص بی‌نام برخورد می‌شود. اخبار به ما می‌گویند: «زنان همه یکی هستند» و «فلسطینی‌ها همه یکی هستند»، و این صداها درهم می‌پیچد.⁵

در فرهنگ عامه اسرائیل، هیچ اشاره‌ای به درون نرم و شیرین این میوه نشده است، درونی که احتمالاً «زنان» پنداشته می‌شود. پس استعاره صبرا می‌تواند ابهامات موجود در انتظارات جامعه اسرائیل از زنان را آشکار سازد. از یک سو وقتی مردان اسرائیلی پشت جبهه هستند، زنان به نقش‌های مرسوم جنسیتی تنزل می‌یابند: زنان مجبورند که [همچون لایه درونی صبرا] درونی «نرم» و «لطیف» و «شیرین» داشته باشند. و از سوی دیگر وقتی مردان در جبهه‌های جنگ به سر می‌برند، از زنان انتظار می‌رود دست از نقش‌های سنتی‌شان بکشند و - موقتا هم که شده - وارد حوزه‌های سیاسی و عمومی شوند. در طول این مدت، رفتاری عمل‌گرا و مطمئن و خشن از سوی زنان پسندیده است و مشارکت در اقدام جمعی و ملی تلقی می‌شود.

در شرایطی که هر مردی یک سرباز به شمار می‌رود، هر زنی نیز به منطقه اشغالی تبدیل می‌شود. دانش‌پژوهان و کنش‌گران فمینیست که به دنبال تغییر اجتماعی‌اند باید این سکوت و شکاف موجود در تحقیقات معمول در باب ستیز اسرائیل-فلسطین را به چالش بکشند و رابطه بین نظامی‌گری و خشونت و ساختار اجتماعی جنسیت در اسرائیل و جاهای دیگر را بیشتر مورد بررسی قرار دهند.

پانویس

1. Accad, E., on militarism and violence against women; Morgan, R., on militarism and violence against women; Jeffords, S., on militarism and violence against women; Ruddick, S., on militarism and violence against women; Cooke, M., on militarism and violence against women; Enioe, C., on army as 'agent of socialization' 128-129; on sexism and militarism; Cohn, C., on militarism and violence against women
2. Strum, P., on Palestinian feminism 47, 50, 52; on violence against women 124; on women and intifada 42; on women's cooperatives 50
3. Rosenwasser, P., on violence against women 124; Strum, P., on Palestinian feminism 47, 50, 52; on violence against women 124; on women and intifada 42; on women's cooperatives 50
4. Enloe, C., on army as 'agent of socialization' 128-129; on sexism and militarism 122, 127; Woolf, Y., on sexism and militarism 127; Brownmiller, S., on sexism and militarism 129
5. Ostrowitz, R., on sexism and militarism 121, 127-128
6. Enloe, C., on army as 'agent of socialization' 128-129; on sexism and militarism 122, 127
7. Morris, B.; on myths of birth of Israel 131; on Palestinians and other Arabs 64
8. Sharoni, S., on Gulf War and violence against women 135; on Israeli feminism 51; on stereotypes of women 122; on women's protest groups 125 Simona Sharoni. "Homefront as Battlefield: Gender, Military Occupation and Violence Against Women". IN Women and the Israeli Occupation: The Politics of Change. London: Routledge, 1994. Reprint permission granted by Simona Sharoni.

صلح و دوستی دراز کرد، اما هیچ یک از رهبران عرب [به این درخواست] پاسخ ندادند.⁷ از طریق همین افسانه‌های مشروعیت‌بخش است که روایت تاریخی مسلط حکومت اسرائیل درباره پیدایش آن بدل به سپر و حفاظی ایدئولوژیک شده است که حتا به جامعه اسرائیل و یهودیان پراکنده در جهان نیز تعمیم داده شده است.

باید توجه کرد که بسیج عملی و نمادین بدن‌ها و هویت‌ها و نقش‌های جنسیتی در خدمت حکومت یهود بدون به کار گرفتن افسانه اسرائیل به عنوان «سرزمین بی مردم برای مردم بی سرزمین» و به عنوان «تنها جای امن برای یهودیان پس از هولوکاست» و «ملتی تحت محاصره» ممکن نبود. این روایت‌ها که مهر تایید برخی از مهم‌ترین اصول در ایدئولوژی صهیونیسم را بر خود دارند برای توجیه کنش‌های مردانه و نظامی‌گرانه مرتبط با تشکیل حکومت اسرائیل به کار گرفته شده‌اند؛ از طریق همین روایت‌هاست که اسرائیل عنصر «مردانگی» را بر حسب نیاز به پایان دادن به تاریخ ضعف و رنج تثبیت کرده است.

در این‌جا نماد «صبرا» می‌تواند نمونه استعاره‌ای باشد برای این تثبیت و تاکید بر مردانگی. نام صبرا از کاکتوسی بومی گرفته شده است که پوسته‌ای سخت و تیغ‌دار دارد و درونی نرم و شیرین. تصویر صبرا نقش مهمی در ساخت هویت نسل جدید یهودیانی بازی کرده است که در اسرائیل متولد شده‌اند. این نسل از یهودیان همچون آنتی‌تز یا نقیض آن دسته از یهودیان ضعیف و تحت تعقیب و درمانده‌ای تصویر شده است که بیشتر خاطره آزاردهنده هولوکاست را به یاد می‌آورند. در همین حال انگاره صبرا به مثابه آنتی‌تز یهودیان آواره و پراکنده هم برای تقویت این مفهوم به کار بسته شده است که عملیات تهاجمی و نظامی اسرائیل در راستای بقای ملی انجام می‌شود؛⁸ رفتارهای خشن و تهاجمی صبرا نیز با شعار «دیگر هرگز» توجیه می‌شود، شعاری که سوبه‌ای غیرتاریخی و بی‌زمان دارد. اما بهره‌برداری از تصویر صبرا نه تنها در تقابل این تصویر با تصویر یهودی تحت تعقیب، که همچنین در تقابل هویت‌های مردانه و زنانه ریشه دارد. بر اساس این تقابل جنسیتی، مردان باید در جبهه‌های جنگ تهاجمی باشند تا از زنان آسیب‌پذیر پشت جبهه محافظت کنند. الگوی زیربنایی این رابطه بین «مردان قوی و مالک» و «زنان ضعیف و درمانده» نه تنها دستاویزی برای تسلط بی‌وقفه مردان بر پشت جبهه و توجیهی برای استفاده از خشونت در جبهه جنگ است، که همچنین (به شکلی کلی‌تر) توجیهی برای رفتار خشن مردان است. صبرا در ادبیات و فرهنگ عامه اسرائیل تبدیل به استعاره‌ای عمومی برای مردان اسرائیلی شده است، مردانی که نیرومندی و شجاعت و عمل‌گرایی و پرخاش‌گری و خشونت از مشخصه‌هایشان است. با این همه اما تعداد اندکی متوجه شده‌اند که در خوانش‌هایی که از این استعاره می‌شود فقط پوسته سخت و خاردار این کاکتوس مورد توجه قرار گرفته است.

ZANNEGAAR

.

NET

 /ZANNEGAAR

 /ZANNEGAAR



ZANNEGAAR.NET/SUBSCRIBE